رسالهٔ علیه فی الاحادیث النبویه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد مقاد این
حدیث شریف معتبر و مضمون این حدیث صحیح میمون الاثر که باسانید صحیحه از طریق سید
سرور وارد شده که من حفظ من امتی اربعین حدیثا جعله الله فقیها و بنابر آن اربعین
جمعی از هر عصری باستخراج اربعینات اشتغال نموده اند و جمع آن بر آحاد و انواع
مختلفه ایراد فرموده و درین وقت این فقیر بی بضاعت و حقیر قلیل استطاعت حسین ابن
علی الواعظ البیهقی المدعو بالکاشفی را از ملهم غیبی اشارات لاریبی نافذ شد که چهل
حدیث که جامع اکثر اصول عبادات و مستجمع بیشتر مکارم اخلاق و محاسن عادات
باشد جمع کند و در هشت اصل و هر اصلی بر پنج فصل و هر فصلی بر حدیثی و نکته چندی و
مؤید هر حدیثی آیتی زیاده از کلام مجید در اول کتاب ایراد کند و احادیث دیگر باستشهاد
بیاورد و از ابیات و امثال و حکایات و آثار و حقایق و دقایق آنچه مناسب وقت
و زمان باشد بر منصهٔ ظهور جلوه دهد و جهت تتمیم فواید و تکمیل عواید معانی احادیث بفارسی
بیان کند چه نفع آن اتم و خطار آن اشمل و اعم است و آن نسخه مجلس عالی و هدیه مسند والی
حضرت نقابت پناه نجابت دستگاه معالی مآب اعالی و بدایت اکتساب ولایت انتساب
سلطان اعاظم السادات بمیامن العادات و برهان اماجد الاشراف بمحاسن الاوصاف
بقیت السلاطین خلاصة الماء و الطین شمس الشریعه و الطریقه ابو المعالی علی المختار النسابة
العبیدی خلد الله ظلال جلاله اگرچه اهدای این نسخه بدان حضرت که منبع علم و معدن حلم

و محمود کمال

کنند

و مجموعه کمال و فهرست دفاتر فضل و افضالست که نقل الثمر الی الشجر میاید اما نکته واضحه ان الهدایا علی مقدار مهدیها بر زبان حال بتمهید مقدمات اعتذار میکند که العذر عند کرام الناس مقبول و بواسطه انتساب این کتاب بمطالعه ملازمان اعلی مسمی شد بالرساله العلیه فی الاحادیث النبویه و هو المفیض و الجواد و منه المبدا و المعاد فهرست اصولات این هست اصل اول در توحید و ایمان و اسلام و نعت و صفت انبیا و ذکر اولیا اصل دویم در عبادات و آنچه متعلق بدانست اصل سیم در فضایل قران و دعوات و اذکار اصل چهارم در مکارم اخلاق و فضل انسان اصل پنجم در اوصاف رذیه و رذایل اخلاق و اطعمه و البسه و اشربه وارد اصل ششم در احادیث متفرقه از هر نوعی بدین اصل کتاب تمام شود و حقیقت هر اصلی در طی پنج وصل ظهور خواهد یافت و الله الهادی الی سواء السبیل وصل اول در توحید قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة قیل یا رسول الله و ما اخلاصها قال تحجزه عن المحارم یعنی هر که کلمه طیبه لا اله الا الله که کلید در نجات و وسیله وصول بدرجات بدوست که مفتاح الجنة لا اله الا الله و ثمن نعیم مقیم و صله جنة عظیم عبارت از وست که ثمن الجنة لا اله الا الله باخلاص بگوید بهشت درآید و چون این شرایط تقیید اخلاص مقید شد صحابه گفتند یا رسول الله اخلاص این کلمه کدام هست تا در گفتن آن طریق اخلاص مرعی داریم و وظیفه آن معنی بتقدیم رسانیم حضرت سید فرمود که اخلاص این کلمه آنست که قایلش را از محارم منع کند و لطایف قلبش نزدیک گرداند و از معاصی دور دارد تا او را قرب بارگاه احدیت پدید آید و بدار الملک توحید واصل گردد ای عزیز توحید عروه الوثقی مقامات و حبل المتین مرادات زیور تیجان انبیاست زینت حلل اولیاست و اصل او سه قسمت قسمی عامست و قسمی خاص و قسمی اخص و ما این هر سه قسم را بر سبیل اجمال بیان کنیم اما توحید عام بعد الهدایه و التوفیق میسر گردد نست در طلب حق بوسیله عقل و شواهد و دلایل و حدانیت را

هو
اصل ششم
در اوصاف اهل سلطنت
و امارت و ارباب ثروت
اصل هفتم
در آنچه تعلق
باز منه

دانستن تا اضطراب شک و سراب پندانشت بعالم الیقین برلب عین الحیات حقیقت نزول
نمانند و بدانند که حق سبحانه و تعالی واحد است من کل الوجوه والهکم اله واحد واجب
الوجود است و متعلق نسبت بشیء از اشیاء و منزه است از جواهر و اعراض و زمان
و کیف و کم و قرب و بعد و جهت و عدد و لون و شکل و ند و ضد و مثل و مانند و جزء و کل و
صغیر و کبیر و ارکان و جوارح و یگانه است و یکتا و خالق و رازق و فاطر و قاهر و معز و مذل
و هادی و مضل از عقل و وهم بیرون دانای بی علت توانای بی حیلت قادر بکمال در ذات
و صفات متعالی زبان در وصف ثنای او عاجز نظم ای شده در نهاد خود عاجز
کی شناسی خدا را هرگز ؛ چون بود نفس خود زبون باشی ؛ عارف کردگار چون باشی ؛
اما توحید خاص آنست که کونها تمامی نزد وجود حق عز شانه محو بینند و ممکنات را در واجب
معدوم شناسند چون از غلبات انوار قدم چنانچه در ازل اهل امکان در حکم عدم بودند
که کان الله ولم یکن معه شیء در لایزال نیز همچنین دانند که الآن کما کان بیت همه هرچه
هستند از آن کمترند ؛ که با هستیش نام هستی برند ؛ و هر که بدین مقام رسد فانی خود را
در لقای او یابد و پیوسته در شعشعهٔ وجود واجب الوجود محو و نابود گردد و اما توحید اخص
آنست که از حق بحق سیر کند و این سیر وقتی میسر شود که شهسوار روح مقدس از مرکب حدوث
پیاده گردد و در سمع و فهم و وهم و خیال را میل ناپافت در دیده کشید و حواس را از عمل معطل
سازد و خود فضول معترض شرعیه زبان اعتراض ببرد و نفس رعنا را در بازار غیرت توحید
بر چهار سوی و نهی النفس عن الهوی سر مرا در بردار کشد و لشکر هوا و شبهات که لشکر شیطانند
بحکم الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون بصدمهٔ عشق بشکند و دل را که دار الملک حق است
بی عمارت عبودیت نگذارد و خانهٔ طبایع را که مملو است از اخلاق بشری بطوفان نیستی خراب
کند و خود را بدریای نیستی افکند تا از خود فانی شود و حق را بحق بداند شعر حق را بحق شناس کی
در قلزم عقول ؛ در میکشد نهنگ تحیر من و ترا ؛ اینجا سخن بسیار است اما خاموشی اولیتر و انیمه

الست که چون

الیست که چون موحد اینجا رسد او را این مشاهده افتد که حق تعالی در ازل الازال بوصف
فردانیت موصوف بود و امروز نیز همانست وجود عالم نزد وجود او هالکست که کل شیء
هالک الا وجهه بیت بجز نوری درین کون و مکان نیست بجز عیانست این و محتاج بیان
نیست حکایت آورده اند که شیخی در راه میرفت خواجه تاجری بر یکطرف راه نشسته بود و با خود
حساب مال میکرد و چون نظرش بر شیخ افتاد با خود گفت همانا این مرد خواننده و نویسنده است
او را طلبم و حساب خود را باعانت او بپایان رسانم شیخ را طلبیده گفت زمانی توقف کن
و مرا مدد کاری نمای که حسابی در پیش دارم و باعانت تو محتاجم شیخ گفت نیکو باشد و آنجا بنشست
آنخواجه مبلغی از اعداد در سبیل املا باوی گفت تا جمله را جمع کرده باز گوید چند آنکه آنشخص اعداد
مختلفه املا میکرد شیخ میگفت یکی خواجه میگفت ده شیخ میگفت یکی خواجه میگفت ده و
علی هذا القیاس تاجر در غضب شد گفت ای جوان با من سخریه میکنی هر چند عدد مختلف
با تو میگویم تو همین جواب یکی میگوئی شیخ گفت حکیم ای بی بصیرت هر چند نظر میکنم جز یکی
نمی بینم مصراع لیس فی الدار غیره دیار وصل دویم در ایمان قال رسول الله صلعم فی حدیث طویل
الایمان ان تؤمن بالله و ملئکته و کتبه و رسله و بالیوم الآخر و القدر خیره من الله تعالی یعنی
ایمان آنست که بگروی بخدا و فرشتگان او و بکتابهای او و بروز قیامت و آنکه تقدیر خیر
از جانب اوست و گرویدن بهر یکی از این شش تن که مومن باوست بر وجهی خاص تواند بود
و ما آنرا بسبیل اختصار یاد کنیم اما گرویدن بخدا تعالی چنان باشد که او را یکی دانی متصف بصفات
ثبوتیه که آن حیاتست و علم و قدرت و ارادت و سمیع و بصیر و منزه است از مثل شریک
و نقص و عجز و عیب و زن و فرزند لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد اما گرویدن بفرشتگان
او چنانست که اعتقاد کنی که ایشان اجسامند و پر دارند و طعام ایشان تسبیح و تهلیل و هر کار فرمائی
کنند لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و پیوسته بعبادت مشغول میباشند لا یستکبرون
عن عبادته و لا یستحسرون و در نفخه اول بمیرند و بنفخه ثانی زنده شوند اما گرویدن بکتابهای او چنانست

که بدانی که مجموع کتب منزله که باصح روایات صد و چهار کتابست پنجاه از آن صحف شیث و سی
از آن صحف ادریس و بیست از آن صحف ابراهیم و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی
و فرقان محمد صلی علی جمیع الانبیاء والمرسلین همه کلام الهیست و حقیقت و قرآن ناسخ
آن همه هست پس حلال و حرام و امر و نهی و وعد و وعید آنرا راست شناسی بدان اعتقاد
کنی اما گرویدن برسولان چنان باشد که بدانی که انبیای خدا تعالی از آدم علیه السلام
تا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله صد و بیست و چهار هزار بوده اند و فرستاده او نیز بحق و
از آن جمله صد و سیزده پیغمبر مرسل که خدا تعالی بدیشان وحی فرستاده است و از ایشان
پنج اولو العزم اند یعنی صاحب شریعت و آن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
است و حضرت محمد خاتم ایشانست و او را افضل بدانی که دین او ناسخ ادیان دیگرانست
اما گرویدن بروز آخر چنانست که آنچه گفته اند از حال مرگ تا رفتن اصحاب الیمین ببهشت
و رسیدن اصحاب شمال بدوزخ همه را حق دانی و براستی و درستی بگروی و آن علی
الاجمال آنست که بدانی که قبض روح از ملائکه و سوال قبر و عذاب و نعیم و نفخ صور اسرافیل
نوبت اول و موت خلق و حیات نفخه ثانیه حقیقت و دیگر اعتقاد کنی که طی آسمانها
و تبدیل زمینها و انتثار کواکب و تکویر آفتاب و حساب و صراط و میزان و تطایر
کتب و شفاعت عظمی از آن پیغمبر ما و مکث بعضی در اعراف و خلود مؤمنان در بهشت
و جاوید آن بودن کافران در دوزخ و خلاصی گناهکاران از اهل ایمان از دوزخ و رفتن
بهشت و حیات انبیا در قبر و حیات شهدا این همه حقیقت و صدق اما گرویدن بتقدیر
چنانست که بدانی که نیکی و بدی از جمله مقدورات اوست اما ببدی رضا ندارد و لا یرضی
لعباده الکفر و قضای او تغییر نیابد مگر هم بحکم قضا که یمحو الله ما یشاء و یثبت و مقادیر خلق
از وجود ایشان بظهور کتب الله مقادیر الخلایق کلها قبل ان یخلق السموات و الارضین بخمسین
الف سنة پس هیچ موجود از قضا و قدر معذور نشاید کرد چون آفتاب هر جا که رود آنچه مقدر است

چون سایه

چون سایه ملازم او خواهد بود قضا یکی از کارخانه خداست که محول احوال اهل عالم میشود که اگر ایشان
بدآن راضی باشند و حکیم انوری درین باب گوید بیت اگر محول احوال جهانیان نه قضاست ؛
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست ؛ بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق ؛ بدآن
دلیل که تدبیرهای جمله خطاست ؛ هزار نقش برآرد زمانه و نبود ؛ یکی چنانچه در آئینه تصور
ماست ؛ کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد ؛ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ؛
بدست ما چو ازین حل و عقده چیزی نیست ؛ بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزاست ؛
قضا قاضیست بظهور مقتضی و قدر رساننده است مقتضی علیه بنده بقدر می گردد تا به فرمان
رسد قضا بارادت می گردد تا کی حکم کند ارادت بقدرت میگردد تا چه گونه فرماید قدرت بمشیت
می گردد تا که را فرماید مشیت بعلم می گردد تا بچه فرماید مشیت از اسرار علم قبض میکند بقدرت
می سپارد ارادت از خزانه قدرت میگیرد و بقضا تسلیم میکند قدر از دار القضا می ستاند
و بنده میرساند نه در قدر غفلت روا و نه در قضا سهو جایز و نه در ارادت غلط کاین و نه
در قدرت شبهت واقع و نه در مشیت محول ثابت و نه در علم خطا سعد این آن نظر
کاهست که دل سوزد و جان بریان کند و تن را نحیف و دیده را گریان سازد حکمی که از
سراپرده غیب چنین صادر گردد و چگونه حجت توان ساخت ای عزیز او امر و نواهی
شرع را که ظاهر است دست برداشتن و قضا و قدر که در غیب است حجت ساختن نه کار
اهل علم و عقلست قال النبی صلعم اعملوا فکل میسر لما خلق بیت من عمل خویش کنم بنده ؛
آنچه خداست برآنم چه کار ؛ پس بنده باید که بدین مجموع که گفتیم ایمان آرد بزبان و تصدیق
کند بجان تا برسد بدرجات جنان والامان فی الایمان شعر در امان خانه ایمان نشین
ایمن باش ؛ گر امان بایدت البته مرو از امن ؛ این صورت ایمانست که شنیدی
واما حقیقت ایمان نور خورشید جبروتست که از مشرق عنایت برجانهای سالکان منازل
اخلاص میتابد و فیض سحاب ملکوتست که بواسطه هبوب مناسم هدایت بر ریاض صدور

مخلصان بوادی صدق بر الواح افهام ملازمان مدرسه تقوی نگاشته میشود و جوهر دریای
وحدانیت که بواسطه تلاطم امواج توفیق از قعر بحر صدر بر ساحل جوارح اعضا بظهور می‌آید
نکته اگرچه اصل ایمان این شش چیز بود که مؤمن باوست اما کمال ایمان از لوازم و لواحق
دیگر است و تا هفتاد و نه نرسد کامل نیست کما قال النبی علیه السلام الایمان بضع وسبعون شعبة فافضلها
قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان یعنی
شجره طیبه ایمان که اصلها ثابت وفرعها فی السماء صفت آنست که هفتاد و نه شاخ دارد و بتازی
بضع است و بضع عدد مبهم را گویند که ما فوق ثلثه و ما دون عشره باشد پس فاضلترین ازین
شاخها گفتن لا اله الا الله است که او نیز فاضلترین ذکرهاست کما قال النبی صلی الله علیه
وآله افضل الذکر لا اله الا الله و فضیلت این کلمه و بعضی از حقایق او در اصل ششم گفته
خواهد شد و فروترین شاخ از شاخهای ایمان برداشتن نجاست یعنی چیزی که سبب رنج
و کراهت باشد از راه مسلمانان بردارد و حیا شاخیست از شاخهای شجره ایمان و بدانکه
یکی از اخلاق الهی که نسبت بذات او دارد حیاست کما قال علیه السلام ان الله حیی کریم
استحیی اذا رفع الیه العبد یدیه ان یردهما صفرا حتی یضع فیهما خیرا و این صفتیست
که ملائکه راست و انبیا و اولیا را از آن نصیب است و خاص و عام را در مراتب
خود بقدر متابعت کل از آن نور فیض رسد و تا این صفت وجود نیاید هیچکدام از جمله
اخلاق حمیده و مجیده بکمال نرسد و پرورش ایمان خود بظهور این صفت محال بود کما قال النبی
لا ایمان لمن لا حیاء له ای عزیز حقیقت حیا بنور ایمان متعلق است و آنکه از بعضی کفار نقل
کنند که ایشان را حیا بمثابه بوده است که زیاده از آن متصور نباشد چون زلیخا در وقت
خلوت با یوسف روی بت را پوشیده و چون انوشیروان که در خانه که نرگس بودی بمباشرت
مخدرات میل نکردی و گفتی انها تشبه عیون الناظرین اگرچه آن ظاهرا حیا مینماید اما فی الواقع
از حقیقت حیا دور است چون حیا و کفر با یکدیگر صورت نبندد و از نیست که فاجر و فاسق را

که از اهل حیا

که از اهل حیا نیست شد غیبت کردن جایز است چنانچه فرمود لیس للفاسق غیبة له و قال علیه اذکر
الفاجر بما فیه و جای دیگر میفرماید که من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له پس معلوم شد که هر که فاجر
و فاسق است بیحیاست زیرا که فسق و فجور صفت مؤمنان نیست و فی الحقیقه حیا آنست که حق را
همیشه حاضر و ناظر داند و کسیکه بدین مرتبه رسید هیچ فعل نالایق از وی در وجود نیاید حکایت
آورده اند که سید طایفه یکی از مریدانرا عزیز میداشت چنانچه درویشان دیگر از ین حال
رشک بردند شیخ دریافت مریدانرا طلب کرد و هر یکی را مرغی داد و آن درویش را نیز داد
و گفت بروید و هر یک مرغ خود را بسمل کنید در جائیکه کسی نه بیند و بعد مریدان رفتند
و هر یک مرغ خود را بسمل کرده باز آوردند درویش بیامد مرغ خود را زنده بیاورد شیخ بدو
گفت چرا مرغ خود را نکشتی گفت از برای آنکه شما فرمودید که مرغ را جائی بسمل کن که کسی نه
بیند من هر جا که میرفتم خدا را ناظر و حاضر میدیدم جائی نیافتم که او نبود و نمیدید شیخ روی
بمریدان کرد و گفت حرمت داشتن من بواسطه آنست که فهم او از شما زیاده است غرض
آنست که چون سالک خدا را بتحقیق رقیب اشیا داند و کان الله علی کل شیء رقیبا
لاجرم در مقام مراقب درآید و اقوال و افعال خود را با حق راست کند و حیای حقیقی مراد از
امینت و یکی دیگر از لوازم ایمان امانت است قال النبی صلعم لا ایمان لمن لا امانة له
یعنی ایمان ندارد هر که امانت ندارد و این سخن را ظاهریست و باطنی ظاهرش روشن است
اما باطنش آنست که چون بار امانت حق که عبارتست از تحمل اوامر و نواهی که انسان
آنرا قبول کرده است که انا عرضنا الامانة علی السموات باید که چهره امانت را بدود خیانت
سیاه نکند و کار خود را تباه نسازد یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و رسوله عاقبت
خیانت وخیم است و جزای خائنین عذاب بعضی از عرفا گفته اند که هر چه خدا تعالی به بنده
داده است از اعضا و جوارح امانت است و چون در آن فرمان خدا تعالی نگاه ندارد خیانت
کرده باشد مثلا چشم از برای عبرت و نظاره قدرتست نه از برای نظر شهوت و گوش از برای

از استماع حکمت و نصیحت است نه از برای شنیدن لغو و فحش و غیبت و همچنین هر عضوی را از برای
کاری آفریده اند هرکه او را بدان فرماید امین است و اگر نه چنین کند خاین و لعنتی است و یکی
از اکابر فرموده **نظم** شرع که بنیاد امانت نهاد ∴ قاعده دین بدیانت نهاد ∴ معنی ایمان امانت
یکیست ∴ نزد خدا کفر و خیانت یکیست ∴ آنکه ترا میل امانت بود ∴ از شرر دوزخ امانت بود ∴
و یکی دیگر از لواحق ایمان آنست که هرچه بنده کند از دوستی و دشمنی و سخا و بخل خاص از برای خدا
بود و مشوب بهیچ غرض از اغراض دنیوی و اخروی نباشد کما قال النبی صلعم من احب الله و اعطی
الله و منع الله فقد استکمل الایمان ای عزیز دوستی که برای خدا بود موجب کمال ایمانست
و در عالم آخرت هیچ دوستی فایده ندهد الا دوستی ایمان آنان که لله فی الله بوده باشد
کما قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و در یکی از احادیث قدسیه
وارد است که وجبت محبتی للمتحابین فی والمتجالسین فی والمتزاورین فی والمتباذلین
فی یعنی واجب است دوستی من هر دوستی کنندگان را برای من و همنشینی کنندگان را برای من
و بذل کنندگان را برای من و زیارت کنندگان را برای من یعنی هرکه این کارها برای من کند
بر من واجب باشد که او را دوست دارم و این مبالغه است در وقوع دوستی والا اکثر علما برآنند
که بر حق تعالی چیزی واجب نیست و در آثار آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که این جیران
الله کجایند همسایگان خدا تعالی جمعی جواب دهند خطاب آید که قوموا وادخلوا الجنة بغیر حساب
جماعتی برخیزند و روی بهشت آرند ملائکه گویند من انتم چه کسانید گویند نحن المتحابون فی الله
ملائکه گویند هنیئاً لکم الجنة پس چون دوستی کنی برای خدا کن و با دوستان خدا کن هرکه دوستی
برای مال و جمال کند نزد عقلا چندان بیش نباشد که آن مال و جمال فانیست چون مال نماند و جمال
کم گردد و آن محبت رخت از سویدای دل بر بندد و بمنزل دیگر فرود آید و در این دوستی هیچ خیر
نباشد **بیت** هر نفسی کان غرض آمیز شد ∴ دوستی و دشمنی انگیز شد ∴ دوستی کان نه لوجه خدایست
نسبت آن دوستی از دشمنی است ∴ دوستی باید از آن کز نخست ∴ کان ابد الدهر بماند درست ∴

فصل سیم

وصل سیم در اسلام قال النبی صلعم الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله وان علیا ولی الله واقامة الصلوة وایتاء الزکوة والحج وصوم شهر رمضان
یعنی خانه اسلام را بر پنج ستون بنا کرده اند اگر میخواهی که یگانه دو جهان باشی سه روز عمر فانی
و چهار بازار وجود خود را بدین گوهر آرایش ده تا شهر دینت معمور گردد اول ازین
ابنیه خمسه مسلمانی که اثبات وحدت ربانیت است شجره طیبه شهادت ثمره جان بر داشتن
است و این نهال نامی مبارک را در زمین دل بی غش کاشتن دوم اقامت ستون نماز
که قاعده دین پیغمبر است برافراشتن و خانه ایمان را بدین رکن عظیمست از آب وضو
بدین معمور داشتن است سیم از زر و سیم مس کان زکوة عقیده ساختن است و در بهشت را
گشادن و از سیاهی لشبر مال البخیل پاره با حصار حصنوا اموالکم بالزکوة واداء چهارم
روزه رمضان مهر بر در دوزخ نهادن و در ملکوت را ازین بوی خلوف فم الصائم اطیب
عند الله من ریح المسک الاذفر تحفه فرستادن است پنجم سوی امان خانه ومن دخله کان
آمنا راه بر داشتن و بقلم ان اول بیت وضع للناس [illegible] رقم ولله علی الناس
حج البیت نگاه داشتن است ارکان اسلام این خجسته قواعد است و معنی خجسته اسلام
پسندیده ترین چیزهاست نزدیک خدای تعالی [illegible] تحفه
اسلام از تسلیمست باید که خود را تسلیم کند بخانه او [illegible] مسلمان نبود [illegible]
امیر حسینی فرماید شعر حلیت اسلام ای [illegible] تسلیم
گر سخن از شرع احمد میکنی :: با همه آن کن که با خود میکنی :: هر که را دست و زبان [illegible] نیست
در مسلمانی یقینش راه نیست :: حدیث است که المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه
هر کرا این حال دست دهد که مردم از دست و زبان وی بسلامت باشند او بمرتبه کمال
انسانی رسیده باشد و مسلمانی کامل بود :: وصل چهارم در نعت قال النبی صلی الله علیه وآله
فضلت علی الانبیاء بستة جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا واحلت لی الغنایم

ونصرت بالرعب مسیرة شهر و اعطیت بالشفاعة و بعثت علی کافة الامم و ختم بی النبوة
یعنی تفضیل دادند مرا بر پیغمبران دیگر و برگزیدند بشش صفت اول آنکه خدا تعالی زمین را
مسجد من و امت من گردانید و هر پیغمبر را مسجدی بود معین که با قوم آنجا عبادت کردندی
و در غیر آن موضع روا نبودی طاعت کردن چون نوبت نبوت من آمد بساط بسیط
زمین را عبادتگاه من و امت من گردانید و خاک تیره را منزل آب طهور رسانید
دوم غنیمت تخصیص کرده بر من حلال و بر انبیای دیگر حرام بود سیم مرا نصرت داد
بر رعب یعنی قوت پیغمبری چنان بودی که در مقابله خصم را جواب توانستی گفت
اما چون من روی بدشمن آوردمی هنوز یکماه راه دور بودم که ترسی از من در دل ایشان
می افتاد و بهزیمت میرفت چهارم رایت شفاعت بکف کفایت من دادند هیچکس را زهره
شفاعت نبود و انبیا همه نفسی گویند و من دامن شفاعت برزنم و گویم امتی امتی
پنجم هر یک از انبیا شی چند معین را در زیر پر و بال نبوت تربیت کردندی و از امروز
تا قیامت هرچند که باشند همه امت من خواهند بود و دین من بر همه ادیان غالب خواهد
بود ششم همچنانکه در بدایت خطبه نبوت بنام من می خواندند که کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین در نهایت سکه ختم رسالت باسم سامی من زدند که ولکن رسول الله و خاتم
النبیین [illegible] آدم [illegible] صفوت ازو یافت و پرتو روح پرفتوح
[illegible] پایه رفعت او داد و خلیل آن شعور از برای جود
[illegible] میان خلیل جمیل اوست یوسف صاحب جمال بر تخت سلطنت
[illegible] نشست [illegible] اسمعیل او نوشت زبور تکلم بر موسی کلیم الله شد برتبت
محبت او مسیح شد [illegible] حکمت با نکهت سلیمان او داد تاج رفعت بر سر عیسی مجرد او
نهاد ختم اسما حضرت رسالت پناه دو قسم است قسمی آنست که بحدیث ثابت شده است
و قسمی آنست که در قرآن واقع است اما آنچه بحدیث ثابت شده است پنج است محمد احمد ماحی

حاشر عاقب

حاشر عاقب کما قال علیه السلام انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر
و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب یعنی منم محمد و احمد و ماحی که کفر
بسبب من محو شد و منم حاشر که مردمانرا بر قدم من حشر کنند یعنی بعد از من و منم عاقب
و بدین حدیث پنج اسم ثابت شد اول محمد و آن اسمی است که حضرت باری جل اسمه از نام خود مشتق
کرده و ویرا بدین نام مسمی ساخته و معنی او ستوده است دوم احمد یعنی ستاینده ترین ستایندگان
سیم ماحی یعنی محو کننده ظلمت ضلالت بنور هدایت چهارم حاشر یعنی مقدم در حشر چه در حشر
اول گوهری که سر از صدف خاک بر آرد آنحضرت خواهد بود پنجم عاقب یعنی از پی در آینده
و این کنایه است از آنکه بعد از وی هیچ نبی نباشد و در حدیث دیگر آمده و بروایت ابو موسی
اشعری که حضرت فرمود انا محمد و انا احمد و المقفی و الحاشر و نبی التوبه و نبی الرحمه و ازین
حدیث سه اسم دیگر معلوم شد اول مقفی بمعنی تابع است یعنی آخر انبیاء و این نیز اشارت
بعاقبت بود دوم نبی التوبه بمعنی توبه رجوعست یعنی رجوع جمیع ملل بدین وی خواهد بود چنانچه
از مضمون کریمه لیظهره علی الدین کله بوضوح می پیوندد سیم نبی الرحمه یعنی سبب رحمت
عالمیان و این رحمت رحمانیه می شاید یعنی افاضه وجود بر جمیع موجودات که آن
رحمت عام است ببرکت وجود با جود وی بوده است و رحمت رحیمیت
نیز می شاید یعنی وصول فوز و نجات که رحمت خاص است که بدان هر که متابعت او نماید
مشرف گشته از این رحمت و بعد از این در باب شفاعت ... خواهد شد اما آنچه
در قرآن واقع است از اسمای آنحضرت چهل و پنج است و بر بعضی آیتی که دلالت
آن دارد ذکر کنیم اول محمد قال الله تعالی محمد رسول الله دوم احمد مبشرا برسول یأتی من بعدی
اسمه احمد سیم نبی یا ایها النبی حسبک الله چهارم رسول یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
پنجم شاهد ششم مبشر هفتم نذیر هشتم داعی نهم سراج قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک
شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا دهم منذر یازدهم هادی قال الله

تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد دوازدهم شهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا سیزدهم ذکر
قد ارسلناک الیکم ذکرا چهاردهم مذکر انما انت مذکر پانزدهم رؤف شانزدهم رحیم
بالمؤمنین رؤف رحیم هفدهم فضل الفضل الله و رحمته هیجدهم نور قد جاءکم نور نوزدهم مبین
رسول مبین بیستم کریم انه لقول رسول کریم بیست یکم مزمل یا ایها المزمل بیست دوم
مدثر یا ایها المدثر بیست سیم حق قد جاءکم الحق بیست چهارم حنیف فاقم وجهک للدین
حنیفا بیست پنجم برهان قد جاءکم برهان من ربکم بیست ششم بینه حتی تاتیهم البینه بیست هفتم
ولی بیست هشتم نصیر واجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا بیست
نهم عبد سبحان الذی اسری بعبده سی ام اول وامرت ان اکون اول المؤمنین سی یکم
خاتم ولکن رسول الله وخاتم النبیین سی دویم مصدق مصدق لما معکم سی سیم امی النبی
الامی الذی سی چهارم بشر قل انما انا بشر مثلکم سی پنجم ساجد وکن من الساجدین سی ششم
مرسل انک لمن المرسلین سی هفتم طه یعنی ای مرد طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی سی هشتم یس یعنی ای سید یس و القرآن الحکیم سی نهم حریص علیکم چهلم عزیز لقد جاءکم
رسول من انفسکم عزیز چهل یکم مبارک و هذا مبارک ذکر چهل دوم ستاره والنجم اذا هوی
چهل سیم بشارت عیسی مبشرا بشارت چهل چهارم رحمت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
نکته در بیان شفاعت یعنی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مراد از مقام محمود شفاعت
ست و شفاعت مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده اتانی آت من عند ربی فخیرنی بین ان
یدخل نصف امتی الجنة و بین الشفاعة فاخترت الشفاعة وهی لمن مات ولا یشرک بالله
شیئا یعنی آینده از نزد یک پروردگار من بمن آمد و مرا مخیر گردانید میان آنکه نصف
امت مرا به بهشت درآرد و میان آنکه شفاعت امت کنم من شفاعت را اختیار کردم
بجهت آنکه این عام تر است و شفاعت از برای کسانیست که بشرک نمرده باشند هر چند گناه
آلوده باشند که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و این خوش بشارتیست مر گنهکاران پایان

معصیت را بکمال

معصیت را و کمال الدین اسمعیل درین باب گوید بیت شرط شفاعت تو اگر جرم بوده است
ما را بسی متاع ازین جنس نافه است حکایت روزی شاه ولایت علیه السلام در مسجد جامع
کوفه بر سر منبر بود فرمود که ای اهل عراق امیدوارترین آیتی از قرآن نزد شما کدامست گفتند
این آیت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود که نزدیک ما که اهل بیتیم امید بر این آیت بیشتر است که ولسوف
یعطیک ربک فترضی چون نعمت مغفرت معصیت خود دید و شفاعت داد و به شفاعت خوشنودی
ذکر عمیم محمدی اقتضای آن میکند که خوشنود نشود مگر وقتی که همه امت او از درکات
دوزخ خلاص یابند و بدرجات بهشت رسند و هم در مناجات نعت امیر المؤمنین علیه السلام
وقفت ولا تحرمنی یا الهی و سیدی شفاعته الکبری فذالک اشفع بیت خوشم بخود که علمه
شفیعش تویی پایه ده قدر رفیعش تویی حاصل از نعت شفاعت ما را بهست امیدی
بشفاعت مراکشد در بیان صلوات بر حضرت رسالت پناه که وسیله شفاعت است قال
قال ان اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوات منی بند و در ترین مردمان بمن
یعنی بشفاعت کسانی باشند که بیشتر بر من صلوات فرستاده باشند و به لیک یصلوات فرستید
که من صلی علی مرة صلی الله علیه عشرا و صلوات ... یعنی ...
درود است تو هم ازیشان درود گری ... درود بر ... میشنید
سماع و کرم نشود تو نیز اگر خواهی که سماع رعنای تو شایسته استماع ما شد درود
بسیار نثار خود درست کن تا توانی که شایسته آن ... صوامع قدس
که صافات مجامع انس ند در کار آرد و هر گاه که تو در مجلسی کلام ... زبان خود درود
درود روان کنی شیطان از غایت خشم کی از خیمه خیمه خود دور رود روان گردد پس
عاشق صادق آنست که گوش بسماع سرود مقیدان ننهد و از مصلیان استماع درود
کند پس مقرر است که صلوات و تسلیمات ما بسمع خواجه عالم می رسد و جواب سلام ما میگوید

چنانچه فرمود ما من احد یسلّم علیّ الا ردّ الله علیّ روحی حتّی اردّ علیه انا استماع این سلام
بگوش هوش تو انکرده و در محل دیگر فرموده که حضرت عزّت را درین سرای سفلی از پاکان
عالم علوی جمعی هستند که در ساحت خاک سیاحت میکنند و هرگاه که یکی از امتان من
بر من سلام گوید آن تحفه را بر طبق عرض من رسانند و من فردای قیامت آن سلام کننده را
خلعت شفاعت پوشانم و شربت رحیق و سلسبیل نوشانم بنگر که ارسال تحف تسلیمات و ابلاغ
طرق صلوات ایشان بر روضهٔ خواجهٔ کاینات چه نتیجه دارد و چگونه چنین نباشد که بنده درین
کار موافقت با حضرت عزّت و ملایکه صاحب صفوت دارد که انّ الله و ملائکته یصلّون
علی النبی یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما **نکته** در بیان فضیلت اهل بیت
کرام او که ائمهٔ دین و مقتدایان علم الیقین اند قال النبی صلعم انّی تارک فیکم الثقلین او
لهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوه واستمسکوا به وثانیهما اهل بیتی اذکرکم
فی اهل بیتی اذکرکم فی اهل بیتی اذکرکم فی اهل بیتی من میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ
یکی از آن کتاب خدا تعالی که راه راست درو است و از وست روشنی دل عارفان
پس فرا گیرید آنرا و چنگ در زنید در آن و بدان مستمسک گردید که حبل خدا است و دیگر
چنگ در آن زنید بدان رسید دوم اهل بیت من یاد میدهم شما را یعنی خدا را گواه
میگیرم در شان اهل بیت من و تکرار این سخن سه بار دلیل واضح قایم میشود در تعظیم
اهل بیت و محبت و متابعت ایشان و اهل بیت رسول صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین اند سلام الله
علیهم و این حدیث از کتب صحیح ثابت است که آن هنگام که این آیت فرود آمد که ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم حضرت رسول صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را
گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود یا علی انت منّی
بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت
که فرمود والذی فلق الحبّة و برأ النسمة انّه لعهد النبی الامّی الیّ ان لا یحبّنی الّا مؤمن

انقیاد

تقیّ و لا یبغضنی الّا منافق شقیّ یعنی بدان خدایی که دانه را بشکافت و از آن نبات برویانید

و ارواح را بمحض لطف بیافرید که عهد کرده است با من پیغمبر امّی که دوست ندارد مرا الّا

مومن تقی و دشمن ندارد مرا الّا منافق شقی و از اینجا معلوم میشود که دوستی مرتضی علی

علیه السلام از ایمانست و دشمنی او از نفاق مؤید قول این حدیث است که حضرت

رسول خدا فرمود که حبّ علیّ حسنة لا تضرّ معها سیّئة و بغض علیّ سیّئة لا تنفع معها حسنة

بیت احباب تو با جرم مسلمان و موحّد ✤ اعدای تو با طاعت مردود و منافق ✤ این

از آثار میگوید بیت سجی حرمت ذات و صفات ربانی ✤ سخن تکبیر و بیان دعا

که دشمنان علی را نماز نیست درست ✤ اگرچه سینه اشتر شدش پیشانی ✤ و دیگر در حق فاطمه

زهرا علیه السلام فرموده که فاطمة بضعة منّی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد

اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که او را برنجانید مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانید

خدا را رنجانیده باشد و این حدیث دلالتی تمام دارد بر کمال سیّدات و عیان میگردد

نعوت آدمیان صدف گوهر امامت و شفاعت خواه روز قیامت توان عذرا لقب

زهرا بیت مهر و مهر زمین و زمن ✤ صدف گوهر حسین و حسن ✤ و دیگر در حق حسنین

حضرت فرمود که الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة و دیگر فرمود که حسن و حسین

ریحانتای من الدنیا و در حدیث دیگر آمده که چون خدای تعالی بهشت را بیافرید

وعده داد که تو مسکن اهل تقوی باشی و فقرا [illegible] بهشت گفت الهی

جعلتنی مسکن المساکین یعنی چرا مرا مسکن مساکین [illegible] خطاب آمد [illegible] بهشت

تو راضی نیستی که ارکان ترا بحسن و حسین علیهما السلام آراسته گردانم پس بهشت گفت

راضی شدم یا پروردگار ای عزیز اگر بهشت است ارکان آن آراسته بدیشان است و

اگر عرش است گوشواره عرش ایشانند و اگر دل مؤمن است منوّر بنور محبت ایشانست

ای عزیز زبان بیان در صفت آل محمد بکلال منسوبست و جمال کمال از ناصر دل بصیرت ارباب

قبل و قول محجوب ایشانند نجوم بروج هدایت بروج نجوم ولایت سلاطین اقالیم عصمت خواقین میادین

حکمت شیران بیشه فتوت فارسان عرصه مروت مسندنشینان قصر حرمت سلطان نشانان

مسند عزت ثمرات شجرات کرامت قدرت شجرات امامت حاملیان اسرار ربانی خازنان فیض

فیوض سبحانی سالکان طریق رشد و سالکان طریق ارشاد خاصان بارگاه آگه مایان محمد رسول الله

در ذکر اولیا قول الله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال رسول الله صلعم

ان لله عبادا لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغبطهم النبیون والشهداء لقربهم من الله تعالی الی

آخر الحدیث معلوم باید بود که حضرت قدیم را بندگانند در زیر قباء عزت متواری و در زیر

نقاب عزت مخفی که بعضی بسیار از احوال ایشان غبطت آید اگرچه ایشان جامه نبوت نپوشیده اند

اما انبیا و شهدا از جهت قرب ایشان بحضرت حق عجب مانند پیغمبران با مناجات و شهیدان

صاحب نجات با علو مقامات و رفعت درجات در آرزوی شرف ایشان باشند چه ایشان

سالکان ساحت قدسند که ساحت دل را از خس و خاشاک غیر پرداخته اند مرغان وحدت ز آشیان

ربوبیت پریده و ابصار روح هم انوار واحدانیت مقبولان رانند و مقبولان درگاهند از دیده

اغیار محجوب که اولیائی تحت قبائی زعید فهم غیری ایشانند عاشقان عرایس شاهراه عاشقان

بحر بقا نه دیدن سیر فنا دیداران تحسبهم ایقاظا و هم رقود هشیاران لطائف عین

العین ... مستوران قلوب و اسرار در صورت و معنی مخصوصان بشارت لله

عارف ... **شعر** شیر شکاران که درین بیشه اند :: گنج فشانان گدا پیشه اند :: و اسطه

عقد نبی آدمند :: ... مسیحی دمند :: معتکفان حرم کبریا :: شسته ز دل صورت کبر و

ریا :: رخش زمین ... تاخته :: گوی سبحو کان ابد انداخته :: دیده نه و کون و مکان از نظر

بال نه و هر دو جهان زیر پر :: ملک نه و نوبت شاهی زده :: تخت در ایوان الهی زده

امیر و لایات علیه اکمل التحیات فی الغداة والعشیات در صفت ایشان گوید اولئک هم

الاقلون عددا والاعظمون قدرا اولئک خلفاء الله فی الارض والدعاة الی دینه ایشان

حجاب عزت اند که

جماعتی اند که بدام دنیا فرو نیایند و بدانه عقبی سر در نیارند نه لباس اهل دین پوشند و نه مدح و ذم
عقبی نیوشند که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله
نه از آتش دوزخ در دل ایشان را تابی و نه از جویبار بهشت ایشان را طلب آبی هم پیغمبر خود فرمود
ست هست علیه السلام لیس للجنة شغل معنا ولا للنار رسیل الینا ایشان کی دل بسته در جنت حور ند
که در حدیقه حقیقت دیدار دلدار جویند نکته در شخص حقیقه خلقت خلقان بصورت تجسیم خدمت
نباید نگریست اگرچه لباس اخلاص و کلیم التسلیم پوشیده اما کسوت تجسیم اند و تجسم پژمرده ای
ایشان رهست میاید قال النبی صلعم رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله لابره
یعنی بسا ژولیده موی خاک آلوده روی بیاید و کهنه جامه که ازو هیچ حساب نگیرند اگر
سوگند بر خدا تعالی دهد سوگند او راست گرداند معنی آنست که هرچه از خدا تعالی خواهد بدهد
زنهار تا بدلق کهنه و جامهٔ ژنده ننگری و دلهای شکسته را حقیر نشمری که خزانهٔ پادشاهست
نقد محبت و مهر ودیعت نهاده و این صدا العالم در داده که انا عند المنکسرة قلوبهم در مثل
آمده است که در هر پوستی دوستی است و در هر ژنده زنده و در هر گلیمی حلیمی ای عزیز دین
از درویشان خراب دل طلب که شاهان پیوسته گنج در ویرانه نهند و نقد معرفت در ژنده
پوشان سوخته جگر جوی که تاجران جواهر قیمتی در جامهای کهنه پنهان کنند نکته و این راه
و صاحبان درگاه را دو دیده است که یک دیده [illegible] تابنده
[illegible] و کرسی را اشتراک نعلین خود نبینند و هیکل علوی [illegible] در دیده
وحالت دیگرشان آن باشد که همه کس را از خود بهتر دانند و خود را از همه کمتر بینند حکایت
ابراهیم ادهم بمکه میرفت و در پیش قافله افتاده بود تا کسی در نشناسد مشایخ حرم خبر بدیشان
شنیدند باستقبال بیرون آمدند با ابراهیم برخوردند و نشناختند گفتند ای درویش
ابراهیم ادهم کجا رسیده است گفت چه میخواهید ازان زندیق مریدان ایشان ورا طپانچه زدند
و سیلی بر گردنش زدند که چگونه ابراهیم ادهم را که پیر طریقتست زندیق میگویی ابراهیم گفت

ای الفرخ بختی که مشایخ استقبال تو کنند و از تو حسابی گیرند باری بنقد سیلی جنید خوردی الحمد لله که بکام
خودت دیدم مردان راه حق چنین کرده اند خود را در زمره پرورده از قبول خلق گریخته اند و در حبل
محبت دوست آویخته اند مقصد ایشان درگاه آنحضرت است صدقشان از کونین کوتاه است پای
طلبشان همیشه در راه است دلشان در قبضه عشق الله است بجز حق را نخواهند که الحق والخلق
لا یجتمعان و خوب باشد و آنچه گفته اند الا بذکر الله تطمئن القلوب شعر یاد حق از خلق بگریخته
چنان مست ساقی که می ریخته: الست از ازل همچنانش بگوش: بفریاد قالوا بلی در خروش: بیک
نعره کوهی ز جا بر کنند: بیک نعره شهری بهم بر زنند: بهشت برین منزل ایشان که ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا سلام بر اعلام ملک علام نشانه
عز و جاه ایشانست که سلام قولا من رب رحیم اصل ثانی در عبادات و آنچه متعلق بدانست
و عزایمش پس این اصل بر پنج فصل منقسم و هر فصل نقاب خفا از چهره کمال بر انداز بینند کان شاء الله
یقین جلوه خواهد نمود فصل اول در بیان نماز قال الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم
فی صلوتهم خاشعون و قال رسول صلی الله علیه و آله مفتاح الجنة الصلوة و مفتاح الصلوة الطهور
یعنی کلید بهشت نماز است و کلید نماز طهارتست ظاهر حدیث همین است اما حقیقتش آنست
که درهای جنات عدن هشت است و گشادن آن درها بکلید اردن نماز است و درهای دوزخ
هفت است و بستن آن درها بدین کلید است و بیان این معنی چنانست که تقدیر یزدانی
و تدبیر ربانی وقت را بدو قسمت کرده یکی روز روشن که هوا چون گلشن گردد و عالم از فیض نور
خورشید نور پذیرد و در روشنائی روز مثل بهشت بر روشنائی بهشت که بوستان فضلست و دیگر
شب دیجور که هوا چون بحر مسجور گردد و شبه شبها ازرا چون تیره سازد ظلمت شب ماننده است
بظلمت دوزخ که زندان عدلست پس واضع شریعت غرا افضل علیه التحیة و اکمل الدعا بفرموده
الهی که منطوق و ما ینطق عن الهوی مخبر است از آن و بحکم پادشاهی که مضمون ان هو الا وحی
یوحی مشیر است بدان در روز روشن که نمودار گلشن بهشت است هشت رکعت نماز فرض کرده اند

چهار پیشین و چهار عصر و این اشارت با بواب ثمانیه جنت است باز در شب ظلمانی که نشانه دوزخ
تفسیده است باداء هفت رکعت نماز فریضه امر فرموده شام و عشا و خفتن و این اشارت
بهفت در دوزخ یعنی چون مؤمن هشت رکعت نماز روز ادا کند هشت در بهشت بروی گشاده
گردد و چون هفت رکعت نماز شب را بگذارد هفت در دوزخ بروی بسته گردد و چون
عبادت دو قسم آمد لیلی و نهاری پس دو رکعت نماز صبح فرض گردد در وقتی که هم از ظلمت
شب را بهره دارد و هم از اشراق مصباح صباح نصیبی میگیرد و در آن وقت ظلمت و نور بهم
آمیخته است و شب و روز بهم آمیخته و مؤمن را آن نماز میکند که هم بروز نسبت دارد و هم
بشب پس گذارنده این نماز بحکم بی نیاز در رکعت اول بقدر تقصیر شب گذشته میخواهد بعد از آن
درهای دوزخ میبندد و در رکعت ثانی مدد توفیق روز آینده میطلبد و بعنایت آن درهای
بهشت میگشاید تا این معنی بتحریر اظهار برسد که مفتاح الجنة الصلوة و چون جز بقدم طهارت
نشاید بولایت نماز رسید لاجرم سر مفتاح الصلوة الطهور نماید ای عزیز نماز دولتست که
ایمان که علم الایمان الصلوة مؤمنان را قربت و قربانست که الصلوة قربان کل تقی و سبب آمرزش
گناهانست که ان الحسنات یذهبن السیئات و نماز ستون دین است که الصلوة عماد الدین
فمن اقامها اقام الدین و من هدمها فقد هدم الدین بیت خواهی که ماند بی رنج خانه دین آباد
جز بستون نماز :: و قال علیه السلام اول ما یحاسب به العبد الصلوة یوم القیمة فان قبلت قبل ما سواها
وان ردت رد ما سواها یعنی اول چیزی که در روز قیامت بدان حساب کنند نماز است اگر
نماز قبول افتد سایر عبادات نیز بتبعیت آن مقبولست و نعوذ بالله اگر نماز قبول نیفتد
باقی طاعات نیز مردود باشد و فردای قیامت دوزخیان را سؤال کنند که ما سلککم فی سقر چه چیز شما را
بدوزخ رسانید گویند ما نماز نمیگذاردیم لاجرم بدین عقوبت گرفتار شدیم ای عزیز چون نماز گذاری
بشرایط و ارکان بجای آور با خضوع و خشوع باش تا رستگار گردی که بی خشوع دل نماز نمازی نباشد
که لا صلوة الا بخشوع القلب بنده عارف باید که دل در نماز حاضر دارد که نماز معراج مؤمنانست که

که الصلوة معراج المؤمنین و نماز گذارنده هم مناجات کننده با حضرت رحمانست که المصلی یناجی ربه
و حقیقت مناجات مکالمه است میان عابد و حضرت معبود عز شانه و بحکم این حدیث که ان الله
لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم چون معبود حقیقی ناظر بر حال قلب است
نماز گزار باید که در وقت نماز دل حاضر باشد تا مناجات تمام معنی صورت بندد حکایت شیخ ابو الحسن
خرقانی در بدایت احوال نفسی و فرزندی داشت روزی که مرید ... داده بود بیاد وی آمد با حضور نماز بجا آورد
رسید چون سلام نماز گزارد شاگرد ... گفت ... بیاد من آمد که آن جوال که داده ام شاگرد گفت ای استاد
تو نماز گزاردی ... بیدار ... آن سخن بر شیخ اثر کرد جوالی پوشید و ترک کار دنیا کرد
و بریاضت مشغول شد تا رسید بجایی که رسید نظم مردان بسعی و رنج بجایی رسیده اند تو بی
خبر کجا رسی ز نفس پرستی اثر ای عزیز نماز کامل نشود الا بحضور دل و این وقتی میسر شود که نقوش علایق
و عوایق از لوح سینه بآب ریاضت زدوده شود سینه پاک شود و بکلی متوجه جناب صمدیت و جلال احدیت
گردد بعضی گفته اند حضور دل عبارتست از شهود دل یعنی بنده باید که در نماز از مشاهده دوست
غافل نگردد و در طلب لقای شاهد حقیقی دیده گشوده شود تا نماز او بسمت قبول رسد اعبد الله کانک
تراه شعر محراب بروی تو از قبله ام بهتر ... بر ... لیکن نماز من ... نماز بی طهارت درست
نیست ... طهارت نیمه نماز است که الطهور شطر الایمان ... ایمان معنی نماز است و ما کان الله لیضیع
ایمانکم یعنی صلوتکم ... در وقت طهارت کند ... فردا سفید روی باشد که ان امتی
الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیمه یعنی ... امت من روز قیامت از اثر وضو سفید
روی و دست و پای باشند ... اسب سفید روی را گویند و آن سفیدی را غره خوانند
و محجل ... گویند ... دست و پای او سفید باشد و عرب آن را بفال نیکو دانند ... سفیدی روی
و دست و پای اشارتست بوجود انوار بر مؤمنان که نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم حکایت
آورده اند که عزیزی همیشه با طهارت بودی چون از دار فنا رحلت کرد بزرگی او را بخواب دید که در بهشت
میخرامید و نور از دست و پای و پیشانی او میتافت چنانچه نور آفتاب در جنب او نابود می نمود او را پرسید

که ای درویش

که ای درویش ما در دنیا زیاده طاعتی و عبادتی از تو ندیدیم این منزلت و کرامت بچه یافتی و این
نورها از کجا پیدا شد جواب داد که من در دنیا پیوسته بر طهارت میبودم حالت لاجرم آن طهارت را
نور من گردانید و این نور که از اعضای من میتابد علامت آن وضوست که در دنیا می ساختم و هر
ساعت ندای حق بمن میرسد که عبدی عشت طاهرا و دخلت القبر طاهرا فلا تزل کذالک
الی ان تلقانی فانی احب الطاهر المتطهر آری حق تعالی پاکانرا دوست دارد و الله یحب
المتطهرین ای عزیز طهارترا ظاهریست و باطنی طهارت ظاهر هست از نجاسات و طهارت
باطن هست از الواث یعنی از علایق مواجب نفسانی و عوایق وسوسهٔ شیطانی و دست شستن
در وضو اشارتست بشستن دست از آلودگی دنیا و شستن روی عبارتست از توجه بحضرت
مولی و روی بغیر نا کردن و مسح سر سرکشی است از فرمان هوای نفسانی و سر تسلیم بر خط امر
رحمانی نهادن و مسح کردن پا قدم در سلوک سبیل مجاهدت نهادنست و پای از منهاج
متابعت شیطان واکشیدنست و درین معنی گفته اند **بیت** گاه وضو شستن دست از نخست
موعظتی میکند از پرده چیست ** کای دری آمده که درگاه روی ** دست ز آلایش باطل بشوی
روی که شستی بسوی یار کن ** طاعت او را تو بجان کار کن ** مسح به مکوه مکش سرسری
کاب ز سر بگذرد ت از تری ** پاک چنان کن قدم راه رو نشند ** کز ترشی [illegible] دور و دامنت
حکایت حاتم اصم گفته است اگر حقیقت طهارت میخواهی چون بدن شوئی دل را هم [illegible]
توبه بشوئی تا سفید نامه و سفید روی باشی که و [illegible] التوابین [illegible] دوم [illegible] دست [illegible]
بشوی سیوم زبانرا باستغفار بشوئی تا از لوث لغو [illegible] و استغفار
چهارم دل را بتفکر بشوئی که فکر پر و بال مرغ دل است [illegible] فکر نکردی ترا بر [illegible] کشد
بیت فکر ازین خانه فرازت کشد ** سوی سراپرده رازت کشد ** و طهارت معنوی حاصل نشود
الا بنهانکه گفتیم اذان ندائیست مشیر با دای نماز و علامت وجوب نماز در شریعت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و کافران آنرا لهو و لعب دانستندی و بازیچه تصور کردندی

لاجرم گوشمال توبیخ یافتند و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا و مؤذن را فضیلت
بسیار هست بشرط آنکه این کار را برای غرض دنیا و جر نکند بلکه خالص از برای خدا کند تا درین
[illegible] داخل گردد المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة یعنی روز محشر از جمله معشر مؤذنان
بلندتر باشند یعنی [illegible] مراتب ایشان دهند مراد آنست که بسبب معنی ایشان
در مرتبه [illegible] باشند [illegible] و جمعی [illegible] ظاهر را گیرند و گویند بسبب صورت مؤذنان در معانی
بلندتر باشند و در [illegible] گاه بهشت کما قال علیه السلام دخلت الجنة فرایت فیها منابر
من نور [illegible] فقلت لمن هذا یا جبرئیل قال للمؤذنین والائمة من امتک و ازینجا معلوم میشود که
[illegible] مرتبه مؤذن [illegible] و جمهور علما را اتفاقست که ثواب ائمه زیاده است قال النبی
من ام ایاما [illegible] غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و از ابن عباس منقولست که مردی نزد
وی آمد و گفت مرا کاری بیاموز که رحمت خدا از یک شوم گفت امام جماعتی باش که من از رسول
شنیدم که گفت من ام قوما [illegible] کان قایدهم و دلیلهم الی الجنة آمد و گفت امامت از
من نمی آید [illegible] گفت مؤذن باش که از حضرت رسالت پناه شنیدم
که [illegible] فی قباب من الدرر والیاقوت و بیرون ظاهرها
من باطنها [illegible] مؤذن را فضیلت بسیار هست کسی که جواب مؤذن گوید
[illegible] بالصلوة [illegible] باید که تا هزار حسنه در دیوان
[illegible] معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت کند که خواجه عالم صلوات الله
علیه [illegible] الفاجرین کسی باشد که آواز مؤذن شنود و جواب ای
[illegible] و اذن للناس بالحج دویم ندای اسرافیل که واستمع یوم ینادی
[illegible] یوسف سیم اذن مؤذن چهارم ندای مؤذنان که و من احسن قولا
ممن دعا الی الله پنجم ندای حضرت حق مر مؤمنان را که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا از آن پنج ندا دو ندا گذشته هست ندای ابراهیم و ندای یوسف و یکی که آینده است ندای

اسرافیل

اسرافیل و یکی که گاه هست و گاه نیست ندای مؤذن و یکی ندائیست که همیشه هست آن ندای حقیقت
اما جز گوش هوش استماع آن نکند بیت بانگ آید هر زمانی زین رواق نیلگون * آیه
انا نحن نبینا ها وانا موسعون * که شنود این بانگ را بی گوش خاکی و سند هم * تا بود الحامدون
الحامدون ابت سخن نخست در شرف مساجد که او بهترین مواضع است نزدیک حق تعالی احب
البقاع الی الله المساجد و ابغض البقاع الیه الاسواق قال رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد
بیت کل تقی یعنی مسجد خانه پرهیزکار است یعنی مرد متقی ملازم بیت الله است چنانچه شخصی که
صاحب خانه است دایم در آنخانه ملا باشد هرکه برای خدا مسجدی بنا کند حق تعالی برای او کوشکی در بهشت
بنا کند و در حدیث آمده که هرکه مسجدی بنا کند اگرچه مثل خوابگاه مرغی بود باشد که آن در بخانه
کوچکی و کوشکی حق تعالی بنا کند برای او در بهشت خانه و توفیق عمارت کردن مساجد و بقاع
خیر نیابد الا کسی که مؤید باشد من عند الله بکمال ایمان و عمل صالح کما قال الله تعالی انما یعمر
مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مسجد را
ریاض بهشت خوانده است و فرموده که چون گذر کنید بر روضهای بهشت پس چرا کنید صحابه
سؤال کردند که یا رسول الله روضهای بهشت کدام اند گفت مسجدها گفتند چرا کردن
چگونه است گفت گفتار سبحان الله والحمد لله [illegible] و بعضی از فضایل آن در
اصل دیگر مذکور خواهد شد انچه شمه از شرف مسجد [illegible]
ذکر آمده مسطور خواهد بود انسب است [illegible]
ذیل [illegible] بالتوفیق والله الهادی الی المقصود [illegible] هرکه در مسجد
چراغی برافروزد خدای تعالی قبر او را بپرتو چراغ عنایت روشن گرداند و دیگر گفت که برین
نشیمن و بوریا و مانند آن همین حکم دارند و ثواب تطهیر مساجد نیز بسیار است و فضیلت
آن بشمار و آیه طهّرا بیتی و برین معنی دلالت است و درین باب حدیثی وارد شده که هر
کس مسجدا من مساجد الله فکانما غزا مع الله اربع مائة غزوة و کانما حج اربع مائة

وکانما اعتق اربع مائة رقبة وکانما صام اربع مائة یوم چون ثواب تطهیر چنین باشد ثواب تعمیر
چون خواهد بود و ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت میکند که حضرت رسول ص فرمود من کنس
مسجدا او نقیه اعطی کتابه بیمینه وخرج من قبره یوم القیمة وله رایحة المسک الاذفر یعنی هر
کسی که جاروب زند مسجد را و در گل گیرد و بعضی لیقه گفته یعنی بوی خوش او را خوشبوی کرداند
او را فردای قیامت نامه عملش بدست راست دهند و این علامت رسیدن باشد
به بهشت و چون آید از قبر روز قیامت مراد را بوئی باشد خوش چون مشک اذفر و در بعضی
دیگر آمده که پاک کرداند مسجد را و جاروب زند آنرا خدا تعالی او را از گناهان پاک کرداند حکایت
آورده اند که مجوسی مسجد الحرام درآمد کلاه کبری بر سر تفرج گرد خانه کعبه میگشت قدری آب دهن دید
که بر دیوار کعبه فکنده بودند آنرا محو کرد و از مسجد بیرون آمد باد رحمت از مهب عنایت بوزید
کلاه از سرش بر بود چندانکه در عقب دوید بدان نرسید متعجب بماند هاتفی آواز داد که تو قدری
آب دهن از خانه ما نپسندیدی ما نیز علامت کفر بر سر تو نپسندیدیم گبر که این حال دریافت
زنار ببرید و بشرف اسلام رسید ای عزیز تعظیم مسجد ظاهر کردن و تطهیر آن نمودن این مقدار
نتیجه دارد کسی موفق گردد که مسجد باطن را که دار الملک دلست از خس و خاشاک علایق
دنیوی [illegible] پاک کرداند و بجاروب ریاضت ساحت سینه را از غبار شبهات
[illegible] بمرتبه [illegible] رسد و کار بهشت تعمیر کند و در وی چراغ رضا را افروزد
[illegible] مرتبت اعلی رسد نکته در فضیلت جماعت قال النبی صلوة
الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرین درجة یعنی نماز جماعت افزون میباید بر نماز
تنها بیست و هفت درجه و از حضرت شاه ولایت علی علیه السلام منقولست که تعاهدوا علی
الصلوة الخمس فی الجماعة یعنی تعهد کنید و تعهد نمائید بر نماز پنجگانه در جماعت که بدرستیکه
ترک کنند نماز جماعت را مگر بدبخت و بر آن مداومت ننماید الا نیک بخت و هر که پنج نماز بجماعت
گذارد همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را دریافته باشد و هم از حضرت مروی است که

هر که نماز بامداد

هر که نماز بامداد بجماعت گذارد همچنان باشد که هزار شهر گشاده و هر که نماز پیشین بجماعت گذارد
او را بهتر باشد از آنکه بوزن تمام زمین زر در راه خدا صدقه دهد و هر که نماز شام را بجماعت
گذارد او را نیکوتر بود از آنکه هزار اسب در راه خدا مرابطه کند چون مؤمن نماز بجماعت گذارد
دعای او مستجاب شود و مهمات او بر آید و گناهانش آمرزیده شود ای عزیز غرض از جماعت دو چیز است
یکی از اجتماع هم که در آن اثرهای کلیت و چون بعضی از نفوس مهمی توجه کنند تا آینه انعکاس
ایشان از این عالم صعودی بعالم بالا دست دهد که الیه یصعد الکلم الطیب و بعضی که از آن
عالم نزول نماید بقدر ایشان باشد پس هر چند جماعت بیشتر باشد فیض الهی بیشتر فرود آید
که عطای کریم فراخور جمیع سایلانست و مقرر است که هر چند اهل سؤال زیاده باشند عطا
زیادت باشد حکایت آورده اند که دو پیر عزت بهم رسیدند یکی مر دیگری را گفت چه گویی
اگر این جمع که درین موضع حاضرند بدر خانه بخیل ترین مردمان روند و از وی چیزی طلبند
سؤال ایشان رد شود گفت نه گفت آمرزش این خلایق صد چندین آسانتر است در حضرت
ارزانی خدایی بدین جماعت مردم پس در وی نوشته ی منت … ندا آواز داد که بشنود گفته
شما را و قبول کردیم جمع شما را دویم از فواید جماعت … الفت و آشنایی مردم با یکدیگر
چون این معنی موجب تودد گردد میان خلق … سببیه … است
قال الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و خواجه عالم صلی الله
علیه و آله فرماید المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضا … خانه و … بر یکدیگر موقوف
اتفاق یکدیگر متمسک باشند همچنانکه بنا که در آن خشت ها هر یکی دیگری را نگاه میدارند یعنی
اشخاص مؤمنان نیز در خانه عبودیت و سرای معیشت یکدیگر را … اند بمصاحبت دنیایی
جماعت در هر شبانه روزی پنج بار برای مصاحبت مؤمنانست که در یک محله ساکن باشند
و اجتماع روز جمعه که در هفته یکبار دست دهد جهت اختلاط اهل شهر است با یکدیگر و جمع شدن
مردم ده با اهل شهرستانی دو بار در عیدین هم اشارت باشد و مجتمع شدن در عرفات

جمع
اگر سگان را سیر
کرده اند و هر که نماز خفتن
بجماعت گذارد بهتر
بود از آنکه
صح

همه عمر یک دم ایا نیست با خیاط متنوع از شهرهای مختلف و این همه بهانه ایست مر ایشان را
که در آشنایی بود ای عزیز آدمی را در خیر وجود و حفظ بقا از صحبت با ابنای جنس گزیر نیست که حکمت
الهی تمامه را بر سبیل قربت در [illegible] بار بسته و دوری از صحبت در میان ایشان که مدنی بالطبع اند
[illegible] صحبت [illegible] معمور است دقایق تحقیق او را مرعی باید داشت و تا گرد غرض و غبار
غفلت و تیرگی [illegible] از چهره آیینه دل زایل نگردد البته وفاق صورت
نبندد و چون [illegible] گزیر نیست جهد کن تا صحبت با نیکان داری که اثر صحبت نیکان
[illegible] است [illegible] دور باش که شومی مصاحبت ایشان هر آینه بتو رسد
بیت [illegible] که [illegible] دان شوی یار و برادر ای عزیز اینجا سری هست
که گفتن [illegible] است [illegible] صحبت ظاهر ظل صحبت باطن است یعنی تا از دل بدلی روزنه گشاده
نشود میان دو تن بهیچ وجهی از وجوه پیوندی نیفتد و تا دو روح با هم متمسک نگردند
دو شخص با هم مصاحبت نکنند از آنکه اشخاص تابع ارواح اند و قوالب پیرو قلوب یعنی آنکه
اشباح [illegible] مشهد [illegible] روح روی بعالم غیب دارند که الارواح جنود مجندة پس
آینه [illegible] موافقت و مساعدت ایشان ظل صحبت بر سر این دو شخص افتد و تعارف احوال
[illegible] این صحبت حقیقی باشد و بر دوام و بقای مقصور است وصل دویم در بیان روزه
[illegible] کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون قال النبی صلعم لکل شیء باب
[illegible] است که از آن در مدخل توان کرد پس هر که خواهد
[illegible] روزه و رای و ثوابها که بر روزه مترتب است بهیچ حالی
[illegible] فرموده هر حسنه که از بنده صادر شود آنرا ده چندان جزا میدهیم و حسنه
[illegible] جزا میدهیم تا هفتصد و اضعاف آن الا روزه که آن خاص از آن منست
و من آنرا خود جزا میدهم و نسبت جزای روزه بحضرت حق دو معنی گفته اند یکی آنکه روزه سریست
میان بنده و حق پس جزای آن سر میان بنده و حق بی واسطه دویم آنکه روزه قهر دشمنست یعنی ابلیس و حق

دشمن دوست

دشمن دوست را مقهور سازی هر آینه دوست درین معنی رضای تو خواهد طلبید و چنانچه تو بوجود قهر دشمن او را
ارتکاب کرده او بوجود جزای این را بتو خواهد رسانید و چون قهر دشمن نصرت دوست باشد و نصرت
او موقوفست بر نصرت او کما قال الله تعالی ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا
الذی ینصرکم من بعده و اما آنکه گفته شد که روزه قهر ابلیس است از جهت آنکه وسیلهٔ شیطان در [illegible]
انسان هواهای نفس و آرزوهاست و این آرزوها باکل و شرب قوت میابد و چون روزه دار از اکل و
شرب ممنوع گردید شهوات ضعیف شد و کار شیطان ضعیف شد و او مقهور گشت بیت شیطان
همه تدبیرش آن حیله و تزویرش ۞ شکست همه تدبیرش پیش سپر روزه ۞ [illegible] روزه [illegible]
و در رجوع خواجه کاینات صلوات الله علیه میفرماید جوعوا انفسکم و عطشوا اکبادکم و [illegible]
لعلکم ترون فی قلوبکم یعنی گرسنه دارید نفسهای خود را و [illegible] گرسنگی [illegible] جوع [illegible]
از [illegible] و تشنه دارید جگرهای خود را و بسوزانید آن را بحرارت عطش و [illegible] اندوه و
غم را ملازم خود سازید که ان الله یحب کل قلب حزین باشد که شما بارتکاب این صفات آینه
دل را محل جمال تجلیات الهی و مورد فتوحات [illegible] مشاهده کنید تتمه روزه را
فضیلت است و شمه از آن گذشت [illegible] چند مرتبه است [illegible]
شد اول تشبه است بروحانیان که ایشان طعام و شراب نخورند [illegible] بتسبیح و تقدیس [illegible]
و چون کسی متشبه گردد بحکم من تشبه بقوم فهو منهم [illegible]
و در اثنای آن مرتبهٔ معرفت نزدیک شود [illegible] قهر نفس [illegible] دوست [illegible]
کسی که با نفس مخالفت کند مستحق بهشت گردد و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان
الجنة هی المأوی سیم تحصیل مزد خاص است که [illegible] الصوم
لی و انا اجزی به چهارم مزد بی نهایت بدست آوردنست چرا که روزه صبر است و مزد صبر
را نهایت نیست انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب پنجم جان پاک را از لوث نفس [illegible]
شستن است چون این معنی جز بجوع حاصل نشود و چون لوح نفس از نقش عوایق پاک شد اسرار علم

لذتی پدید آید که قد افلح من زکیها ششم غفلت از چشم دل دور کردنست که چون مرد گرسنه شود انوار
ملکوت منظر شود و او در آید که اذا جاعت النفوس صارت ارواح هفتم نامه خود را از گناه
پاک کردنست که وحی میکند تعالی الی الحفظة الکرام البررة ان لا تکتبوا علی صوام عبدی
بعد العصر سیئة هشتم [illegible] شیطان تنگ گردانیدنست که فضیقوا مجاریه بالجوع
[illegible] نهم [illegible] بدخصال شواند کرد که ان عبادی لیس
لک علیهم سلطان [illegible] خلوت بدست آوردنست که الصوم جنة من النار دهم
[illegible] کردنست چرا که روزه عبادتیست که در وی ریا نگنجد مادام که اظهار
نکند و عبادت بی ریا مقبول خداست که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
[illegible] دعا ما را اجابت کردنست که هیچ چیز نزدیک حق تعالی از [illegible] تر از معده پر نیست لیس شیء
ابغض علی الله من بطن ملآن [illegible] امانت گذاردنست چرا که روزه امانت حق است
و هیچکس بر وی مطلع نباشد الا خدای تعالی و چون کسی ادای امانت نماید مؤمن باشد که لا ایمان
لمن لا امانة له [illegible] کردنست که چون کسی نیت کند که فردا روزه میدارم گویا عهدی
با خدا می‌بندد و چون روزه بدارد بعهد خود وفا کرده باشد و درین زمره داخل شد که والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا [illegible] امارت حاصل کردنست چون روزه داشتن
[illegible] از فضول منع [illegible] کردنست یا از همه از لهو و لغو باز رستن چرا که روزه
[illegible] از آن جماعت نباشد که رب صائم
لیس له من صیامه [illegible] با شهوت [illegible] است چرا که صائم باید که نفقه
[illegible] طمع گشت مستجب دعوت [illegible] هم خود را [illegible] مسلمانان
[illegible] کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة و گفته اند
مراد از صبر روزه است و چون بنده بر روزه و نماز استعانت جوید البته حضرت حق مراد او را اعانت
[illegible] خود را خورسندی حاصل کردنست و در سلک قانعان در آمدن چرا که گرسنگی شناختن است

که تا کسی گر

که تا کسی گرسنه نباشد قدر گرسنگی نداند و چون کسی از حال گرسنگان باخبر باشد براثر این تجربه
وجود را مستعد بخشایش حق گرداند که ارحموا ترحموا متیقن شد [illegible] سیری سبب بیشتر
امراض امتلاست و حمیه سرمایه همه دواهاست که المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء
بیت یکم دو شادی یافتن است یکی در دنیا در وقت افطار و دیگری در عقبی در وقت تجلی [illegible]
[illegible] که للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء [illegible]
گردانست در عالم سیر الفکر و اندیشه نمودن در میدان معرفت [illegible]
چرا که بجوع معرفت شیطان حاصل گردد [illegible] این مسئله [illegible]
میخواهد لاجرم در آن شرح نمود نکته روزه داشتن [illegible] عموم [illegible] و خصوص
الخصوص اما روزه عموم باز داشتن بطن و فرج است از مقتضیات ایشان یعنی امساک از طعام
و شراب و جماع از وقت بامداد تا نماز شام اما روزه خصوص امساک جمیع اعضا و جوارح است
از آثام بیت پنداشتی که چون نخوری روزه است ؛ بسیار چیز است جز این که شرط
روزه دار ؛ اول نگاه دار نظر از رخ چو گل ؛ چشمه تو نگشاد ز غفلت [illegible] ؛ دیگر نگهدار
گوش ز هر نا شنیدنی ؛ گر گفتگوی بیهوده شود [illegible] ؛ [illegible]
ثانی اوست ؛ از غیبت و دروغ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] رؤیت ماسوی الله [illegible]
روزه روح و سر روزه قالب از طعام است [illegible]
روح از مشاهده ماسوی است و روزه دار [illegible] فیها
ما تشتهی الانفس و آنکه از فکر [illegible] روزه دارد [illegible] قطعه
مخصوصش سازند که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء و آنکه [illegible] ماسوی روزه داشت
بتشریف عزتش مشرف گردانند و از دست حور و ولدان شراب ناب چشانند که ان الابرار
یشربون من کأس کان مزاجها کافورا و آنکه از ملاحظه [illegible] روزه داشت شراب [illegible] انوار

بدست ساقی محبت بدوران کند که وسقیهم ربهم شرابا طهورا ای عزیز روزه قالب امساکست
از مفطرات و روزه قلب امساک از التفات از شهود جمیع موجودات و چون از مفطرات
روزه [illegible] شب [illegible] افطار [illegible] که از غیر دوست روزه داری تا وقت مشاهده رب باشد
روزه که از غیر او ست شهود [illegible] شد **وصل نیم** در زکوة و شمه از اسرار آن قال الله
تعالی و مما رزقناهم ینفقون و قال [illegible] والذین هم للزکوة فاعلون وقال النبی صلی الله
علیه و سلم [illegible] از حیض متابعت ما آب خورده اید
[illegible] تصدیق عشق [illegible] جوزرا در چمن زکوة ارزانی داشت و بال کاه دارید
و بآب صدقه [illegible] شستوشو [illegible] نشوئید آری زکوة کرباس نفس شما را از لوث
وسوسه [illegible] میشوید [illegible] تطهیر میال میراث پاک میسازد تا تو [illegible]
[illegible] از بهشت [illegible] فرمای که خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و هر که زکوة ندهد
فردا مالش را بشکل ماری بر و مسلط گردانند تا همچو طوقی در گردنش افتد و به نیش حسرت در بر
ملامت [illegible] سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و در حدیث صحیح آمده است
که آن مال که زکوة آن نداده باشند فردای قیامت بصورت مار سیاه بزرگ گردانند که بر
[illegible] همچنین مار بدترین مارانست آن مار بخشم تمام بیاید
[illegible] میگریزد و آن مار در عقب او می شتابد و آواز میدهد که
[illegible] میگردد و بیچ در آید چون طوقی در گردن او افکند و سر
[illegible] دست تلبش روی می آورد و زخمی بر دستش میزند
[illegible] آن [illegible] همچنین در عرصه عرصات ملیا شد تا وقتی که از حساب
خلایق [illegible] صورت زر و زر آن اندازند و بعضی دیگر باشند که زر و سیم ایشان را
بآتش دوزخ گرم میکنند و پیشانی ایشان را بدان داغ می نهند که یوم یحمی علیها فی نار جهنم
فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم و اختصاص این سه عضو بدین داغ جهت آنست که چون در دنیا

درویشی و سائل را

درویشی و بینوایی را دیده بودی گره بر پیشانی زدی و پهلو از ایشان تهی ساختی و [illegible] از ایشان
کردی لاجرم این [illegible] را آتش در زن و داغ کنند ای عزیز زکوة [illegible] آنست که [illegible]
میکنی و از این سودایی که ده سود میسر است گوید که ای بنده آزاد من یکی بده و ده
بستان که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها از بیست درم [illegible] آن [illegible]
روی بر تابی و از دویست درم نقره سفید پنج درم بدان [illegible]
و از پنج شتر [illegible] بده و از چهل گوسفند میشی [illegible]
یابی و امروز مالت زیاده شود زیرا که [illegible] را دو معنی هست [illegible]
و هر دو معنی اینجا حاصلست شیخ سعدی شیرازی میفرماید سعدی [illegible]
زر را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و در حدیث آمده است که هیچ بامدادی نباشد
الا که دو فرشته مناجات کنند که اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا یعنی بار خدایا
هر خرج کننده را عوض نیکو بده و هر ممسک را تلف مال کن ای عزیز [illegible]
نیفتی با دوست سودایی کن و سودی تمام ببر [illegible] زکوة [illegible]
حادثات و غوغای وارث [illegible] دار بیت [illegible]
سه جهات : مال کز احسان بر گرو دو بیت [illegible]
و هست [illegible] کمتر از آن کش دهی [illegible]
[illegible] وای نکته در شریعت [illegible]
و گفته اند اما محققان هر چیزی را زکوة معین [illegible]
و طن در درون جهان است زکوة علم تعلیم مستحقانست [illegible]
زکوة قوت جهاد با کافرانست زکوة تن پاک داشتن از معاصیانست زکوة [illegible]
خواندن قرآنست زکوة چشم نانگریستن به بیگانگانست زکوة گوش استماع کلام [illegible]
و ناشنیدن لغو و هذیانست زکوة زبان ناگفتن غیبت و بهتانست و مداومت بر ذکر حق

در زکوة دل مشاهده آثار انوار رحمت زکوة روح توجه بسوی جانانست زکوة سر خلوت از جمیع
اکوان و تقرب بسوی حق کون و مکانست ای عزیز زکوة دو نوع است زکوة اهل ظاهر و زکوة
ارباب معنی مرد ظاهر بهر دویست درم [illegible] یکی بدهد اما صاحب باطن همه را بدهد و یکی را ذخیره ننهد
حکایت آورده اند که عمران نامی پیوسته با شبلی منازعت ورزیدی و مردم را
از زیارت و منع کردی [illegible] شبلی [illegible] او بدید روی گردان کرد و گفت من او را
متوجه کنم تا شما از [illegible] و معلوم کردد پس گفت یا شبلی در پنج شتر زکوة چند واجب شود
گفت [illegible] اما بمذهب من هر پنج شتر عمران گفت درین قول امام تو کیست
گفت امیرالمؤمنین علی که چون این آیه آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا هرچه داشت پیش
حضرت رسول آورد پس عمران چون این سخن بشنید از دشمنی برگشت و دست ارادت
باو داد حاصل که هر که همه بدهد باید نکته چنانکه زکوة موجب نجاتست صدقه دافع بلیاتست
کما قال الصدقة ترد البلاء و تزید العمر صدقه بلاها دفع کند و عمر را زیادت کند هر که صدقه
بدهد از بلاها در امان باشد و در عمرش برکت پدید آید حکایت آورده اند که عزرائیل
روزی [illegible] داود [illegible] آمد جوانی را دید بجمال آراسته داود گفت ای عزرائیل این
[illegible] عزرائیل گفت ای داود جمال او را چه سود دارد که
[illegible] که هفت روز دیگر جان او را بردارم داود
[illegible] هفت روز بگذشت داود در بازار او را دید بصحت و سلامت
[illegible] ملک الموت [illegible] ای اخی عزرائیل گفتی که این جوان هفت روز دیگر
[illegible] عزرائیل گفت آری از عمر او هفت روز
بیش نمانده بود [illegible] پیش شما بیرون رفت صدقه بدرویشی داد و آن درویش
گفت خدای در عمرت برکت کناد و ملک تعالی دعای درویش را اجابت کرد و هر یک روز از عمر
وی را بسالی بدل کرده و او را همنشین من و تو گردانید در بهشت ببرکت صدقه ای عزیز حقتعالی

صدقه کننده را

صدقه کننده را وعدهٔ مغفرت کرده است و حضرت رسول صلعم بدین نوع بشارت داد
که صدقة المؤمن تدفع عن صاحبها آفات الدنیا و فتنة القبر و عذاب یوم القیمة و از صادق آل
محمد صلی الله علیه و آله مرویست که صدقه چهار حرفست هر یک اشارتست که به متصدق را
واقع است اول صاد صدقه صید کند یعنی باز دارد از صاحب صدقه مکروه دنیا و آخرت دوم
دال صدقه دلالتست بهشت سیم قاف صدقه نشان قربت بود [illegible]
ویرا باعمال صالحه که بدان مستوجب رضای خدای تعالی بود و حرف [illegible]
رضای خدای تعالی و تسخیر ملک باقی گردد و قبل از صدقات [illegible]
دوم لذات از پیش فرستادند بیت زر و نعمت اکنون بده کان تست؛ [illegible]
ز فرمان تست؛ بدنیا توانی که عقبی خری؛ بخر جان من ورنه حسرت خوری؛ ره نیک مردان
آزاده گیر؛ چو استاده دست افتاده گیر؛ کسی نیک بیند بهر دو سرای؛ که نیکی رساند بخلق
خدای؛ ای عزیز تا گل اقبال در باغ دولت و شگوفه مراد در چمن شوکت شگفته می بینی است
گیری بیچارگان و پا مردی آزادگان را غنیمت شرف دان و اسعاف مطالب درویشان
را وسیلهٔ ذخایر رحمت شناس شعر زآن پیش که دست ساقی اجل؛ [illegible]
از سر نه این کلاه و دستار؛ چندی بکن [illegible]
جهان کشاد یابی؛ احسان کن بهر توشه [illegible]
آنچه امروز میسر شتی از آن تست و آنچه [illegible]
تا هست بخور تا نماند باید و تا بماند [illegible] بیت [illegible]
گشت زار اینجا نست؛ بکن تخمی که اکنون وقت آنست؛ [illegible]
یکی دهقان شو و این کار را باش؛ اگر [illegible] آن خرمن نیک [illegible]
نیز [illegible] برای که جمع مسکینی زحمت و نگاه [illegible]
بردارد و عمر بعیش بگذراند و احتیاج تو یاد نیاید شعر زر جمع مسکنی و نشنیده منوچهری که

شوهران خود میکنی کرش در باب صدقه و خیر و احسان زیاده از آنست که درین مختصر شرح توان
کرد بدین یک رباعی اختصار میرود بیت جز در که لطف دوست در ما هیچ است هر دو عالمت و جمله
سیم و زر ما هیچ است هر چند بروی کار میسنگرم هیچ نیکی بست نیکیست دگر ما هیچ است وصل
چهارم در حج و صورت آن قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا و قال رسول الله الحاج اذا خرج من منزله خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه بکل خطوة
یخطوها کتب الله له حسنة و یمحی عنه سیئة حتی یرجع الی منزله فاذا رجع فاغتنموا دعاءه
مستجاب الی اربعین یوما ترجمه صاحب در فرموده حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که چون
حاجی قدم از خانه به نیت حج بیرون نهد از گناهان پاک شود چنانکه روزیکه از مادر زاییده
باشد هر قدمی که میزند ثواب هفتاد ساله عبادت بر میدارد تا آنوقت که بخانه خود باز آید
آنگاه فرموده که چون حاجی بمنزل خود رجوع کند مقدمش را عزیز دارید و دعای او را غنیمت شمارید
که تا چهل روز هر دعائی که کند مستجاب است آری خانه کعبه مهمان خانه است و ابراهیم علیه السلم
منادی خوان کرم بود و حاجیان مهمانانند که بر سفره ضیافت ما آمده اند الطاف نهایت ما اقتضای
آن میکند که گرسنه را از مایده فایده رحمت بهره دهیم و هر تشنه را از عین آب حیات
معرفت قدح فرح بر کف نهیم ای عزیز هر گاه شمعی بر افروزند پروانه از هر طرف خود را بوی
رسانند چه شمع هستی ذی حج و افروخته و صد هزار پروانه پر و بال سوخته حاجیان را نه
کانند از دو شمع بطواف آمده شاید که زیر تو انوار او از کثافت هستی بر هند و پر
و بال حیات ذوقی از شعاع شعله بسوزند تا جناح نجاح و بال اندیشی دوستان سوده
دانی خواجیان از نعمت آسوده اند از آنکه در همه عمر بدر سرای عزت بارگاه عظمت او روی
ورد کن در درگاه رویی دو جهان چو بینند که زشمه زمزم آن بارگاه را آبروی ده
و بجاروب همتی رفته و دمیده بنزول رحمت از حضرت عزت آنجا نزول میکند و زایر را
بهره میرساند و حدیث حضرت عزت آنجا با حدیث حضرت رسول است که میفرماید و ترجمه الفارسی

شده اعنی مردود

شده یعنی هر روز صد و بیست جزو رحمت بخانه کعبه فرود می آید شصت جزو از برای طواف
کنندگان خانه کعبه و چهل جزو از برای نماز کنندگان که در حوالی خانه اند و بیست جزو از برای
نظر کنندگان بخانه بنگر که زیارتش چگونه باشد خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه را
حجتی ظاهر یا سلطان قاهره باز ندارد از حج و وی حج نکند خواه جهود میرد خواه ترسا چرا که از جمیع
ارکان اسلام هیچکدام در درجات وجوب عالیتر از حج نیست و بدین مقدمه مفهوم میشود که حج
در اعلی مراتب وجوبست و از مضمون آیه علی الناس حج البیت همین مفهوم میشود و [illegible]
حجة مبرورة خیر من الدنیا و ما فیها در کتاب [illegible]
است که حضرت رسول ص فرمود که چون روی بحج آرید [illegible]
برگیرد و ننهد الا که خدا تعالی ترا بدان حسنه بدهد [illegible]
احرام گیری و لبیک گوئی خدا تعالی ترا به هر لبیک ده حسنه بدهد و چون طواف کنی ترا ذکری
و عهدی باشد نزدیک خدا تعالی پس از آن ترا عذاب نکند و چون دو رکعت نماز کنی
بمقام ابراهیم بدهد ترا ثواب دو هزار رکعت نماز مقبول و چون سعی کنی میان صفا و مروه
ترا باشد ثواب کسی که پیاده آمده باشد و حج کرده [illegible]
آزاد کرده باشد و چون بعرفات بایستی گناهان [illegible]
که خدا تعالی بیامرزد و چون سنگ [illegible]
کنی و دو رکعت نماز گذاری فرشته دست [illegible]
بیت هرکه آید بخانه مخلوق ؛ [illegible]
و در آن گنه یاری ؛ پس کسی کو ز روی صدق [illegible] ؛ [illegible] عجب
گر مراد خود یابد ؛ رهد از محنت که کاری ؛ میهمان را [illegible] ؛ نزد حق آمد میهمان
داری نکته هرکه بکعبه رود اول احرام باید بست احرام چنانست که غسل آورد و جامه خود از
بر بیرون کند و لباس [illegible] از سر بیرون کشد و [illegible] بکعبه آورد و این

تعبد حج است اگر کسی قصد حج [illegible] باید برفت از جمله اغیار وانیجا آزاری
[illegible] بیت [illegible] بر باید افکند و در عالم صدق لبیک باید زد
[illegible] توحید رسید ای عزیز حج عوام دیگر است و حج خواص
دیگر حج عوام [illegible] دوست آن رفتنت بسرای او و این
[illegible] حرم [illegible] باطن گرد بر گرد مکه حرم ظاهر است
[illegible] در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان و در میان
[illegible] قلب مؤمن بیت الله کعبه دل هر مقصد [illegible] است و کعبه
باطن [illegible] حرم [illegible] لبیک زبانست احرام این کعبه چه اری دو جهان است
[illegible] قبله [illegible] آنجا که روند همه در و دیوار بینند اینجا که رسند
همه دیدار یابند چون دانستی که کعبه دل مرتبه دیگر دارد و نهایت کل یابد دیگر **حکایت**
بزرگی بحج میرفت [illegible] عبد الجبار بود و هزار دینار زر در میان داشت چون بکوفه رسید
قافله دو سه روزی توقف کردند عبد الجبار برسم تفرج گرد محلات کوفه بر می آمد اتفاقا بخرابه
رسید [illegible] مرغ مرده [illegible] بود آنرا در زیر چادر کشید و روانه شد عبد الجبار
با خود گفت [illegible] هست و بیار خود نهفته میدارد در عقبش روان شد تا کیفیت
حال معلوم [illegible] خود در آمدند و کاوش کردند ای مادر برای ما چه
آوردی [illegible] گفت ای جانان مادر از برای شما مرغکی آورده ام
[illegible] بشنید بگریست و از همسایگان احوال پرسید گفتند سیده
[illegible] هست شوهرش را حجاج ظالم کشت و او یتیم دارد و مروت
[illegible] با خود گفت گر حج میخواهی اینجا است
هزار دینار از میان باز کرد و بدان زن داد آن سال در کوفه بسقایی مشغول شد چون حاجیان
مراجعت کردند وی باستقبال بیرون رفت مردی را دید پیش قافله می آمد بر شتری نشسته چون

چون چشمش بر عبد الجبار افتاد خود را از شتر در افگند و گفت ایها الجواد از آن روز باز که در غربت
ده هزار دینار قرض بمن داده تو را میجویم و ده هزار دینار بوی داد عبد الجبار زر بستد و تعجب فرو
ماند خواست که از آن شخص تحقیق استفسار کند از نظرش غایب شد آوازی شنید که ای عبد الجبار
هزار دینار را ده هزار دینار داده ایم و فرشته بر صورت تو آفریده ایم تا بجای تو حج میکند و تا
زنده باشی هر سال حجی مقبول در دیوان عمل تو مینویسیم بدانکه [illegible]
ضایع نیست که ان الله لا یضیع اجر المحسنین فصل پنجم در بیان جهاد و [illegible]
آن قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و قال النبی صلی الله علیه و آله
مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القائم الصائم القانت بآیات الله [illegible] صیام و صلوة
حتی یرجع یعنی کسی که کمر جهاد در میان بندد و در خیل [illegible] غزات داخل گردد و سینه
سپر شمشیر مجاهدت کند و دل را هدف سهام مبارزت سازد خالصه برای خدا با اعدا
بکوشد مثل کسی است که صایم باشد و قایم اللیل باشد همه روز با آتش نفس
بسوزد و شب همه شب بذکر حق دل را آرامش دهد و [illegible] بقربت ملک علام
مشغول باشد که هیچ ساعتی از ساعات [illegible]
و هیچ وقتی از اوقات [illegible]
که ثواب جهاد کنندگان [illegible]
و قرآن خوانان برابر است و در حدیث آمده [illegible]
اهل جهاد از آن در بهشت در آیند شمشیرها [illegible]
میگویند آری وصف شهیدان و منقبت مجاهدان زیاده از آنست که در حیز بیان گنجد
و خدای تعالی نبی خود را بدین عمل میفرماید که یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و صحا
به اش را نیز بدین صفت ستایش میفرماید یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی
سبیل الله اثاقلتم الی الارض خوشا حال بندگان که قدم ارادت در میدان مجاهدت نهادند

زهی طایفهٔ صاحب سعادت که در مجلس جهاد شربت شهادت چشیدند عارفی گفته است تیغ دشمنان بر سینهٔ بی کینهٔ شهیدان خوشتر از آنست که شربت آب خنک بر جگر تفسیده گرما زدگان [illegible] [illegible] فرموده [illegible] را هفت کرامت است اول آنکه با اول قطره از آن او روان [illegible] خدای تعالی وی را بیامرزد دوم وی را از کسوت بهشت بپوشانند سیم از خزانهٔ بهشت بوهای خوش [illegible] وی میاورند [illegible] سبقت میکنند چهارم منزل وی را در بهشت بوی نمایند پنجم روح وی را [illegible] در بهشت [illegible] ششم [illegible] خدای تعالی وی را داده باشد [illegible] [illegible] چون [illegible] هفتم [illegible] در بهشت [illegible] او خواهد بود هنوز شهید [illegible] [illegible] ده باشد که [illegible] و را بالین [illegible] کرده باشد و مجاهد از سایهٔ شمشیر میرود تا سایهٔ [illegible] که الجنة تحت ظلال السیوف و چه خوش میفرماید **شعر** وقت غزا تیغ زنان [illegible] جان که بنداز تن مردانه [illegible] [illegible] یاد کنند لاجرم آن تیغ که بر سر خورند [illegible] شربتی از چشمهٔ کوثر خورند [illegible] آن خنجر خونین بدو شو جان بده و زنده جاوید شو [illegible] [illegible] تیغ یک قطره بشوید روان جهاد دو نوع است جهاد صورت و جهاد معنی [illegible] جهاد صورت مقاتله است با کفار نزد بعضی علما فرض کفایت است [illegible] جهاد معنی که محاربه است با لشکر نفس و هوا باتفاق علما فرض [illegible] [illegible] تیغ دشمن کشته شود در جنت ذو الجلال بانواع نعیم و نوال رسد و آنکه [illegible] شمشیر محبت دوست کشته [illegible] جمال مستحق دولت وصال گردد **بیت** گر بهر [illegible] عشق [illegible] [illegible] خون بهای تو منم [illegible] بساز چون دوای تو منم [illegible] [illegible] تو منم [illegible] آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که ای شهیدان برخیزید [illegible] برفتن به بهشت شهیدان برخیزند و روی ببهشت آرند و چون [illegible] بهشت رسند جمعی [illegible] رسند بر تخت مراد نشسته و از حورهای مجلس ناز رسته و بانواع وصال پیوسته گویند بار خدایا تو با ما عهد کرده بودی که پیش از ما کسی قدم

در بهشت ننهد

در بهشت هند این جماعت چه کسانند که بر ما سبقت گرفته‌اند خطاب آید که ایشان شهیدان میدان
عشق‌اند شما را تیغ دشمن کشته است و ایشان را شمشیر دوست اکنون شما پیشی گرفته‌اند که دوست بو
انسان [illegible] اولئک المقربون و بزرگی درین باب گفته است **بیت** غازی بغزای دشمن اندر تک و
پوست ∴ عاشق بسپه جهاد غم عشق فروست ∴ چون کشته شوند این چنین باشند ∴ آن
دشمنست و این کشته دوست ∴ ای عزیز [illegible] جهاد دو است یکی جهاد [illegible]
اکبر جهاد اصغر [illegible] کردنست با دشمن [illegible] و جهاد اکبر [illegible] است با دشمن [illegible]
در جهاد اصغر سعادت شهادت حاصل نتوانی کرد [illegible]
آن بی نصیب نمانی و شرط جهاد معنوی آنست که اول [illegible]
زهد و حقائق عرفان [illegible] همت [illegible] بندی پس
از آن بر مرکب توکل سوار شوی و روی بمیدان ایقان آوری و با [illegible] نفس [illegible]
با لشکر برآویزی و شمشیر مخالفت خواهش هوا و هوس [illegible] شهوات
بقوت معرفت هزیمت [illegible] تیغ محبت دوست شهید شوی [illegible]
[illegible] کردی که بل احیاء عند ربهم یرزقون [illegible] **بیت**
مردی [illegible] **فصل سیم** در [illegible]
[illegible] دعوات و اذکار و معارف این [illegible] **فصل**
چهارم در فضیلت قرآن قال الله تعالی [illegible]
[illegible] و هدی و رحمة للمؤمنین و قال النبی صلی الله علیه و سلم [illegible]
شیء دون الله فمن وقر القرآن فقد وقر الله و من استخف بحرمة القرآن فقد استخف
بحرمة الله میفرماید که قرآن فاضلترین همه چیزهاست نزد خدای تعالی پس هر که حرمت
کلام خدای بدارد بدرستی که حرمت خدای داشته باشد و هر که استخفاف کرده باشد
بحرمت قرآن استخفاف خدای کرده باشد نعوذ بالله من ذلک و حرمت قرآن بدو چیز است

یکی از صورت و یکی در معنی در صورت آنکه در وقت قرائت بحکم واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا همه تن گوش گردد و در معنی آنکه از اوامر و نواهی آن دور نشود تا حرمت بجای آورده باشد و قرآن وی را شفاعت کند که القرآن شافع مشفع من جعله امامه یعنی قرآن شفاعت کننده ایست شفاعت داده شده هر که آن را در پیش روی خود دارد یعنی پیروی او کند قرآن بکشد او را سوی بهشت و هر که قرآن را پس پشت کند یعنی متابعت او ننماید برند او را بسوی دوزخ پس [illegible] قرآن را شفاعت حاصل است و هم خصومت هر که موافق او باشد قرآن او را شفاعت کند و هر که مخالف قرآن بود با وی خصومت کند ویل لمن شفعاؤه خصماؤه پس اگر مؤمن موفق در وقت استماع قرآن ظاهر خود را جمع کند و باطن را همه سمع و حبس نفس و هوا را تیغ ادب قمع کند و دل خود را در قبول پرتو قرآن لسان شمع کند تا از تلاوت قرآن حلاوت ایمان یابد و هر که ازین معانی عاری و باطل باشد پرتو انوار ذوق و شوق کتاب ربانی بر وی نتابد و خواننده نیز اگر در حال قرائت سمت رعایت از جهار نگاه دارد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من استظهر القرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه الا انه لا یوحی الیه [illegible] ازین [illegible] است درین مقال داخل است که رب تال القرآن والقرآن یلعنه [illegible] سعادتی مر اهل ایمان را مانند قرآن خواندن و شنیدن آن [illegible] حاصل است و حضرت فرمود که هر که بخواند حرفی از کتاب خدای تعالی [illegible] ده حسنه [illegible] نزد خدای تعالی در روز جزا ده حسنه مقررست [illegible] قدسی [illegible] است که هر که را ذوق کتاب ربانی و شوق خطاب [illegible] شهوات نفسانی مشغول گرداند او را تشریفی دهد [illegible] بدان رسند از آنکه سؤال خواهنده احسان در خور همت او حاصل باشد لطف و نوال او خواننده قرآن را مناسب عظمت بنده آیات وی است کدام دولت به از قرائت کلام ما باشد و کدام دولت در موازنه تلاوت نام ما بود

شعر

شعر اما ایمان را شرف از خواندن قران بود ؛ مونس از قرآن گزینه هر کرا ایمان بود حکایت

ابراهیم شیبانی گوید که در کشتی بودیم باد مخالف برآمد و نوبت موج باوج رسیدن گرفت

اهل کشتی بترسیدند و دل از جان برگرفتند و هر کسی بدعا و زاری مشغول میبودند

و یکدیگر را وصیت میکردند درویشی در گوشه کشتی نشسته بود و مصحف برنهاده و قرآن

میخواند نزدیک وی رفتیم که تو نیز دعائی کن برخواست و مصحف بر دست گرفت و گفت

الهی اگر کسی نامه سلطانی در دست دارد هیچکس در زینهار [illegible]

این است و این نامه تست که با داود [illegible]

غرق مکن چون این سخن بگفت فی الحال باد بیارامید و موج فرو نشست [illegible]

[illegible] که هر که پناه بکلام خدا تعالی آورد [illegible] نجات یابد نکته

کسانی که بسعادت حفظ کلام مستعد شدند و بدولت کتاب مکرم مرزوق گشتند

فضایل ایشان از حد بیان افزونست ما درین باب [illegible] میشود

و آن این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اذا کان یوم القیمة [illegible]

منابر من نور عند کل منبر ناقة من نوق الجنة ثم ینادی مناد این [illegible]

هذا منابر [illegible] علیکم ولا خوف حتی یفرغ [illegible]

حساب الخلق حلوا اعلی [illegible]

منبرها از نور بیاورند و در سایه عرش عظیم [illegible]

پس منادی ندا کند که کجا اند که حامل کلام [illegible]

قرآن مصروف داشتند بیایید و بر این منبرها نشینید [illegible]

اینجا باشید تا حضرت عزت از حساب خلایق فارغ گردد و چون اسرع الحاسبین حساب

خلق بکند بفرماید تا ایشان را بدان ناقها سوار کنند و خرامان بصد بهشت برند

و این بشارت کسانی راست که هیچ که حافظ سوره خوانند حافظ معانی آن نیز باشند یعنی

بحکم قرآن کار کنند و از جمعی ازین زمره که بگویند هر چه پیش آید و بگویند و هر چه نباید و نکنند
هر چه نشاید [illegible] ایشان را بهره نباشد نظم چند قرآن ساغر پنهان زدن *** پس نقش از
رخ نهفت زدن قرآن نظم اگر چه خواندن همه سوره و آیات قرآن را فضیلت است بعضی سوره
و آیات تعیین فرموده‌اند و ثواب آن را بیان کرده و در صحاح احادیث وارد است از ابی سعد
که رسول صلی الله علیه و آله گفت ترا بیاموزم بزرگتر سوره در قرآن گفتم آری یا رسول الله
فرمود [illegible] آیه است که و سبع مثانی و قرآن عظیمست که بمن داده‌اند و دیگر
فرمود که [illegible] قلب قرآن یس است و دیگر فرمود که سوره دخان در شب جمعه و دیگر
فرمود که در قرآن سوره ایست سی آیت که خواننده را شفاعت کند و آن تبارک الذی
بیده الملک است و از عبد الله عباس منقولست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سوره
اذا زلزلت نصف قرآن برابر است و قل هو الله با ثلث قرآن و قل یا ایها الکافرون با ربع
قرآن و آیة الکرسی بزرگتر است در کتاب خدای تعالی و از حضرت مرویست که هر که دو آیه در شب
از سوره بقره خواند خدای تعالی او را نگاه دارد از جمیع بلاها و آن دو آیه آمن الرسولست تا آخر
سوره و دیگر روایت است [illegible] خود آیت سوره الکهف قل انما انا بشر مثلکم تا آخر
[illegible] المقدس وصل دوم در تسبیح و تهلیل قال الله
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله قولوا سبحان الله و الحمد لله و
[illegible] منجیات و معقبات و باقیات الصالحات روزی حضرت خواجه
[illegible] رسول الله مجیر کدام است گفت آن
[illegible] این کلمات منجیات است که
[illegible] این کلمات باقیات صالحات است که گویند خود را بهشت
رسانند و بعضی مفسران [illegible] باقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا اشارتست بدین کلمات
و جمعی دیگر میگویند که کلمات الله است که اگر دریاها مداد گردند و درختان قلم شوند نفاد بدان

راه نیابند

ره یابند کما قال ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله عبارت ازین کلمه هست ای عزیز سبحان الله کلمه طیبه است و معنی او این است که
پاکست خدا تعالی از نقص و عیب و عجز و شریک و زن و فرزند و الحمد لله کلمه تحمید است یعنی
ثنای خوب مر خدا راست و مدحت و ستایش سزاوار تر است آن تسبیح یعنی نفی ناسزا و این تحمید
اثبات سزا و لا اله الا الله کلمه اخلاص است یعنی روی همه اثبات سزاست و همه نفی ناسزا و
الله اکبر کلمه کبریاست یعنی بزرگی خدای را سزاست و بزرگی [illegible] وی و [illegible]
بکبریائی نکته چون بنده گوید سبحان الله همه مشرکان را خلاف کند [illegible] ایشان [illegible]
می کنند به نسبت بذات مقدس حق و این بنده نفی همه اینها میکند [illegible] ایشان باشد
و چون گوید الحمد لله همه پیغمبران و مومنان را موافقت کند زیرا که ایشان [illegible]
سزا میکنند مر ذات حق جل و علا و این بنده بدین کلمه [illegible] ضعف [illegible]
گردد و بدین کلمه تحمید همه ذکر [illegible] چه حسنات [illegible] فرمود که تسبیح نصف میزان
والحمد لله تملأه و چون گوید لا اله الا الله هفت آسمان و زمین را از طاعت [illegible]
فرمود و لو وضعت السموات و الارضون فی کفة و [illegible] فی کفة [illegible]
کفه لا اله الا الله و چون گوید والله اکبر [illegible]
آسمانها و زمینهاست لاجرم [illegible]
این کلمات پنج است چهار [illegible]
هر که در شبانه روزی صد بار این کلمه را بگوید [illegible]
دیگر میگوید که خدا تعالی صد حاجت وی را روا کند [illegible]
آخرت ای عزیز در اخبار آمده است که هر یک ازین کلمات [illegible]
اول کسی که سبحان الله گفت جبرئیل علیه السلام بود چون خدای تعالی وی را بیافرید [illegible]
عرش افتاد گفت سبحان الله هر که بگوید ثواب جبرئیل بیابد و اول کسی که الحمد لله گفت آدم

بود چون روح بقالب وی در آمد و پرتو آن بر منظره دماغ آدم علیه السلام افتاد عطسه زد و گفت
الحمد لله هر که بگوید از فضل آدم علیه السلام نصیبی یابد اول کسی که گفت لا اله الا الله گفت نوح
نجی الله بود و چون از شور آب بر آمد و نظر نوح بر هیبت و شدت آن بلا افتاد گفت لا اله
الا الله هر که بگوید [illegible] بیابد اول کسی که الله اکبر گفت ابراهیم بود چون حق تعالی
کبش فدای [illegible] فرستاد ابراهیم کبش را دید گفت الله اکبر هر که بگوید از فیض ابراهیم
قسمی یابد [illegible] گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بود هر که بگوید شفاعت رسول [illegible] شیخ ما میفرماید که هر یک ازین کلمات ذکری از
طوایف اربعه است که درین آیه مذکورند و اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین سبحان الله ذکر انبیاست بجهة آنکه کلمه تنزیه است و معرفت
ممکن نیست و کمال معرفت بر وجهی که مقدور بشر باشد از آن پیغمبرانست والحمد لله ذکر
صدیقانست چون ایشان در ذکر باقی بالله شده اند و راست شده است مقاله ایشان
در نفی و این مقام حمد است زیرا که [illegible] بقاست پس نعمتی بزرگ باشد و لا اله الا الله
ذکر شهداست برای آنکه [illegible] نفی جمیع [illegible] وجود میکنند و درین ذکر نفی معبودان
باطل [illegible] است که ایشان را چون صلاحیت قبول حق پدید آمد
[illegible] ضابطی محتاجست که لایق امثال این محققین
نیست و صالحیم [illegible] ذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة قال
[illegible] علی عبدی ذکرنی تولیت امور [illegible]
[illegible] بنده مومن را اکثر احوال بذکر عز و جلال و شکر نعمت
[illegible] هیچ خبری [illegible] بلکه بنحو دستولی آن شوم و در هیچ مقام
او را فرو نگذارم [illegible] تا از فضل خود را همنشین وی گردانم انوار
فیض خود را مونس وی سازم اگر در خلوتخانه محبت ما سخن گوید جواب آن بزبان هاتف رحمت

بوی سازم

چشم دل او را ناظر جلال و جمال خود گردانم بنده چو یاد ما کند و یاد کرد ما آرام جوید همه

کار او را بر آریم و هیچ موکل بر او نگماریم و از بند اختیارش آزاد کنیم و بخلعت قربت خود شاد کنیم

رحمت بر صاحب همتی باد که ذکر حق را ورد زبان خود سازد تا بحکم انیس ذکر آفتاب عنایت

سایه بر کار او اندازد و نور هدایت حق در دلش راه یابد [illegible] دست وجود خود بشوید

و بجود دیگران جز حق نرساند تا از همه اعراض نموده روی بسوی حق آرد نکته دوست میشود

[illegible] ترا یاد کنم که فاذکرونی اذکرکم [illegible]

هیچ کار را نشاید حکایت یکی از [illegible]

صیادی را دیدم دامی در دریا افکنده ماهی میگرفت [illegible]

دختر کی میداد او می ستد و باز در دریا می افکند [illegible]

بعد حیله این مرد از دریا بر می آرد و تو میدهی و تو باز در دریا می افکنی [illegible] گفت

دختر گفت ای شیخ این پدر منست و مرا امروز با خود بلب دریا آورده و قوت ما از دریا

حاصل میشود چون من امروز بکنار دریا آمدم و ماهی در دام پدر من افتاد آواز وی شنیدم که

میگفت ای ماهی اگر از ذکر حق غافل نمیشدی در دام [illegible] نمی آمدی و من نتوانستم که ماهی

از ذکر حق غافل باشد قوت [illegible]

ای عزیز سخن سالکان طریقت و [illegible]

یعنی حق را یاد کنید بشرطی که [illegible] بیت [illegible]

آتش [illegible] هرگز نشود حقیقت حال [illegible]

[illegible] خوش لا اله الا [illegible]

ذکر آنست که ذاکر غیر مذکور را فراموش کند [illegible] اول ذکر عام و آن

ظرف غفلت است و هر گاه که غفلت مرتفع شد سالک ذاکر است اگرچه بزبان ساکت باشد

دوم ذکر خاص و آن از رقید تمیز و خوف حجاب غفلت است و ذاکر درین حال متوجه حضرت باشد

سیم ذکر خفی و آن فنای ذاکر است از خلقیت او و لقای او بحق و در هر مرتبه در مذکور فانی بنده

نکته در فضیلت ذکر لا اله الا الله بدانکه ذکر این کلمه فاضلتر بود [illegible] اشارت توحید بدان آن

شده و افضلیت این کلمه از چند وجه است اول آنکه این کلمه هم ذکر است و هم توحید و ذکر دیگر

توحید نباشد دوم [illegible] این کلمه [illegible] اثبات صفات ست و این کلمه خاص آن است

[illegible] است سیم [illegible] این کلمه ست [illegible] چهارم پیغمبران بدین کلمه مبعوث

بوده اند [illegible] پنجم آنکه این کلمه هم نفی است و هم اثبات نفی دون حق

و اثبات حق [illegible] ششم کلمه نبی است که قولوا لا اله الا الله تفلحوا هفتم

[illegible] هشتم [illegible] همه پیغمبران این بوده نهم کلید بهشت این کلمه است

دهم [illegible] یازدهم زینت مجلسها است که زینوا مجالسکم بقول

لا اله الا الله [illegible] که امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا

لا اله الا الله [illegible] این کلمه سبب لرزیدن عرش است چنانچه در حدیث آمده است که

چون بنده گوید لا اله الا الله عرش [illegible] در آید حق تعالی گوید یا عرش اسکن گوید کیف اسکن

[illegible] گواه باشید که من آمرزیدم گوینده این کلمه

[illegible] قبر و قیامت این کلمه است کما قال النبی علیه السلام لیس علی اهل

لا اله الا الله وحشة فی قبورهم [illegible] انظر الی اهل لا اله الا الله ینفضون التراب

[illegible] الحزن یازدهم کلمه تجرید است و تفرید

[illegible] سبق المفردون قالوا و ما المفردون یا رسول الله

[illegible] الذکر عنهم اوزارهم [illegible] نور القیمة خفافا [illegible] دوازدهم کلمه

[illegible] سیزدهم [illegible] شفاعت [illegible] لا اله الا الله چهاردهم کلمه طیبه است که الیه

یصعد الکلم الطیب [illegible] پانزدهم [illegible] قبول است [illegible] شانزدهم اول بنای مسلمان برین کلمه است که

بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله [illegible] هفدهم حصن ایمان مومنانست هیجدهم کلمه [illegible] است

[illegible]

بیت دویم کلمهٔ محبت که علامت محبت ذکر خدا ذکر او ست بیت سیم کلمهٔ تعقد بیت
که لکل شیء صقالة وصقالة القلب لا اله الا الله بیت چهارم کلمهٔ ثابت است که لا اله الا الله
تنبت الایمان فی القلب کما تنبت الماء البقلة بیت پنجم کلمهٔ تجدید است که جددوا ایمانکم
صباحا و مساء بقول لا اله الا الله بیت ششم کلمهٔ [illegible] است که [illegible] بگوید درین
جهان از [illegible] برهد و در آنجهان از دوزخ نجات یابد و بهشت رسد که من قال لا اله الا الله
مخلصا دخل الجنة بیت هفتم این کلمهٔ بهای بهشتست که ثمن الجنة لا اله الا الله بیت
هشتم این کلمهٔ حکمت است که افضل العلم لا اله الا الله و بیت [illegible] این کلمه [illegible] است بیت
سی‌ام هر طاعتی را وقتی و حدی [illegible] [illegible]
[illegible] بالا تا خیر عطای او در توقف اجابت [illegible]
دوست میدارم اگر دعوتش اجابت [illegible] وصل [illegible]
خواجه در هر وقتی از اوقات [illegible] که آنست که [illegible] ثابت شده و این فقیر
بیشتر آنرا از صحیحین و خبرها از کتب [illegible] جمع کرده [illegible]
الاوراد ایراد نموده اگر کسی خواهد که [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] دعائی که در صحیحین وارد است [illegible]
[illegible] مداومت فرمودی [illegible]
بیت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری [illegible]
[illegible] اصلح لی آخرتی التی فیها معادی [illegible]
[illegible] شرّ [illegible] دعا [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] منقول است و یکی [illegible]
[illegible] اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و دعاء لا یسمع و نفس لا تشبع
و اعوذ بک من هؤلاء الاربع و در بعضی روایات بجای این کلمات که در آخر گفته شد لا

و دمع مرئیست ای عزیز از حضرت سید عالم صلوات الله علیه درین کلمات از پنج چیز پناه بحضرت
حق تعالی برد اول از علمی که سود ندهد و نافع نباشد یعنی به صاحبش را بر آن دارد که بدان عمل
کند دوم از [illegible] که بدان عمل نباشد چون درختی بود که میوه ندارد سیم
از دعائی که شنیده نشود یعنی باجابت نرسد و آن دعائیست که شروده دروی باشد و
چهارم از نفسی که سیر نشود از راندن شهوات و ارتکاب مقتضیات و آن از بدترین نفوسها کند
پنجم از چشمی که اشک نبارد و [illegible] دم اشکست که بدین آب آتش غضب ربانی فرو
می‌نشیند قال النبی صلی الله علیه و آله یطفی ماء العین غضب الرب یعنی فرو می‌نشاند
آب چشم آتش خشم [illegible] گفته اند آب دو دست یکی آب چشمه و یکی آب چشم
[illegible] تن [illegible] آید و یکی شستن نامه اسکی لیس باید و چشمی که از خوف خدا آب بارد
آتش دوزخ [illegible] آب [illegible] ندارد حکایت چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا فرستادند
بر سر کوه سراندیب قرار گرفت چندان باران حسرت از سحاب دیده بر زمین ندامت بارید
که از آب چشم وی چشمها روان شد مرغان هوا از آب چشمه چشم او آب میخوردند و باکی نمی
میکنند [illegible] خوشتر ازین آب نخورده ایم آدم علیه السلام که این کلمات از مرغان استماع
کرد [illegible] نباید که بار خدایا چنان شدم که مرغان هوا با آب
چشم من [illegible] آمده [illegible] ذل خویش دار که مرغان راست میگویند که
[illegible] از آب چشم یافته ام ای عزیز آب چشم نشان زندگی دست
و [illegible] علامت [illegible] که جمود العین من قسوة القلب اصل [illegible] در مکارم
اخلاق [illegible] و این اصل [illegible] پنج وصل است و در هر وصلی حدیثی آورده میشود
که مشتمل باشد بر چندی از صفات پسندیده و سمات گزیده وصل اول در علم قال النبی
العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره و العقل دلیله و العمل قائده و الرفق والده و البر اخوه و
الصبر امیر جنوده میفرماید که علم دوست مؤمن است و حلم وزیر اوست و عقل راهبر او و عمل

پیشرو او و رفق

پیشرو او و نکوگویی و نکوخویی مهر او و نکوکاری و کم آزاری برادر او و صبر امیر لشکر او و در حدیث
هفت اشارتست و در هر اشارتی صد هزار بشارت و سری از اسرار اشارت در نکته بیان
کرده خواهد شد نکته علم نیستی شریف است در ذات انسان و جوهر لطیفیست از عالم
فیض ربانی و ازین است که طلب او را فرض داشته اند که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و
مسلمة در روایات آمده که هر که خواهد که ملک او بزرگ شود و [illegible]
دار حکایت اسمعیل سامانی پادشاه خراسان بود [illegible]
تعظیم بسیاری کرده چون برخواست هفت گام [illegible]
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید که [illegible] اسمعیل [illegible]
مرا عزیز داشتی هفت گام [illegible]
ترا روزی چند پاینده دارد و هفت تن از نسل تو پادشاه [illegible]
عزت حکمت فی الواقع در نفس خود عزیز است بیت [illegible]
انسان نیز زد بنجیر قال علیه السلام قیمة کل امرء ما یحسنه ای عزیز علم قال [illegible]
و علم حال دیگر علمی که از برای جدال باشد و در آخرت موجب وبال باشد [illegible]
علم باشد وسیله وصول الفیض [illegible] نکته [illegible]
و در حدیث آمده که برگزیدگان امت من [illegible]
بیت علم با حلم خال روی بود [illegible]
هر که را علم نیست دیو [illegible]
نیاید در قلب او نکر که ملح است [illegible]
ننماید و مرد حلیم آنست که از سفاهت [illegible]
تا بارتکاب این خصلت بدرجه عالی و مرتبه رفیع برسد و حضرت رسول صلعم فرموده که مرد
مسلمان بردباری نزد باری درجه صایم و قایم میسیابد و علم یکی از صفات حقست که ان الله

غفور حلیم نکته عقل وزیر روحست بیت نور خرد جان و دل عالمست :: مشعله فروز کل

آدمست :: گر شرف عقل نبودی ترا :: نام نبردی که ستودی ترا :: العقل نور فی البدن یفرق

بین الحق و الباطل حکایت آورده اند که چون توبه آدم علیه السلام قبول شد و افسر اصطفی بر

سر او نهادند و خلعت [illegible] پوشیدند [illegible] فرستادند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت ای آدم از

[illegible] آورده ام و ترا مخیر کرده اند در آن که یکی از ایشان اختیار کنی هر کدام

که خواهی [illegible] باقی [illegible] آدم علیه السلام گفت آن هدایا کدامند فرمود

عقل و حیا و دین آدم گفت من عقل را اختیار کردم جبرئیل حیا و دین را گفت باز

گردید [illegible] ما مأموریم که با عقل باشیم هر جا که باشد ازو دور نرویم

بیت عقل بود گلشن [illegible] :: چشمه حیوان و روان زلال :: ای عزیز اول جوهری

که از صدف غیب بر ساحل ظهور جلوه در آمد عقل بود که اول ما خلق الله العقل و آنچه گویند

که اول چیزی که مخلوق شد قلم اعلی بود که اول ما خلق الله القلم یا نور من الظهور محمدی که اول

ما خلق الله نوری منافی این سخن نیست برای آنکه این مرتبه عبارت تحقیق یک اشارتست

چون اول جوهری که قبول وجود کرد از حضرت مفیض الجود بسبب تعقل ذات و صفات

خود [illegible] عقل [illegible] توسط میان خالق و خلق بسته شده علوم و معارف از ما فوق و ما تحته

[illegible] نور [illegible] که مرآت عکوس اشعه جمال و جلال نور

[illegible] نکته [illegible] اگر اعمال خیری دارد قاید

او بسوی بهشت [illegible] شوند و او را بدوزخ و قبر کشند و قیمت که ذخایر

[illegible] قبر [illegible] حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله فرمود اذا مات

ابن آدم انقطع عمله الا [illegible] ولد [illegible] در ترجمه این حدیث گفته اند شعر چو روشنی که ظلمت

نهی ز عرصه دنیا :: موافقت نکند آنکه او شفیق تو باشد :: در آن دیار نه مالت بود رفیق نه

فرزند :: مگر عمل که بهر صورتی رفیق تو باشد :: ای عزیز عمل نیکو دو نوع بود یکی آنکه در دنیا بکار آید

و مقامش

و معاشش بدان قایم بود و آنرا کسب حلال خوانند و طلب حلال فرض است چنانکه پیغمبر فرموده

طلب الحلال فریضة بعد الفریضة خدا تعالی مؤمن پیشه‌ور را دوست میدارد که ایشان

آمده که البرکة فی الحرکة حکیم سنایی میفرماید بیت هر که در شهر [illegible] دارد ؛ کاهلی کار [illegible]

باز آرد ؛ قال الله تعالی کلوا من طیبات واعملوا صالحا طیب آنست که از کسب

حلال بدست آید و اکثر انبیا را دنیا پیشه داشتند آدم کشت کردی و ادریس علیه السلام

خیاط بود و نوح علیه السلام درودگر بود و ابراهیم علیه السلام بزاز بود و یوسف [illegible] بود

و موسی شبانی کردی و داود زره‌گر بود و سلیمان علیه السلام زنبیل بافتی و زکریا

علیه السلام کازری و رنگرزی کردی و خواجه عالم صلی الله علیه و آله تجارت فرمودی و در فضیلت

کسب همین بس که ضعف الکاسب حبیب الله [illegible] رحمت و دوست میدارد و مر

علمیست که در آخرت بکار آید و آن اعمال صالحه است و کسب حقیقی نیست مثل درویشان

کسی که فاعل آن حبیب خدا باشد کسب آخرت است نه کسب دنیا [illegible] خیری که بحضرت

سبحان در آید خوی نیکست قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما یوضع فی المیزان افضل

من خوی نیک نعمت [illegible] [illegible] شعر

جهان خوی پسندیده را ؛ [illegible] ؛ [illegible]

ایزد تعالی نبی خود را بدین صفت [illegible]

بهشتیان است و بدخویی [illegible] دوزخیان [illegible]

مخالفت با مردمان نکردن [illegible] [illegible]

نپسندد تا و با آن نیکو کردن [illegible] ششم [illegible] نفس خود دیدن [illegible]

خلق تازه‌رویی بودن هشتم با همه کس سخن نیک گفتن و فی الحقیقه نشان آدمیان این صفت

است که گفته شد بیت هر که در روی سیرت نیکو بود ؛ آدمی زاد میان او بود ؛ ملک مردم

[illegible] ؛ خوی نکو مایه نیکویست [illegible] نیکوکاری کاری موجب نیکنامی دنیا و سبب

ذخیره عقبی ست و بدکاری واسطه بدنامی این جهان و رسیدن بعذاب جاودانیست و بهترین
مردمان کسانی باشند که احوال خیر ازیشان در وجود آید و بدترین مردمان آنانند که مرتکب
افعال شر شوند کما قال النبی صلعم خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس ای عزیز
[illegible] آنست که [illegible] دشمن [illegible] و سپه جفا جوی خویش را اظهار کند و عهدنامه
دوستی [illegible] بدست [illegible] و در اذخار خیرات سعی نماید و توشه سفر آخرت
[illegible] بسیار [illegible] این و خود را بر لوح دل نویسد که بزرگی میفرماید
شعر [illegible] زآن نساخته برگ ره مرکب و زاد : هیچ پیاده
[illegible] خویش [illegible] بآخر برای روز من ذخیره صبر صفتی ممدوح و خلقی
محمود است قال النبی [illegible] الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر هر عملی را اندازه معین است
مگر صبر را که جزای آن بسیار است و اجر او بی شمار که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
و خدای تعالی صابران را دوست میدارد که ان الله یحب الصابرین و پیغمبر برگزیده خود را
میگوید که واصبر و ما صبرک الا بالله در فضیلت صبر همین بس که ایزد تعالی صابران را بشارت
میدهد و برایشان صلوات میفرستد که و بشر الصابرین و بزرگان گفته اند هر چیز را
جوهریست و جوهر عقل صبر است [illegible] نقلست که خدای تعالی مومنان را گرامی
[illegible] ایمان دین مومن است و عقل دین ایمان
[illegible] شعر [illegible] بست : تا تواند بر ورشادی نشست : ای عزیز
[illegible] دوست دارد او را ببلا مبتلا گرداند و اندوه را رفیق او
[illegible] زلزله در دو گریزد و محنت و محبت در یک مقام اند هر کجا
[illegible] روی از محنت در هم کشیده است تا محبت صادق از مرائی منافق
جدا باشد که بلا محک امتحان است و در روضه دوستانست وهب ابن منبه گوید که در
بعضی از کتب خوانده ام که چون بلا رو بتو دارد چشم روشن ساز که روشنی پیغمبرانست بشرط

مرد دین

مرد درین راه آنست که بجان استقبال بلا کند و از در محنت رو نگرداند و صبر جمیل قرین
تا بنجیر جبریل برسی چنانچه حضرت خواجه میفرماید که حضرت حق جل و علا گفت که هرگاه شحنه غم قدم
نهاد بنده ویران کند یا محنت در راه او مبادره نماید یا دل او را آتش فراق جگر گوشه
بسوزاند القصه معنی از مصایب روی بوی آرد [illegible] دل او را بنده
طریق صبر پیش گیرد و قدم در عالم شکیبائی نهد من با عمال [illegible]
که فردای قیامت ترازوی اعمال آن بنده [illegible]
بفرمایم که چون بنده با وجود ضعف بشریت [illegible]
انکارم و قلم عفو در جرائد جرائم او کشم [illegible] محبتش [illegible]
آری بیت ما بلا بر کسی عطا نکنیم [illegible] ولی نامیم [illegible]
ما بهر کس که خطا نکنیم حکایت یکی از صد [illegible] داشتند جماعتی
بدیدن وی رفتند چون سلام کردند جواب داد و گفت شما چه کسانید گفتند ما دوستان
توایم بزیارت تو آمده ایم سنگی برداشت و بدیشان افکند جمله بگریختند گفت
اگر شما دوستان من بودید هر آینه بر بلای من صبر میکردید که نشان محبت صبر است
گفت یکی از مشایخ که او را [illegible]
متصبر و صابر و صبار متصبر آنست [illegible]
جزع نکند الا امکان آن دارد [illegible]
آنکه صبر کند لله فی الله تا [illegible] بود
که بلاء ملح احوال الکبار [illegible] نکند
بمقامی که جمیع بلاها را در مشاهده جمال دوست فراموش کند فصل در رحمت
کردن قال النبی صلی الله علیه و آله لا یرحم الله من لا یرحم الناس یعنی خدای تعالی رحمت
نکند بر آنکس که بر مردمان رحمت نکند و هر که خواهد که بزرگتری از وی بروی بخشاید

به زیر تر خود رحمت نماید بیت عزیزی دستان بجوی زنهار ؛ مترس از زبر دستی روزگار ؛

رحمت و شفقت یکی از ارکان دین است چنانچه از مضمون این حدیث شریف مفهوم میشود

که التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله قواعد دین را بر دو ستون بالا برده اند و [illegible] شرع را

بر دو قانون نهاده اند تعظیم امر [illegible] که اجتناب جمیع عبادات داخلست و در شفقت بر خلق

خدای تعالی [illegible] شفقت بر چند نوعست بعضی آنرا در نکته چند

بیان [illegible] شفقت آنست که با نفع خود کنند یعنی در کار فرماید که در دنیا

موجب [illegible] او نشود دیگر درین جهان واسطه سلامت و در

آن عالم وسیله کرامت او گردد و دوم از آن شفقت بر اقربا و احبا و احترام و احسانست

با ایشان [illegible] رسول فرموده [illegible] الله تعالی انه قال و عزتی وجلالی وارتفاع

مکانی لو ان العاق لوالدیه یعمل بعمل جمیع الانبیاء لم اقبلها منه قسم یاد میکند که بعزت

و جلال من و عظمت و جمال من و بعلو شان من و ارتفاع مکان من که اگر کسی عاق

و نافرمان باشد [illegible] پدر و مادر [illegible] من عمل جمیع پیغمبران من هیچ از آن از وی

قبول نکنم [illegible] او نهم و طوق شقاوت و غل ذل بر گردن آن [illegible]

[illegible] طاعت خود ساخته ام که ان اشکر لی و لوالدیک

[illegible] پدر و مادر [illegible] خدا را حق ایجاد است

[illegible] حق رعایت ایشان حق حمایت او را حق [illegible]

[illegible] عبادت و احسان با ایشان در یک رشته

کشیده [illegible] احسانا نظم ای یار عزیز یک [illegible]

[illegible] خواهی که رسی بجنت جاویدان ؛ با مادر و با پدر

نیکویی میکن ؛ بهشت وابسته رضای ایشانست خصوصا مادران که الجنة تحت اقدام

الامهات و سبب درین آنست که ایشان در تربیت فرزندان از پدر زحمت زیاده

میکشند

میکشند پس ایشان را بدین مرتبه تشبیه کرد اگرچه بهشت بی رضای هر دو حاصل نشود جنت که
رضای مادر است اندر کف پای مادران است و چه [illegible] همیشه رنج تو را مادر کشیده
با وجود آنکه [illegible] کشیده همیشه [illegible] [illegible]
چنانچه با والدین احسان لازم است با ذوی القربی [illegible] حال نکویی کردن با ایشان و صله
باید نمود یکی از واجبات اسلام صله رحم است [illegible]
پیوستن عمر را زیادت گرداند آورده اند که چون خدای تعالی رحم را [illegible]
تا بدامن رحمن مناجات کرد که اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی [illegible]
اجابت کردم هر که تو را پیوندد من رحمت خود بدو پیوسته گردانم [illegible]
خود از وی ببرم و قطع رحم موجب لعنت است قال الله تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان
تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم
و در حدیث آمده که هیچ صدقه با مستحقتر از آن نیست [illegible]
صلی الله علیه وآله مرویست که صلوا ارحامکم وافشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا
باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام [illegible] ترجمه این حدیث [illegible]
خویش وافشای سلام شب‌ها نماز [illegible]
پس در بسلامت بسوی دار السلام [illegible] حق همسایه [illegible]
است قال ع من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم جاره [illegible]
پرسیدند که حق همسایه چیست گفت آنکه چون [illegible]
کنی و چون بیمار شود به عیادتش روی و چون بمیرد [illegible]
عدالتش کنی و چون مصیبتش رسد تعزیتش گویی و چون شادی بوی رسد تهنیتش گویی
و چون غایب باشد به پرسش اهل خانه‌اش روی خواجه صلی الله علیه وآله فرمود که جبرئیل مرا
در حق همسایه چندان وصیت کرد که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث گیرد و تجربه پیوسته

که رنجانیدن همسایه از اقبال ناکوهیدست پس از همسایه درویش باخبر باش و بدان مقدار که توانی
با او مواسا کن و بوی طعام خود او را مرنجان یعنی طعام از او باز مدار که نشاید که تو انواع
اطعمه لذیذه خوری و در جوار تو همسایه [illegible] نان جو نخورد بیت ای که بر مرکب تازنده سواری
هشدار که خر خارکش [illegible] در آب و گل است آتش اندر خانه همسایه درویش مخواه کانچه بر
روزن او میگذرد [illegible] نکته دیگر شفقت با استاد است باید کرد و شرایط تعظیم
[illegible] من علمک استاد را مرتبه پدری
[illegible] که استاد را بر پدر ترجیح کرده‌اند بسبب
[illegible] سبب حیات فانی ملت و استاد سبب حیات جاودانی
من او دیگر پدر سبب قید من است و استاد سبب آزادی من و دیگر پدر حاجت خود روا
کرد تا من پیدا شدم و استاد ترک حاجت خود موقوف کرد تا من کامل شدم شعر فراموش
مکن حق استاد و تعلیم که بر همت اوست بنیاد علم مر استاد را هر که محکوم شد بسی برنیامد
که محمود شد نکته شفقت بیکسان بیچارگان و آداب کریمان و عادت بزرگانست
[illegible] با غریبان و یتیمان و بیوه زنان حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که رحم
کنید [illegible] بر یتیمان و غریبان که من در کودکی یتیم بوده‌ام و قدر یتیمان میدانم
[illegible] غریبان میشناسم و دعای غریبان مستجابست
[illegible] دعوة المظلوم و دعوة المسافر و دعوة الوالد
[illegible] مستحق دعای ایشان گردانند زود باشد
[illegible] بیت غریبان را نکو دار و میازار که در غربت دل آزرده
[illegible] با یتیمان چنان باش که پدر مهربان
و با بیوه زنان چنان معاش کن که شوهر مشفق و با غریبان چنان معاش کن که برادر مونس تا
من با تو چنان باشم هر که یتیمی را بنوازد فردای قیامت نوازش لطف می‌کند قال النبی [illegible]

مسح راس

مسح رأس یتیم کان له بکل شعرة تحت یده نور فی القیمة و نیز کان حرمت یتیم چنان است که
تا هدی فرزند خود را که در پیش وی نواخته اند که تا هرگز دل وی ملول نشود و نگرید که از گریه او عرش را
در لرزه وا آرد بیت چو بینی یتیمی سر افکنده پیش ✽ مده بوسه بر روی فرزند خویش ✽ الا تا نگرید که عرش
عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم ✽ و در خوردن مال یتیم بناحق چه توان گفت و از رسول الله
صلی الله علیه و آله شر الاکل مال الیتیم و شر المکاسب کسب الربا حکایت عیسی علیه السلام بر وادی
بگذشت آتشی دید که از آن کوه بر می آید و شخصی را عذاب میکردند دعا کرد تا حق تعالی آن شخص را
زنده گردانید از وی سؤال کرد که سبب عذاب تو چیست گفت یا روح الله مال یتیمی را به ناحق
خورده ام سیصد سالست که در عذابم و چگونه چنین نباشد که حق تعالی میفرماید ان الذین
یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا مال یتیمان خوردن
خوردن آن مال آتش محض است در درون دل تو وصل یتیم قال النبی [illegible] الشریعة اقوالی
والطریقة افعالی والحقیقة احوالی والمعرفة رأس مالی والشوق مرکبی والخوف رفیقی والفقر
فخری و به الفقر میفرماید که شریعت گفت منست و طریقت کردار منست و حقیقت حال و فقر
فخر من و معرفت سرمایه مال من است و شوق مرکب [illegible] منست و خوف رفیق و همراه من
و من نقص فخر مسکینم ظاهر این حدیث [illegible]
حق تحقیق را در بیان معانی [illegible]
شد [illegible] حضرت پیغمبر میفرماید که [illegible]
بکرامت قال الحق شرف [illegible]
بمعروفی و یا نهی از منکری [illegible]
وصف فرموده این امر و نهی است قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و این از جمله فروض کفایتست و هر کس را قدرت است او
لازمست که این کار کند بزبان یا بدست یا انکار کند بدل چنانچه در حدیث وارد است

روایت امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود یا علی هر که امر بمعروف کند خدا تعالی پشت

او را قوی گرداند و هر که نهی از منکر کند خدا تعالی دشمن او را خوار گرداند ای عزیز همه انبیای

گزیده و اولیای پسندیده درین صفت بوده است که یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر

و دیگر [illegible] فرموده [illegible] وصیت لقمان وارد است که یا بنی اقم الصلوة وأمر

بالمعروف [illegible] عن المنکر [illegible] آدم را بدین صفت امر میفرماید که خذ العفو

وأمر بالمعروف [illegible] آیت حق را بدین دلالت نموده حکایت

آورده اند [illegible] که فلان شهر را زیر و زبر کنید و چون آن

شهر [illegible] فرشته [illegible] در آن شهر است و مرقد العیسی در توحید

شده [illegible] خطاب آمد که آری او را نیز هلاک کنید که با ایشان خواهد بود

بجهت آنکه [illegible] معصیت ایشان روی ترش کرده و از اینجا معلوم میگردد که بهر حال از اهل

بدعت کناره باید کرد و [illegible] بمعروف و نهی منکر باید بود و مردم را به نیکویی باید

فرمود [illegible] این مردم را محتسب خوانند و اصل این کار دو چیز است

یکی [illegible] تقوی و [illegible] آنکه تا کسی خود اول رعایت حقوق و حدود الهی نکند دیگری

[illegible] امر و نهی دیگران قیام نمودن از وی

[illegible] چنانچه [illegible] بود [illegible] دیگر خواجه عالم فرمود

[illegible] مرجع با صفت عمل است که حصول همه افعال خیر

[illegible] هر یک اشارتی خواهد رفت اول طلب

[illegible] شهوت بسیار گشتن [illegible] مشغول باشد

[illegible] ای عزیز مراد ازین طلب طلب حقیقت طلب

دنیا و عقبی که هر دو حجابند طالبان دنیا اصحاب شمالند و سر انجام ایشان دوزخ و نکال

است و طالبان عقبی اصحاب یمین اند و مآل ایشان بنعیم و نوا است و طالبان مولی مقربان

حضرت ذو

حضرت و خواص بارگاه احدیت اند و طلب ایشان بعد از شناخت باشد به هر روی که پیدا کنی
عجب کاریست تا چیزی نجویند نیابند و درین کار چون یابند نجویند و در یکی از احادیث آمده
میآید که اوحی الله تعالی الی داود یا داود من عرفنی ذکرنی و من ذکرنی قصدنی و
من قصدنی طلبنی و من طلبنی وجدنی و من وجدنی حفظنی و من حفظنی لا یختار علی غیری
ای عزیز هر که را کلید طلب دادند در مقصود [illegible] مقصود
رسد عجب است دویم توبه هر که قدم در راه طریقت نهد [illegible]
ای عزیز هر کتاب که مالکان [illegible] شریعت تصنیف کرده‌اند [illegible]
و هر رساله که سالکان مسالک طریقت تصنیف فرموده‌اند [illegible] آن [illegible]
چون جنایت در خط صورت جنابت [illegible] آب [illegible] جنابت است [illegible]
پشیمانی و رافع جنایت است خود زهی [illegible] توبه را [illegible] که توبه و
اوب در لغت بازگشتن است و فعل از توبه تاب آید [illegible] حقیقت
بنده را در دل تاب ندامت پدید آید [illegible]
ندمته توبه پشیمانیست [illegible]
[illegible] در حکم یکباره آید [illegible] شرط اول پشیمانی از افعال بد گذشته [illegible]
[illegible] بزرگ آن افعال [illegible]
[illegible] توبه کند توبه او قبول باشد [illegible]
[illegible] جمیعا ایها المؤمنون لعلکم [illegible]
[illegible] ای عزیز توبه دو است [illegible]
[illegible] باشد پشیمان آمدن [illegible]
[illegible] خود بود گفت پیری کاندرین ره [illegible] غیر خدا است [illegible]
[illegible] تقوی و بنده را که علامت [illegible] باشد [illegible]

اذا اراد الله بعبد خیرا زهده فی الدنیا و رغبه فی الآخرة چون خدا تعالی به بنده خود خیری خواهد اورا
دو چیز دهد اول زهادتی در دنیا و رغبتی در عقبی آن بنده از دنیای دنی اعراض کند
و بدر ملک آخرت اقبال نماید و چنانچه دیگران درمی از حرام درمی چینند زاهد از
حلال [illegible] ... لش نیز حساب گری کند ای عزیز
[illegible] ... حلال ... که خیر الزاد التقوی جهد کن تا بی زاد نباشی
[illegible] **بیت** توشه ره طلب زاد تقوی ؛ تا به منزل سعی شاد شوی
[illegible] ... شوی ؛ بزرگان گفته اند که متقی کسی است
[illegible] ... گردد باشد و از حرام و از شبهه و ریا احتراز گرفته
باشد و این کس را ورع نیز گویند و سید همه علما در حسب و ورع پرهیز است از حلال
بواسطه خوف وقوع در حرام **حکایت** شیخی در راهی میرفت گل بود پایش بلغزید و دستش
بر زمین آمد و خاک آلوده شد شیخ به آنجا توقف کرد و صاحب خانه را طلبید و صورت
حال باز گفت و گفت دستم از خاک این دیوار این خانه آلوده شد بی اختیار مرا بحل کن قضا
را صاحب آن خانه گبر بود از شیخ پرسید که چه کیشی داری گفت مسلمانم گبر گفت در دینی که تقوی
ایشان بدین مرتبه باشد آن دین برحق بود پس زنار ببرید و مسلمان شد چهارم اخلاص است
و آن به نیت ... آید در حدیث قدسی آمده که الاخلاص سر من اسراری اودعته
قلب من احببت من عبادی ... عمل صالح را برای خدا کنند نه از برای خود و غرض
[illegible] ... **بیت** عبادت باخلاص نیت نکوست
چه ... است ؛ اگر جز بلیت نه نیدر واست ؛ کلید در دوزخ است
آن ... قال الله تعالی ولا یشرک بعبادة ربه احدا عبادت
شرک نباید **حکایت** روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با کافری در جنگ میکرد
از مرکبش در افکند و بر سینه اش نشست کافر خیو در روی شاه مردان افکند امیرالمؤمنین ع

ازروی سینه اش

از روی سینه اش برخواست و او را بگذاشت کافر متعجب شد و گفت یا علی بر من غالب شدی چرا رها کردی گفت از برای آنکه چون خیو در روی من افکندی نفس من متغیر شد و غضب پدید آمد و من این کار از برای خدا میکنم این زمان که نفس دخل کرد و شرکت پیدا شد کار را فی الحال ترک کردم چون کافر این سخن بشنید مسلمان شد نهم توکل و آن عبارتست از قطع نظر جمیع آلات و اسباب و اعتماد بر حضرت مسبب الاسباب و هر که [illegible] خلق کرد و حضرت خواجه صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] از سبب بند ور روی بمسبب کن [illegible] بوستان عشق هیچ بویی ازین خوشتر نیست حقیقت توکل آنست که [illegible] آسمان [illegible] شود یعنی از او باران نیاید و زمین آهنین گردد یعنی نباتات [illegible] تعالی او را فراموش نکند و روزی بدو رساند حکایت اصحاب جنید پیش وی آمدند و گفتند میخواهیم روزی طلبیم گفت اگر میدانید کجاست طلب کنید گفتند از خدا بخواهیم گفت اگر میدانید که از روزی شما فراموش کرده است بخواهید گفتند [illegible] بر خدا کنیم گفت آزمایش حق کفر است گفتند پس چه کنیم [illegible] بحق گذارید که کافل رزق اوست نظم [illegible]

آنجا که ترا داده اند ⁂ [illegible]

پس زبی آنچه نخواهد رسید ⁂ رحمت [illegible]

و شهوات نفسانیه و تمتعات جزئیه [illegible] عزیز دو جهان گردد که عزمن قنع و [illegible] که مس حاجت را زر خالص غنا کرداند و هر کرا از گنج عزت پای [illegible] فرو رفت سعادت هر دو سرای دست در رکاب او زند بیت کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت ⁂ کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید ششم عزلت و اجتناب از مخالطت خلق

و منقطع شدن از صحبت ناجنس و خواجه صلی الله علیه و آله فرمود الوحدة خیر من جلیس السوء
حکایت آورده اند سفیان ثوری بزیارت صادق آل محمد ع آمده گفت آری ای سفیان
در خلوت راحت [illegible] و وحدت سکون دل بیت رفیقی من درین عالم ندیدم ❊ حقیقت
دوستی [illegible] نشنید ❊ بلی لقمه هوا خواه تو باشند ❊ چو حالت کاه
[illegible] ❊ [illegible] خویش خواهند ❊ ازین مشتی رفیقان ریائی ❊ بریدن
[illegible] ❊ [illegible] آن عبارتست از ترک رضای خود و خود را تسلیم
[illegible] احکام حق را و ترک تدبیر خود کردن و کردن بتقدیر او
[illegible] صلی الله علیه و آله الرضا بالقضا باب الله الاعظم رضا بسته و جهت
[illegible] آن مسلمانیست و حقیقت آن سکونست در تحت حکم حق و چون بنده از حق
خوشنود باشد آن نشانه خوشنودی حقست رضی الله عنهم و رضوا عنه دوم رضا و آن [illegible]
ست و حقیقت او در پی رضای او بودنست و کم کردن رضای خود در رضای حق بکلی
ترک جهت [illegible] خود گرفتن [illegible] فی نفس الامر اختیاری ندارد چنانکه گفته اند بیت اختیاری
نیست [illegible] میگیری از مست ❊ [illegible] بدست یار دادیم اختیار خویش را ❊ ای عزیز رضا
[illegible] محبت [illegible] بیشتر [illegible] بیشتر ضرب الحبیب زبیب نکته میفرماید
[illegible] حقیقت [illegible] اصلست اول الیقین قال الله تعالی و اعبد
[illegible] صلی الله علیه و آله حکایت میکرد از عیسی ع که او بر آب
[illegible] تعجب میکردند حضرت پیغمبر گفت اگر در یقین خود بیفزودی
[illegible] وجود مبارک خود داد و در شب معراج بزرگان گفته اند
[illegible] غیب [illegible] متغیبات نمودن و غیب را عین دیدن
[illegible] کامله تو کشف الغطا [illegible] یقین مؤکد این است ای عزیز یقین سکونست و دل
چون ساکن باشد صافی باشد چنانچه چیزها در آن توان دید مثلا اگر بر آب مادام که او را

می جنباند

می جنباند هیچ چیز در روی نماید اما چون سالک [illegible] صافی شود هرچه در مقابل اوست مشاهده
کرده و دل نیز همچنین است تا با دل نفس و هوا و خاطر متفرقه آرامیده است [illegible] هیچ
نماید اما چون یقین حاصل شد کشف پدید آید و پرده های غیب مرتفع گردد و انوار غیب مکشوف
شود و حالات توحید روی نماید نظم هر که یقینش یار دولت گشت [illegible] کارش
سعادت کشید راه یقین جوی [illegible]
یقین سر شود سنگ به پندار یقین زر شود [illegible]
کما امرت از عبدالله ثقفی روایت است که گفتم یا رسول الله [illegible]
احتیاج باشد که غیر را از آن سؤال کنم و سر رشته [illegible]
آن [illegible] دیگری مستغنی باشم حضرت رسول [illegible] فرمودند بگو [illegible]
برین قول استقامت [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] این خطاب که فاستقم کما امرت [illegible]
مستقیم باشد گفت اند [illegible]
مخالفت نفس [illegible]
[illegible] استقامت [illegible] حکایت
[illegible] گفت اینجا چه نشسته [illegible]
[illegible] وقتی داشتم ضایع شد [illegible]
[illegible] آنجا نشسته دید گفت آنچه میجستی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که کدام [illegible]
[illegible] نگاه میداشت قدم استقامت [illegible] حضرت خواجه صلی الله علیه و آله [illegible]
خدای تعالی انس را در مقام قرب خود و مستانس گشت [illegible] خزانه غیب [illegible]

عزّی ای خجسته نام قرابت و دانشی ای محبت طلب و توانگری ای جمع کردن مال آرامش ای
یاران و دوستان [illegible] گفت هر که او را باید بسنجش باید برای آنکه هر که او را
دارد [illegible] حکایت اویس قرنی نشسته بود هرم بن حیان نزدیک وی آمد گفت ای
ویس قرنی [illegible] تو ایمنی باشد اویس گفت گمان
[illegible] برای آنکس که تو را شناخت چاره باید کند
[illegible] هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
[illegible] قرب آیه من حبل الورید قرب دو نوعست قرب
[illegible] نفی مرتبه ایست که بنده را در مقام محبت حالی دست
دهد که [illegible] هشیاری از لوازم شعور هست کار فرماید اما قرب
نفلی مقام محبوبیت هست و در مرتبه [illegible] سالک محو صفات کبریا شود و آن مرد را چون الحق
باشد کنت سمعه و بصره و در این حال گویند و شنوند و جز وی نیست [illegible] دیگر گفت که معرفت
[illegible] قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون و قال
[illegible] معرفت نوریست سوزنده
[illegible] مرتضی میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه و من
عرف [illegible] و من عرف نفسه [illegible] عرف ربه [illegible] بالعطاء و من عرف
[illegible] عبادت اهل ظاهر است اما ارباب اشارت گویند
[illegible] و شواهد افعالست و معرفت حال
[illegible] که از واردات وجد خیزد و معرفت
[illegible] سحاب الفت است که هر ساعت از تجلی قومی ایشان
میبارد [illegible] ماند و در نتیجه حق را بحق میشناسد چنانکه
[illegible] ما عرفت ربی الا بربی و لولا ربی ما عرفت ربی بیت

[illegible] عرف ربه [illegible]
نفسه بالعطاء عرف ربه بالعطاء و من
عرف نفسه

بخودش

بخودش کس شناخت نتوانست :: ذات او را بدو توان دانست :: خوش برون آی تو ز بند و
رنجهای :: تا شناسی خدای را بخدای :: ای عزیز مقدمات معرفت شش چیز است اول
صمت و آن عبارتست از ترک فضولی ما لا یعنی که کلام بسیار دل را بمیراند من صمت نجی و
در آثار آمده است که حواریین مر عیسی علیه السلام را گفتند ما را چیزی گوی تا ببهشت
رویم گفت هرگز مگویید گفتند نتوانیم گفت جز خیر مگویید حکایت چهار پادشاه چهار سخن
گفتند که هر یک به از گنجی اول کسری گفت بر ناگفته [illegible] پشیمان [illegible] بسیار
ندامت خورده ام دوم قیصر گفت سخن ناگفته توانم گفت و گفته [illegible] سیم
خاقان چین گفت چون سخن نگویم زیر دست منست و چون بگویم زیر دست [illegible]
نتوانم بود چهارم رای هند گفت هر سخنی که بگویم اگر از آن معیب بود [illegible]
محکی بود و هیچ سودی ندارد [illegible] خاموشی دلی باشد نظم همیشه
زبان زیر کام :: تیغ پسندیده بود در نیام :: راحت این هر دو [illegible] درست :: کافت
سرها ز بنا درست :: دویم قال الله تعالی [illegible] مردان
راه حق نفس را بگرسنگی [illegible] معرفت [illegible]
معده از طعام پر گردد [illegible] معرفت [illegible]
چیز دل را سیاه کند بسیار گفتن و بسیار خوردن [illegible]
نبود بیت پر شده کی این سبو از آب [illegible]
بسیاری راحت نگرد [illegible] الله
تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع و قال رسول [illegible] فی [illegible]
بیداری فاینتی چند است که غیر آن [illegible] نیست [illegible] دولت [illegible] در [illegible]
با کان رسد شب محکی است که مدعیان کذاب را از عاشقان صادق ممتاز دارد و
اوحی الله تعالی الی داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محب

محب خود حبیبه نیست عجب از کسی که دعوی محبت ما کند و چون شب آید پهلو بر بستر غفلت نهد ابیات

چنین ای چون دوست با خلوت دوست دوست دار دلیس دوست نزاه خواب غفلت چه کار

فصل در صدق قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وقال

النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بالصدق فان الصدق یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة یعنی بر شما باد بصدق که راستی

… و نیکی راه نماید بسوی بهشت و در جمله صدق اسپیست که مرا آن خاصیت

… از خصال شیطان جز بصدق و قوت صدق تمیز

… جز بمیزان صدق نتوان شناخت و شایسته

… صدق در شان ایشانست ای عزیز نور صدق از

مشکات غیب القوت … لطف … خاصیت او آنست که عقل روح را از ظلمت آب

و گل مجرد و مصفی سازد و کعبه دل را که حرم محترم و منظر معتبر است پهلو حس و وهم

و خیال و دبیت عکس تجلی انوار صفات بخشد و منظره نفس از صفات آثار کی کام طبیان

رام کند عمل را اقبل رساند بر صورت … و خام را بمرتبه خاص رساند بالصدق

تقولوا … بیت دولت … مرده گر راستی شعر کاری از راستی کن شمار

… حکایت وقتی حجاج ثقفی قصد حسن بصری کرد و کسان فرستاد

تا … حبیب عجمی آمد و گفت از کسان حجاج گریخته ام حبیب او را

… مشغول شد در حال از کسان حجاج بعقب او آمدند حبیب را

… گفت در صومعه من آن جماعت در

… ایشان پوشید و او را ندیدند و بیرون آمدند و حبیب را

… چرا دروغ گفتی حسن با حبیب آغاز عتاب کرد که

چرا چنین گفتی … ایشان … حبیب گفت اگر من گفتمی که او را ندیده ام شومی

دروغ در من و از تو رسیدی و بدست ایشان گرفتار شدی اما ببرکت راستی جبار عالم از پیش

نظر ایشان

نظر ایشان حجابی آورد تا ایشان تراندیدند و در امان سلامت باشند پس معلوم شد که
امان در راستی است و یکی موجب کاستی نفس از کجی افتی کم و کاستی ؛ از همه خود پرستی اگر
راستی بنجم تفکر قال الله تعالی ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون و قول النبی صلی الله
علیه و آله تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی تفکر [illegible] قدرت و بدایع
فطرت در یک ساعت بهتر است که شصت [illegible]
منیت که خدا تعالی فکرت را [illegible]
که الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض
و فکر دو نوعست یکی در نسخه آفاق [illegible] دیگی [illegible] نفس [illegible]
و تطبیق کردن مقدمات آفاق با [illegible] نفس [illegible] سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم میدانی وسیع [illegible] معانی کند
ششم حکمت قال الله تعالی یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
و قال النبی صلعم کلمة الحکمة ضالة کل حکیم [illegible] از آن جهت [illegible] که شود
و یا خیری نفیس از وی مفقود [illegible] حکمت تعالی
مطالبه آن معطوف پس قدر حکمت [illegible]
از بوارق عالم قدس خبر بگیر [illegible]
که الحکمة راس [illegible]
نهال آدم حکمت است [illegible]
آن میوه حکمت ایشان بیت [illegible]
سقط باشد درین باغ آنچه نامند حکیمان میوه های خوش لعل مانند ؛ حکمت [illegible]
خردمند ؛ بیزار از جهل و با حکمت پیوند نکته [illegible] خوف رفیقی یعنی خوف
همراه منست در راه سلوک چون بی همراه بود مشکل [illegible] توان رفت که الرفیق ثم الطریق

همراهی که سالک را در فن مدد کند و مرکب طلب تازیانهٔ ادب براند خوف است که چون
خوف بر بنده غالب گردد خشوع و خضوع ظاهر گردد و نزد بعضی علما خوف بر رجا مقدم است زیرا
که وعید [illegible] مقدم [illegible] و [illegible] عام است و وعده ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها
جثیا [illegible] در مقام خوف و وحشت اند
[illegible] خوف و رجا برابر باید و حضرت خواجه [illegible] میفرماید که اگر
[illegible] میزان اعتبار نقد دیم و امید اهل ایمان را سنجند
[illegible] راستی میزان اعتبار نسبتی دارد و معهود
[illegible] خوف و رجا اگر جانب خوف راجح آید موری
القنوط [illegible] من رحمة الله الا الضالون و اگر رجا غالب بود باین ادا کند
فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرین پس سیمرغ ایمان باید که بدین دو بال اقبال و بدین
دو جناح نجاح در هوای توحید طیران کند تا بآشیانهٔ وصال تواند رسید حکایت جابر
انصاری فرموده است که مرا خوف مرتبه ایست که اگر فردای قیامت منادی ندا کند
که [illegible] یک کس حکم است که در دوزخ رود [illegible] گمان میبرم که من آن کسم
[illegible] چنین ندا کنند که از جمیع محشر یک کس بهشتی است تصور میکنیم که
[illegible] حضرت آدم [illegible] از این دو مقام بدین کلام
[illegible] الذنب [illegible] فان الا الله رءوف رءوف ولا
[illegible] خوف [illegible] از پرتو نور رجا ساحت دل منور ساز
[illegible] علی نفسه الرحمة در تفسیر این آیت آورده اند
[illegible] قدرت خود پیش از آفریدن آسمانها و زمینها و در مخزنی از مخازن
[illegible] پنهان کرد و مضمون آن کتاب این بود که سبقت رحمتی علی غضبی و از حضرت رسالت
مرویست که فرمود لعن الله المنفرین [illegible] یعنی سه بار فرمود که لعنت بر منفران باد گفتند

یا رسول الله

یا رسول الله منفران کیانند که موجب لعن و سخط شده‌اند گفت آنکس که نومید گرداند بندگان
خدا را از رحمت خدا با آنکه خدای تعالی بدین نوع بشارت میدهد که قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله آری گر گناه بسیار است [illegible] رحمت و نیز مشهور است
و در مناجات امیر البررة و قاتل الکفرة علی ابن ابی طالب علیه [illegible] و در وقعت
الهی لئن جلت وجمت خطیئتی ∴ فعفوک عن ذنبی اجل [illegible]
نظم کشیده‌اند شعر یا رب گنه ز حد برون رفت ∴ [illegible]
عاصیان تمامت ∴ از اول عمر تا قیامت ∴ [illegible]
کم آید ∴ ای عزیز اگر آفتاب [illegible]
نیاید اما اشعه بوارق خوف نیز موجب [illegible] میشود [illegible]
قیامت با سرمایه خوف و خشیت آید [illegible] عقاب [illegible] خوف
نباشد بشارت لا خوف نیابد تکمله دیگر گفت شوق مرکب منت [illegible] شوق ثمره محبت
است و بتحقیق که شوق بزرگترین [illegible] شوق [illegible]
چیزها باز ماند [illegible]
باز مانند در بهشت [illegible] شعر [illegible]
زهر همه دوزخ کشند [illegible] تکمله [illegible]
از غیر حق و فقری که حضرت خواجه [illegible]
فخر کرد ارواح رسل را [illegible]
رسید که نحن الآخرون السابقون [illegible]
کدام التفات کرد [illegible]
هیچ جوهر آن عزت ندارد که جوهر فقر [illegible] این طریق [illegible] کشف عالم
بشریت [illegible] فقر را [illegible] در خزائن فخر جوهر فقر ذخیره نهند رسل

کر فوا مدان سخن شنیده که در حقیقت از صنف فقرا آمده مردی باید که هرچه در سرای فنا از آثار
نعمت آشکار شود و هرچه پوشیده از احوال سیاست و هیبت و اصناف رنج و زحمت
روی نماید [illegible] دل و [illegible] و در و تصرف شواند کرد ای عزیز فقرا اشارت
[illegible] اشارت بر جمیع غنی فقر آنست که در فعل و قول
[illegible] فصل چهارم در ادب [illegible] من تحمل الفضل من ادب
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] ادب و ادب
[illegible] مقرب باشد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید
[illegible] فان الناس الی الفضل و الادب و عند ظهور الجهل و الادب
بیت ادب [illegible] نور آگهی [illegible] بر سر رو هرجا که خواهی و از جمله آداب حسنه رعایت
حرمت مجلس است بوقت در آمدن و نشستن و بیرون شدن اما بوقت در آمدن استیذان
شرط است اگر خانه باشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا
و قال النبی [illegible] لا یحل لامرء مسلم ان ینظر فی جوف بیت امرء حتی یستأذن فان نظر فقد دخل
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر [illegible] نیست هیچ مسلمانی را که نظر کند در درون خانه
[illegible] در نظر [illegible] که در آید یعنی نظر کردن همان در آمدن است
[illegible] نظر کردن نیز جایز نباشد و دیگر آداب وقت در آمدن
[illegible] فسلموا علی اهله فاذا خرجتم
[illegible] فضیلت بسیار است و جواب دادن را ثواب بیشمار است
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی [illegible] یا علی سلام کن بهر که رسی از مسلمانان
[illegible] سلام [illegible] حسنه و جواب سلام را ده که چهل حسنه
[illegible] و باید که سلام را [illegible] جواب گوید که میان مسلم و مجیب صد جزو رحمت از حق
فرو میآید نود و نه از آن کسیست که گشاده روی تر باشد ای عزیز سلام نام خداست و در تحیت

گفته شود

گفته میشود و معنی آنست که آن خدایی را اسلام نام او است مطلع است بر من و تو هر چه میشنید و هر چه

گوییم میشنود و هر جا که باشیم داند ما را خوی باید بود و لیقی باید سلوک کرد که روی شرمنده نباشیم و چون

بنده این را حفظ کند بروی روشن گردد [illegible]

سلام کن که و اذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم [illegible]

سلام قولا من رب رحیم شعر روزی که [illegible]

و دیگر از آداب بعد از سلام مصافحه است [illegible]

که با یکدیگر ملتقی شوند پس مصافحه کنند [illegible]

ای عزیز مصافحه دست بدست [illegible]

مؤمنان بیکدیگر رسند بزبان حال میگویند [illegible]

چو فایی بر صفحه احوال خود کشید و بمضمون یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود [illegible]

و از جزای اوفوا بعهدی زبان میشنوید شعر از عهد [illegible]

فزون آید مرد :: اما قیام [illegible]

میکند که رسول صلی الله علیه [illegible]

لا تقوموا کما تقوم الاعاجم [illegible]

بعضی را تعظیم میکنند [illegible]

ممنوع نیست و دلیل ایشان [illegible]

چون نزدیک مسجد رسید حضرت [illegible]

اما جلوس در مجالس بهر نوع که تواضع [illegible]

از وسعت ترک تکلف است که آن [illegible]

شدن از مجلس بسلامت چنانچه گذشت و دیگر از آداب [illegible]

باشد اول پوشیدن عیوب ایشان حضرت خواجه میفرماید که هر که تفتیشی [illegible] آنرا پوشد همچنان

باشد که مرد [illegible] و مراد ازین آنست که پردهٔ برادر مؤمن دریده نشود که در حدیث
دیگر وارد است که هر که پردهٔ برادر مؤمن بدرد خدای تعالی پردهٔ او دریده گرداند شعر هر که
او پردهٔ کسان [illegible] نگذارد این جهان مزرع مکافاتست بدرو دهم
آن تخمی [illegible] دادن و آن سخت‌ترین کاریست چه رسم بزرگان
بود [illegible] نیست [illegible] وفا نمودن بعهد ایشان قال الله
تعالی واوفوا [illegible] کان مسئولا وقال رسول الله انّ حسن العهد من الایمان
[illegible] قدم در عالم وجود نهد دیگر عهد درستی میثاق در
عهد میان [illegible] تا با تماشای چهرهٔ مقصود منوّر گردد و مشام جانش به
نسیم وجدان [illegible] معطر شود بیت نیست بر مردم صاحب نظر سگ که وفائی بر [illegible]
ز آدمی بی‌وفا بیشتش چهارم شرایط فتوت با ایشان مرعی داشتن و اصل فتوت سه
چیز است در گذشتن از سر گناه جرم‌کاران و خشم بر ایشان فرو خوردن و دیگر نیکی بجای
کسان که بدی کرده باشند سعدی بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسی
دیگر تحمل [illegible] مردان نمودن حکایت خیر النساج از جملهٔ جوانمردان بود روزی در کوچه
میرفت [illegible] واو را بدید قصار را بنگاه بنده آزاد گریخته بود بقصور
گرفته دست [illegible] انواع توبیخ کرد که چرا گریختی خیر را شرم آمد که قول
[illegible] مشغول [illegible] زدن بکار در داد تا روزگاری
[illegible] گفت شیخ اگر مرا سهوا افتاد و گمان بردم که تو بنده
[illegible] مسلمانان در حق خود خطا کردن رنجی که از تو
[illegible] مرا بحل کن بیت زندگی دل اگر خواهی مدام
در فتوت [illegible] ششم با ایشان مدارا و مواسا کردن قال النبی صلی الله علیه و آله
مدارات الناس صدقة و در امثال گوید و دارهم ما دمت فی دارهم و چنانچه مدارا ترا صدقه است

مقابل آن

معامله را نیز همین ثواب است و زیاده و افضل الصدقة اصلاح ذات البین و فضایل صدقه صلح

آورده است میان جمعی که ایشان را با یکدیگر کینه باشد و بسبب آن از هم متفرق شده باشند

قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و قال الله

تعالی والصلح خیر بهترین چیزها صلحست و مصلح [illegible]

پنجم در حقی که مسلمانان را بر یکدیگر باشد [illegible]

المریض و اتباع الجنازة و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس [illegible] حق مسلمانان بر یکدیگر

پنج است اول از حقوق رد سلام [illegible]

باید یعنی اگر مسلمانان سلام گوید که السلام علیکم [illegible]

و برکاته و اگر غیر مسلمان [illegible]

عمل کرده باشی که و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها دوم از حقوق عیادت بیمارست

و حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید چون مسلمان عیادت کند [illegible]

در چیدن میوهای بهشت [illegible]

کننده گوید و در حدیث [illegible]

دعای خیر گوید که [illegible]

که دست بر سر بیمار نهد و یا بر پیشانی [illegible]

فایده عیادت اینست [illegible]

مدار [illegible] شکل عیادت [illegible]

پرسیدن شکسته دلان [illegible]

جنازه است یعنی در پی جنازه رفتن [illegible]

پیروی کند جنازه مسلمانی را [illegible]

هر ثوابی را که وعده کرده است [illegible] پیروی کند [illegible]

کند زنده دارد فن فارغ شوند بدرستیکه باز گردد با او دو قیراط باشد از مزد هر قیراطی مثل کوه
احد و هر که نماز کند بر جنازه و باز گردد قبل از دفن او بدرستی که با او باز گردد یک قیراط
از مزد و چون نتیجه تشییع جنازه در اثواب بسیار است زیارت کردن قبرها را فواید بیشمار است
از آن جمله یاد مرگ است چنانکه حضرت خواجه ص فرموده زیارت کنید قبرها را که آن یاد دهد مرگ را
دیگر دعا کردن است مر اموات را که محتاج اند بدعای احیا و ازین بود که حضرت رسول ص هرگاه
[illegible] می رفتی و بسیار مردی و ایشان را آمرزش خواستی و در حدیث
آمده [illegible] بقبرها کردی و گفتی السلام علیکم یا اهل القبور
[illegible] و دیگر طلب یاری کردن است از ایشان که فیض کلی
دارد و حضرت خواجه ص فرموده اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور ای عزیز
فایده کلیه زیارت قبور اولیاء [illegible] است و توضیح این سخن چنانست که روح زایر فیض
کسب دارد [illegible] آلات بدنی و فیض تجلی [illegible] بواسطه تعلق بعوایق دنیویه و روح مزور
هریکی محتاج دیگریست در آن فیض فاما روح زایر از فیض کسب نمود [illegible] بروح مزور
رساند آن روح نیز از فیض تجلی [illegible] بروح زایر دهد و هر دو روح چون آینه در برابر یکدیگر
[illegible] قبول این صورت وقتی نماید که میان آن
[illegible] از فیض [illegible] مجالست [illegible] جار بی
[illegible] چهارم از حقوق اجابت دعوت است
[illegible] نکند [illegible] تا حق مسلمانی بجا آورده باشد
[illegible] طعام ایشان اگرچه پاچه گوسفندی باشد
[illegible] دلیلست و ثواب ضیافت و اجر مهمانی العبد از
[illegible] از حقوق [illegible] یعنی جواب او باز دادن و این شرطی
باشد که چون عطسه حمد گوید و اگر حمد نگوید جواب وی نباید و گفت حضرت خواجه ص فرموده که چون

کی از شما

یکی از شما عطسه باید که بگوید الحمد لله علی کل حال و آنکه بروی رو خواهد کرد گوید یرحمک الله و

عاطس جواب دهد و گوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و جواب عاطس باید و از سه کرت عیادت نیست و اگر

خواهد بگوید و اگر نخواهد نگوید و دیگر فرموده تشمیت [illegible] زیاده [illegible]

ادب عطاس تحمید است ادب تثاوب یعنی خمیازه [illegible]

علیه و آله فرموده که چون دهان گشادن بدید یکی از شما [illegible]

[illegible] آن در آدمی داخل شود ای عزیز تثاوب [illegible]

که عطسه را میگویند از حق است و خمیازه [illegible]

و مکروه التثاوب تحقیق این مسئله [illegible] اصل خامس

اوصاف ردیه و رذایل و این اصل [illegible]

چند از صفات ذمیمه و اخلاق [illegible] من کان یؤمن

بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت [illegible]

که سخن نیک گوی یا خاموش باش سکوت [illegible]

اندر دهان زبانت را [illegible]

نعمت و آن سخن حق است [illegible]

باطل است و آنچه [illegible]

در خلافیات و مجادلات [illegible]

عنه اما باطل نیست [illegible]

آن سخنانی که منهی عنه است [illegible]

برادر مومن است قال الله تعالی ولا یغتب بعضکم [illegible]

یعنی گناه غیبت سخت‌تر و زیاده‌تر است از گناه زنا [illegible] غیبت [illegible]

پاک گرداند و از معصیت برساند و در آثار آمده است که روز قیامت نامه بنده را بدست

وی و بنده در آن کرد هیچ طاعت نه بیند گوید الهی این نامه من نیست خطاب آید که ای بنده من
[illegible] گوید الهی من در دنیا نماز گذاردم و روزه داشتم و زکوة دادم
و انواع خیرات و حسنات [illegible] هیچ از آنها در این نامه نیست جواب آید که آری این همه
[illegible] طاعت میکردی دیدیم و آنچه از غیبت کفتی شنیدیم حسنات
تو [illegible] تو غیبت کردن ایشان به دوزخ روی ایشان لطاعت تو
[illegible] حکایت [illegible] راغبت میکرد حسن فرمود تا طبقی حلوا پیش وی
[illegible] حمل فرستادی ما نیز حلوایی فرستادیم تا دهان
[illegible] بیت [illegible] مردم برشتی بریم؛ نگوییم بجز غیبت مادرم که داند
[illegible] همان به که ما در بریم؛ و غیبت شنیدن نیز گناه است چنانچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میگوید که [illegible] مع الغیبة احد المغتابین بیت کوش منه بر لب غیبت کران
تا تو هم [illegible] نباشی درآن حکایت شیخ ابوالحسن نوری کفت با ابایی نشسته بودم کسی را خواستم
که غیبت کنم [illegible] کفت تو امسال غزا [illegible] رفته بودی کفتم نه کفت عجبست که کافران روم
[illegible] نیست از تو رفیقی که غایب شد ای بکنم؛ دو چیز است از دو رفیقان
[illegible] دوم آنکه پیش لغیبت برند؛ بد اندیش خلق از حق آگاه
[illegible] او غیبت؛ و از جمله منهیات دروغ است و حضرت خواجه
[illegible] وسعت و فجور کارهای بیسامان کردن باشد و فجور
[illegible] برند بست کما قال النبی صلعم المنافق ثلثه علامة اذا
[illegible] اذا حدث کذب خلاف وعده و خیانت نیز در دروغست
[illegible] لعنت الله علی الکاذبین حکایت یکی از نو
مسلمانان بخدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و کفت یا امیر المؤمنین در اسلام مناهی بسیار است
و مرا اجتناب از همه مشکل میشود یکی از آن مجموع اختیار کن تا از آن احتراز کنم امیر المؤمنین علی علیه السلام

کفت دروغ

گفت دروغ مگوی قبول کرد و بیرون آمد و نظرش بر مستی افتاد طبیعتش میل شراب کرد باز با خود

اندیشید که اگر گویند شراب خوردی اگر گویم نه دروغ گفته باشم و اگر گویم آری حد بر من براند

و از آنجا درگذشت و بقمارخانه رسید همچنین اندیشید و علی هذا القیاس از همه معاصی که بدان

میرسید این فکر میکرد تا بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین

مناهی را همه بر من ببستی یا امیرالمؤمنین گفت راست گفتی [illegible] دروغ [illegible] آن

جنایات را با راستی بیت [illegible]

اندرین بسته را استاری کن [illegible]

گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود سوگند [illegible]

پس بر آرد و آن سوگند مثال ریشه دروغ [illegible] باشد آن سوگند در دل وی [illegible]

تا روز قیامت موجب سیاه رویی شود و سیاه رویی علامت عذاب [illegible] شد ختم در جمله

آنها نمیمه است قال النبی ص لا یدخل الجنة نمام یعنی سخن چین در بهشت [illegible]

بهشت نباشد مقرر است [illegible]

نیست [illegible]

چنین کرد بر توشش [illegible]

نداری که سخن چین [illegible]

اعتبار ندارد [illegible]

او دشمن خداست [illegible]

مسلمانان نکنی که [illegible]

راه ندهی نظم سخن چین [illegible]

آتش است سخن چین [illegible] نکته [illegible] قال النبی

لا تمار اخاک ولا تمازحه یعنی [illegible] مکن [illegible] مزاح مکن که مزاح [illegible]

آنست که بمزاح می‌انجامد [illegible] یکی از دو چیز است یا آنکه بمزاح کنند و یا استخفاف

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه و استخفاف

[illegible] شعر [illegible] مزاح پیشه خویش مکن که امیر است پاسبان گردد [illegible] در همه دیده

[illegible] نکته و از جمله آفتها سخریه و استهزاست و استهزا فحش

[illegible] مؤمن سخریه [illegible] و هرکه مرد سخریه کند با مسلمانان فردای قیامت

[illegible] حضرت رسول [illegible] حدیث فرموده مستهزیان را روز قیامت بار دهند بگشایند

[illegible] بهشت [illegible] باید چون نزدیک رسند بهزار غم و اندوه

[illegible] چندان با ایشان سخریه کنند که هرچند در بگشایند

[illegible] باشند و حقتعالی این خبر میدهد که فالیوم

الذین آمنوا من الکفار یضحکون نکته و از آن جمله آنچه زبان خاموش نام داشت فحش است و حضرت

[illegible] خدا تعالی دوست ندارد فحش گوینده را و کسی که خود را بتکلیف بر فحش گفتن

دارد [illegible] لعنت [illegible] چرا که اگر کسی بر کسی لعنت کند و او مستحق لعنت

نباشد لعنت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله من لعن غیر مستحق عادت

[illegible] که حقتعالی فرمود الا لعنة الله علی الکاذبین

[illegible] وصل دیگر [illegible] حضرت رسول [illegible] فرمود بپرهیزید از گمان بد که

[illegible] آنکه او حدیث نفس است و نفس دشمن

[illegible] نفس اماره بالسوء و تجسس مکنید یعنی در پی تحقیق کار

[illegible] و تجسس مکنید و در پی نیک و بد خلق مروید نکته

[illegible] که آن حدیث نفس و وسوسه شیطان است

[illegible] فرمود که یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن

ان بعض الظن اثم [illegible] بندگان خدا تعالی را چرا گمان بد باید برد زیرا که

خود بدس

خود بدحاصل باید کرد **حکایت** رنهار تا کمان بد نبری در هنری ؛ تا نیز بد از حمان ایشان بخوری ؛

ای عزیز نیکویی مردم گفتن و جستن مشغولیت اما بدی خلق و جستن عیب ایشان چون باشد

حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که مرنجانید مسلمانان را و سرزنش مکنید ایشان را و از

پی عورت ایشان مروید یعنی افعال قبیح ایشان را که پوشیده [illegible] که هر که از پی عورت

مسلمانان رود خدا تعالی اتباع عورت او [illegible]

اگر در میان خانه خود باشد محل این سخن [illegible]

تا او را رسوا سازد خدا تعالی [illegible]

و اگر عیبی دارد چرا از عیب خود [illegible] عیب

مردم را عیب تمام نبدارد و از آن [illegible] **نظم** [illegible]

دیده فرو بر بگریبان خویش ؛ در همه چیزی هنر و عیب هست ؛ عیب مبین تا هنر آری

بدست **حکایت** نهی فرموده از حسد قال الله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله

و حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید حسد [illegible] که بخورد

نیکوییها را همچنانکه میخورد آتش هیزم را حسد [illegible] خساست و حسود

ترین رجال بزرگان گفته اند حسد [illegible]

لاجرم خاصیت جبلی [illegible]

و خساست طبع پدید آید [illegible]

و از شادی دیگران در غم [illegible]

بیرون بی سببی بر همه خشمگین باشد [illegible] میفرماید که الحاسد

مغتاظ علی من ذنب له [illegible] گناهی [illegible] آدم علیه السلام

بر آن موجب لعنت [illegible] و آن گناهی که [illegible] حسد بود [illegible]

را با بلیس پیدا گشت تا وی را [illegible] **حکایت** دیگر نهی فرموده

از دشمن پرستی و منازعت با یکدیگر نهال عداوت ثمره مشقت و درد و شجره محبت میوه راحت
بار آرد بیت درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ⁂ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار
آرد ای عزیز [illegible] سینه [illegible] آیینه نور [illegible] حیف باشد که بکینه برادران مؤمن تیره
شود [illegible] مومن [illegible] عبادتش مقبول نیست و طاعتش را در حضرت
[illegible] حضرت صلی الله علیه و آله میفرماید که عرض کرده شود اعمال مؤمنان
در [illegible] دوشنبه و دیگر روز پنجشنبه پس بیامرزد خدا تعالی همه بندگان مؤمن
[illegible] مومن [illegible] باشد خدا تعالی بفرشتگان وحی فرماید
که [illegible] بگذارید [illegible] نکته اصلاح یعنی اصلاح آوردن میان دو کس
که نزاع باشد و بواسطه آن جدایی افتاده باشد میان ایشان اصلاح موجب صلاح هر دو جهانست
قال الله تعالی انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم بیت خواهی رضای حق ز سر خشک
در گذر ⁂ با هیچ جهان [illegible] صلحست [illegible] آدم و جنگست کار دیو ⁂ از دیو بر
طرف شو و با آدمی گرای نکته دیگر منع کرد از که پشت بر هم آورند و امداد و معاونت در مهم
یکدیگر فرو گذارند بلکه باید که با هم [illegible] و مدد و معاون یکدیگر باشند
[illegible] و وصل بیم حضرت خواجه کاینات میفرماید
[illegible] بخل که [illegible] برند دوم هوای نفس که متابعت وی
[illegible] این سه صفت مهلکست و تتمه از هر یکی گفته اید نکته
[illegible] قال الله تعالی الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل
[illegible] میفرماید [illegible] بخیل [illegible] که او هلاک کرد جماعتی را که پیش
[illegible] آدمی را زیان کارتر از بخل نیست
چرا که [illegible] اهل نفاق فروتر از مواضع همه دوزخیانست که ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ای درویش علاج بخل آنست که بدانی بیقین که مرگ در کمین است

و ناگاه باشد

و ناگاه باشد که در آید و ترا اختیار نماند و حسرت خورده بد تو روی و مال را وارث ببرد
و بر آن تقدیر ترا نه دین باشد نه دنیا نظم من شنیده‌ام که از ره شفقت: پدر به پیر[ی] گفت ای پسری
کز ترا تا کمان بدست افتد: انقضای زمانه سیم و زری: هم بخور هم بده و زان بخوری
از نهال سعادت ثمری: حیف باشد که حاصل همه عمر: [illegible]
از مهلکات متابعت هوای نفس است و حضرت [illegible]
ترسنده‌ترین چیزی که من بر شما از [illegible]
امل ای عزیز متابعت هوا ترا از حق [illegible]
با هم پیوسته شد و چنانچه از امتزاج آن [illegible]
ایشان با هم بعضی هوا متولد شد و جمله اوصاف ذمیمه از وجود ایشان [illegible]
و رونق پذیرد و از هوا مدد می‌یابند و رسوم عادات [illegible] و همه را تأثیر جنبش [illegible] است
و مذاهب مختلفه و ادیان متفرقه را واسطه انگیز او [illegible] پس ترک متابعت او باید کرد [illegible]
گرفتار نشوی شعر مر ترا چون دو کار پیش آید: که ندانی کدام باید کرد: هوا [illegible]
نزدیک‌ست: آنست [illegible]
در نظر در باید است که [illegible]
شیطان و خواجه صلی الله علیه و آله [illegible]
هدف حال آدمی میکند [illegible]
است و از نظر کار بجائی رسد [illegible]
مقدار عقوبت مقرر نکرده است [illegible]
حضرت خواجه فرموده هر که [illegible]
از آتش دوزخ و از آن [illegible]
قیامت حکایت آورده‌اند که [illegible] آتش [illegible]

بر آن قبر رسید و بشکافت شخصی را دید بمیان آتش گفت چه کرده که بدین عذاب گرفتاری گفت
یا رب چه کنم مردی بودم [illegible] با آن همه ناشایستها کردمی و بزنا اقدام نمودمی حتی این دم
آواز [illegible] از آن روز باز [illegible] نگاه کرد مار سیاه عظیم دید
[illegible] چه مصیبتی گفت از آن روز باز که ویرا دفن کرده اند
[illegible] و علت چه صورت آتش است از وی پرسید [illegible] بر آتش دوزخ ملکی
[illegible] آتش زنان مرد [illegible] از جمله عجایب است
[illegible] صلی الله علیه و آله فرمود اگر [illegible] شما را [illegible]
[illegible] صادق آل محمد صلی الله علیه و آله گفته است
معصیت [illegible] طاعت خود عجب آورد خطاب آمد که بر تو لعنت
[illegible] گفت [illegible] که مرا العجب آورد
و منتقدم معصیتی را که مرا العذر آورد [illegible] منتقد تر است از زاهد معجب [illegible] قال
رسول الله شارب الخمر کعابد الوثن یعنی آشامنده خمر همچون پرستنده بت است و معنی این سخن
آنکه [illegible] بت پرستان [illegible] خمر خور و از پرستنده لات خوارتر است و
[illegible] عقل است شوم تر از وی [illegible] که حیوان عقل را
[illegible] و عقل اگر [illegible] از مال و اسباب آن را
[illegible] خمر خورد و ممکن باشد که در نجاست
[illegible] عقل و دین است و هر آینه مست شود شیطان با او
[illegible] آنچه صفات بد که مذموم [illegible] باشند
[illegible] آیت که بعد از دست او لا خمر را با قمار
[illegible] معلوم [illegible] که چنانچه قمار متلف و مسقط عرض است خمر نیز همین صفت دارد
دویم خمر را با بت پرستی برابر نهاد تا بدانی که چنانچه گناهی بتر از بت پرستی نیست معصیتی صعب تر

که چون مست شد گفت من [illegible] دوازده خدای [illegible] از غضب الهی

از خمر خوردن

از خمر خوردن [illegible] [illegible] و [illegible] خوند [illegible]

پس خمر پلید بود پنجم او در فعل و قول و گفت و خیال هیچ فعل زشت [illegible] هیچ عمل [illegible]

حرمت ششم با اجتناب [illegible] و آن [illegible] سبیل [illegible]

فلاح و نجاح خواند پس ارتکاب آن موجب خسارت [illegible] باشد هشتم [illegible]

[illegible] یوقع بینکم العداوة و البغضاء [illegible]

[illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible] علی الاطلاق [illegible] خمر [illegible]

دفع آن [illegible] ترک این پلیدی [illegible] **وصل نهم** [illegible]

[illegible]

[illegible] کافر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **حکایت** [illegible]

[illegible]

فرعون بود [illegible] نمرود [illegible]

چنین [illegible] حکایت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خون [illegible] حکایت گفت [illegible] شوهری [illegible]

[illegible] که چون [illegible] من [illegible] چون [illegible] عاشق من میکرد [illegible]

که با وجود آنکه چندین شوهر کشته‌ام هنوز دست کس من نرسیده و است در بکارت خودم بدان سبب که هر که

مرا خواست مرد نبود و هر که مرد بود مرا نخواست خوشا حال مردی که پشت دست رد بر سینهٔ این

زال پرمحال نهد و از دام خلایق و قید عوایق او برهد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید

یا دنیا غری غیری [illegible] زال پر مکر چون فریفتهٔ او شدی زیان تو رساند یعنی ترا از خدا تعالی

دور کرد شعر [illegible] چون نشناخته اند ۞ دو روزه مرگ اقامت درو ساخته اند

[illegible] قامت [illegible] دلی ست بر سر راه کاروان ولایت عدم هیچ عاقل

بر [illegible] گفته‌ام چون [illegible] خبر [illegible] باد ۞ رخت ربست بادیت ناکام ۞ پس همان بود

که [illegible] ۞ [illegible] شدت [illegible] بسلام ۞ زانکه دنیا پلیست واهل خرد بر سر پل کم زده اند مقام

[illegible] مرتع [illegible] و اسب و شتر و سرای و باغ و مانند آن دنیا نیست بلکه متاع

دنیاست دنیا چیزیست که ترا [illegible] از حق باز دارد و اگر نه حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرماید

نعم المال الصالح للرجل الصالح اگر کسی را مال دنیا باشد و از آن حقوق خالق و خلایق رد و احسانات و خیرات

به روی [illegible] استحقاق [illegible] و درین مزرعه که الدنیا مزرعة الآخرة تخم ثوابی بکارد هیچ مانع

نیست بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن ۞ نه قماش و نقره و فرزند و زن ۞ مال را

کز بهر دین باشی حمول ۞ نعم مال صالح خواندش رسول ۞ باب [illegible] در آداب سلطنت و امارت

[illegible] ثروت و [illegible] بها مشتمل بر پنج فصل و مقدمه اول در آنچه

[illegible] والآخرة [illegible] قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان وقال النبی صلی الله علیه وآله

[illegible] ظل الله [illegible] مظلوم یعنی پادشاه عادل سایهٔ لطف حق است و پناه

[illegible] و حقیقت این سخن آنست که چنانچه هر که را از تاب آفتاب رنجی رسد

و [illegible] پناه [illegible] راحتی بوی رسد نیز هر فقیری که از تاب آفتاب ظلم حرارت

شعلهٔ ستم سوخته و کدخته گردد پناه او جز سایهٔ عدالت و ظل رعایت پادشاه عادل نیست و از امنیت

که اندکی از عدل پادشاهی راحت برابری کنند چنانکه حضرت خواجه میفرماید که لعدل ساعة [illegible]

عدل پادشاه

عدل پادشاه در پله میزان طاعت راجح‌تر است از عبادت شصت ساله زیرا که چون انصاف معدلت
کامل گشت هر آینه عمارت بلاد و رعایت عباد که او فرع دولت است حاصل شد اجر یک ساعت عدل
ثواب شصت ساله عبادت کامل که در صومعه مدت ریاضت [illegible]
الدهر بوده باشد حاصل کند والعیاذ بالله که [illegible] رعیت
ریزد هر آینه جانها و تنهای ایشان را از لذت [illegible]
متعلق چنانچه یکی از ائمه در تفسیر [illegible] سموات [illegible]
که از اینجا لازم می آید که ستون [illegible] سموات
والارض و اگر عدل از میان خلق برخیزد [illegible]
پذیرد و طبایع ارکان متغیر گردد [illegible]
بلاد و زندان [illegible]
و وحوش و ددان بر مواشی [illegible]
بیرون بیاید و لیس آن [illegible] حقیقت
و حکما گفته اند منافع ملک [illegible] منفعت
باران بزرگ قطره [illegible] بیت [illegible]
پادشاه بیدار و سلطان هوشیار [illegible]
و تدابیر کشورگشایی در رعایت [illegible] حکایت
آورده اند که داود بن [illegible]
بار پیر داور را بخواب دید [illegible]
دستگیری کرد و [illegible]
آنکه پیرزنی روزی بر در سرای امارت [illegible] ضعف آمد و بیهوش
هفتاد و هفت سال در تتبع آن [illegible] شعر [illegible] شرط جهانداریست [illegible] دولت باقی

[illegible] بیت :: [illegible] خرابی را آباد کرد :: خانه فردای خود آباد کرد :: ای عزیز در پایان عدل او رحمت

[illegible] در دفتری دیدیم که شاه نوشیروان هر پسر خود هرمز را گفته همه سلاطین کامکار

[illegible] نیست که کار بندد و شیخ شیراز بدین شیوه نظم فرموده شعر شنیدم که در وقت

نزع روان :: به هرمز چنین گفت نوشیروان :: که خاطر نگهدار درویش باش :: نه در بند آسایش خویش باش

[illegible] چو آسایش خویش خواهی و بس :: تو بی راعی این رمه غنیمت شمار

[illegible] نیاید به نزدیک دانا پسند :: شبان خفته و گرگ در گوسفند :: در حقیقت

[illegible] درخت :: [illegible] بیخ سخت :: مکن تا توانی دل خلق ریش :: و گر

[illegible] بیخ خویش :: فرخی [illegible] که [illegible] رعیت شاه

پادشاه باید که [illegible] محصون و مسکون بدارد و از ناوک آه و تیر سحرگاه و بارک

دردمندان ستمدیده و رنجور باشد شعر داد کن از همت مردم بترس نیمشب از تیر قضا بر حذر

حکایت آورده اند که پیرزنی در جوار پادشاهی خانه داشت و پادشاه به همسایگی او لایق نمی افتاد

روزی پیرزن غایب بود پادشاه فرمود تا خانه او را خراب کردند و داخل کوشک گردانیدند چون

پیرزن باز آمد و آن حال مشاهده کرد توقف سحر شد که نوبت مظلومانست روی بر خاک نهاد که

پادشاها اگر من غایب بودم تو حاضر بودی چرا گذاشتی که خانه من خراب کنند فی الحال آنقدار که خانه

[illegible] فرو رفت بیت بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب

[illegible] حکایت [illegible] آداب سلاطین و ملوک کرام آنست که بمقوا[illegible]

[illegible] مدعی در شان ایشان بفرمان مطاع مهدد و در ساخ

شعر [illegible] که مذنب گشته احوال خویش است

[illegible] حکایت آورده اند که حضرت موسی با حق تعالی مناجات کرد که الهی کدام

بنده [illegible] عزیزتر است خطاب آمد که آن کس که عفو کند با توانایی چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید

که العفو عند القدرة بیت مشو چون بر پا هر کس ترش روی چو باران هر چه می بینی فرو شوی

در آداب امرا

در آداب امرا و وزرا و اهل [illegible] حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که چون ایزد تعالی [illegible]

از سرادق حمایت در حق بنده روان گرداند بر سر عزت جوهر حشمت و آلای کرامت بر فرق وی

افشاند [illegible] داور بهمه جود و جهانبان [illegible] گوش خلق [illegible] آن بنده و عدل

شعار روزگار خود سازد و انصاف را طراز [illegible] کند [illegible] جمشید خورشید بر تخت فلک جلوه نماید

تا وقتی که بخلوتخانه غروب نهان میشود [illegible] ثواب و حسنات [illegible]

و عباد زمانه شصت سال [illegible] چرا که منفعت [illegible] عبادت [illegible]

عزیز آداب امرا و اهل حشمت [illegible] شفقت [illegible]

علامت هست اول [illegible]

هر دو جهانست بیت غم زیردستان بخور [illegible]

جفا کشیدنست [illegible] حکایت آورده

که هرگاه شخصی میوه نو رسیده [illegible] حضرت [illegible] قبول کردی [illegible] قسمت [illegible]

کسی آورده تحفه بحضرت آورد خواجه صلی الله علیه [illegible]

با مراد دل روان کرد یکی از صحابه [illegible] سوال [illegible] گفت

من این میوه را چشیدم تلخ بود [illegible]

تلخ شود ما [illegible]

تلخ خورده و شیرین [illegible]

مراد و معاف [illegible]

شفقت تو نفع هست [illegible]

بلند کرامت کند و هر کسی [illegible]

و بار دارنده [illegible]

صفت [illegible]

آدم علیه السلام [illegible] است که تواضع آدم خاکی را باوج اصطفا رسانید و تکبر ابلیس را زمین ادبار
فرو برد [illegible] همه [illegible] نمی توانست گذشت زیرا که انار را هرچند مقلوب میکنی همان انار
[illegible] افزونتر نماید که چون فرو رود برآید بیت چو خوشه سر مکش گر بار داری
[illegible] که معاونت سلطان کند یعنی او را یاری دهند و مردمان
[illegible] فرمان نیکی خواسته باشد او را وزیری نیکو دهد که اگر حق
[illegible] کند معاونتش نماید ای عزیز وزارت را چه
[illegible] قلم باشد و در دست قدم و در دست کف روز راستی
[illegible] تعلیم آخرویرا فراموش کند و پیوسته که ام الکاتبین را
[illegible] صاحب وقوف است مجموع را در دفتر
ثبت نموده [illegible] از خیر و شر همه را در روز نامه اعمال او می نویسند
[illegible] دفتر معاملات هر یک برگشایند و از آن تاریخ باز که قلم تکلیف
[illegible] حساب [illegible] این معنی ملاحظه کند هر آینه داند که چون قلم راستی
باید [illegible] بشد [illegible] داب سایر ارکان دولت اعانت ضعیفان و عنایت
ستم [illegible] بزرگست که نظر با ستم رسیدگان
[illegible] توقف حجاب محنتی و مستور داشتن نام نیک و در حصول
[illegible] داشتن [illegible] است و عمارت نام نیکوست بیت
[illegible] نیکویی [illegible] دراداب اهل علم که
[illegible] حکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم حضرت
[illegible] بدان علم با علما معارضه کنند و علما فضل و دانشوری خود
[illegible] غرض او آن باشد که روی مردم بسوی خود کند یعنی مقصود
نزد مردم [illegible] بآتش دوزخ [illegible] واسطه تحکم او وسیله جاه و مال ساخته است

تا جود نیت او

لاجرم بهشت او که دست آویز بهشت باشد نیز بدست و دست افزار دوزخ گردد بیت عبادت
افزار دوزخ گردی بی مفتی بود [illegible] ای دریغ [illegible] گر است [illegible] آنست که
علم از برای عمل خوانند از برای جهل و دانش از برای خدا آموزند نه برای دنیا [illegible] غرض
دنیا باشد که آن نیز موجب [illegible]
میفرماید که هر که بیاموزد علمی از آنچه [illegible]
آن را مگر از برای آنکه از متاع دنیا [illegible]
و بدان عمل کنند و [illegible]
نشود نکته بسبب قضا اشتغال [illegible]
گردانیدند در میان مردمان قاضی [illegible]
و نیخ بی سکین موجب خلاصی [illegible] و چون از [illegible]
باشد مانند حلق مثلا [illegible]
محنت و کثرت عذاب ای عزیز قضا منصبی [illegible] بداشت

طلب نکند که چون سجود

اول آنکه این منصب [illegible] طلب نکنند [illegible]
قضا و سجود سوال [illegible]
فرشته برا و فرستد [illegible]
جاهل نباشد بلکه بامور دین [illegible]
که قاضیان بر سه قسم اند یکی اهل بهشت [illegible]
که حق را شناسد و بحق حکم کند [illegible]
است و شرطی دیگر آنست که رشوه نگیرد که رشوه بدترین لقمه است بیت قاضی که برشوت بخورد
پنج خیار ثابت کند از بهر تو صد خربزه زار [illegible] الا لعنة الله [illegible]
زر [illegible] و قال صلی الله علیه و آله من فتح له باب خیر فلینتهزه [illegible] هر که بروی گشاده شود

در خیر و الی خادم غیب ثروتی و نعمتی روی داده کو آنرا غنیمت شمار که معلوم نیست که کی بروی دربند

درباو روزی باشد که دربندهای غیره چون پادشاه عالم از خزانه کرم نعمتی بتو فرستد شکر آن ادای

آنرا [illegible] موجب مزید نعمت است شکر حاصل میشود و دوام نعمت از شکر میسر گردد پس قید نعمت عاجله

باشد و صید نعمت آجله و همین معنی دارد که گویند قید موجود است و صید مفقود و واضع اساس

[illegible] نعمت [illegible] شاکر و صبر [illegible] بنا داده که [illegible] ایمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر و بنده

[illegible] حمد [illegible] قدم نهد و در سرا و ضرا و نعمت و بلا طریق حمد سپرد

[illegible] قیامت [illegible] ایشان را بجنات عدن خوانند او باشد و حضرت خواجه

[illegible] که [illegible] بهشت [illegible] جماعت حمدگویان باشند که خدای را در راحت و شدت

و دولت و نکبت حمد گفته باشند و در همه حال شکر بجای آورده و بقدر استطاعت با

در بنی اسرائیل درویشی بود صالح روزی فرشته نزد وی آمد و گفت حق تعالی نعمتی تو میدهد

و ترا مخیر گردانیده [illegible] می‌خواهی یا در جوانی درویش گفت با عیال خود مشورت کنم و

[illegible] بعد از مشورت رای بر آن قرار گرفت که در جوانی اختیار کردند حق تعالی نعمت

برایشان [illegible] ایشان نیز در خیرات گشادند و مساجد بنا کردند و [illegible] عمارت کردند

درویشان [illegible] چون ایام شباب بگذشت فرشته آمد که ایام جوانی سپری شد

[illegible] درویشی [illegible] آمده [illegible] بازگفت این نعمت

[illegible] وفاست [illegible] که ما در نعمت شکر کردیم [illegible]

[illegible] فرشته گفت راست میگویی حق تعالی این نعمت را بر

[illegible] ولقین است که نظم گر شکر کنی نعمه زیادت

[illegible] شکر [illegible] رود نظم [illegible] آداب اغنیا بعد از ادای وظایف شکر

دست سخاوت گشادنست و در امساک دربستن است و خود را بدین صفت ممدوح خلایق

و مقبول الله کردن و مقرب حضرت حق شدن و مردمی نزدیکست بحضرت خدای و نزدیکست ببهشت و بخیل

دور است

دور است از رحمت خدای از آتش بهشت و نزدیکست به دوزخ و دوزخ جای بخیلانست چنانچه بهشت
جای جوانمردانست ای عزیز همچنانکه بدن را غذایی مقررست روح را نیز غذایی هست غذای بدن
طعام است و غذای روح اطعام و سخن حضرت شاه اولیاست که قوة الاجساد الطعام و قوة الارواح
الاطعام جوانمردی همه سود است و زیانی نیست از دست با بخیلی دو دست بیت [illegible]
گردنست گنج یقین ترک درم کردنست [illegible] غذای عشق [illegible]
دادنست [illegible]
آن کار هر کسی نیست [illegible] شعر [illegible]
آلنست کار ای عزیز [illegible]
دانند که اسراف [illegible]
با مساک کشد خدا را لازم شمارند که تغییر خدمت ایشانست [illegible]
وادنست بدرماندگان قال الله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که شب معراج بر در بهشت نوشته دیدم که
که قدری از اهل فانی [illegible]
واگر چنانچه صدقه [illegible]
آنکه [illegible]
چه بسیار کسان [illegible]
نباشند اما آنکه قرض [illegible]
موجب زیادتی ثواب [illegible]
است او را مهلت دهد [illegible]
نجات بخشد و در آثار آمده است که [illegible]
باشد از و مطالبه ننماید گوید هیچ ندارم [illegible] چون [illegible]

باشند که روز قیامت در ایشان اثر کند ایزد تعالی بفرماید تا حجاب از بهشت بردارند نسیم نعیم
بدیشان برسد صاحب حق گوید الهی بهشت با این کرامت کراست خطاب آید که آن راست که حق تا
خود از غیر [illegible] کند [illegible] آن شخص گوید الهی غریم خود را بحل کردم و از وی هیچ نمیخواهم
حق تعالی گوید [illegible] مرا ولیترم که بنده را برهانم من نیز از تو و از وی حساب نمیخواهم
[illegible] بنده [illegible] از این قرض که موجب ثوابست قرض حسنست
[illegible] دیده که شب معراج در آسمان جماعتی دیدم که لبهای
[illegible] دیده و میشد گفتم ای جبرئیل این چه گروه اند که
[illegible] میکنند و غمازیست و سبب خشم خدا
[illegible] [illegible] شرط دیگر با خلق خدا ضیافت کردن حالی است
[illegible] خواجه پیغمبر باید که هر یک مؤمنی را مهمانی کند چنان باشد که آدم
علیه السلام را مهمانی کرده باشد و هر که دو مؤمن را مهمانی کند چنان باشد که آدم و حوا را مهمانی کرده
باشد و [illegible] و اگر گوید که هر که ده تن را مهمانی کند خدا تعالی بدهد اورا
[illegible] و ای عزیز مهمان بخانه آرد و مهمان را گرامی دارد
[illegible] روز قیامت دارد گو مهمان را گرامی دارد که مهمان
[illegible] میزبان [illegible] حکایت آورده اند که یکی از مهمانان
[illegible] علیه و آله [illegible] کردند چرا مهمان بخانه نبری گفت یا رسول الله
[illegible] با من خصومت کند حضرت رسول فرمود که برو
[illegible] مرد بیامد و زن را اعلام کرد و زن بخروش آمد که [illegible] مهمانی
[illegible] باز وقتی دیگر آنگاه مرد گفت نتوانم که حضرت و بنده
[illegible] از مرد بدست خود طبخ کرد چون شب در آمد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بیامد و از طعام ایشان تناول کرده و بیرون رفت زن گفت ای شوهر مگر یا رسول الله

از من شکایت کردی گفت نه گفت پس چرا رسول طعام ما نخوردی مرد گفت خوردن گفت ای عجب

دیدم که وی کردهای نان از آستین بیرون کرد و بر سفره ما نهاد و از آن میخورد و چون بیرون رفت

یاران وکرده نان دیدم در دامن وی در آویخته مرد گفت من از اینها چیزی ندیدم به دولت [illegible]

بخدمت حضرت رسول آمدند و حال عرضه داشتند خواجه صلی الله علیه [illegible] فرمود که راست [illegible]

آن کردهای نان رزق من بود که بر سفره شما خوردم و آن یاران [illegible]

بیت هر که راهستی طعام روزی خود میخورد [illegible]

پس ترا منت زمهمان داشت باید بهر آنکه میخورد بر خوان [illegible] نکته [illegible]

توانگران شفقت است بر ممالیک حضرت خواجه فرمود که [illegible]

خود آورده اند که آخر وصیتی که حضرت خواجه [illegible]

والصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین یعنی محافظت کنید بر نمازها [illegible]

ملکان شما آدمی در خور و انصاف است و در قید مملکت تو با او کم مکن [illegible] از آنچه خود خوری او را

بنوشان و از آنچه پوشی او را بپوشان و تکلیف ما لا یطاق مکن [illegible] آئین

مروت اقتضای آن میکند که [illegible]

کنیزی از سبط شهید حسن بن علی علیهما السلام [illegible]

آتش از دستش بیفتاد و [illegible]

حسن علیه السلام در کنیزک نگریست [illegible]

کنیزک گفت والله یحب المحسنین [illegible]

معاش میکنید نگاه دارد و آرام [illegible]

مسلمان را آزاد کند [illegible]

گردد و فدای خواجه آزاد کننده باشد و فدیه او شود از جهنم [illegible] خواجه

صلی الله علیه و آله میفرماید که هر که خیانت ورزد با ما از ما نیست در این حدیث زجر و وعید تمام است

هر پیشه وری از ایشان سه طایفه اند یا اهل زراع اند یا اهل موازین یا غیر اینها اما جمعی که اهل زرع اند
خیانت ایشان آنست که کارها چنانچه باید و شاید نکنند و در بیع و شری مکر و دروغ و فریب
بکار برند اما اهل میزان را خیانت کم نمودنست بر خریدنده و زیاده گرفتن است از فروشنده قال الله
ویل للمطففین الذین [illegible] یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون و [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] آنکه چیزی از آن زیاده فروشید که این میزان دنیا
[illegible] صفت مذمومست و خدای تعالی بر آن مرتب
[illegible] جاهلیت که در دوزخ که قعر آن را کس نداند
[illegible] کم فروشان و چنانکه کم فروشی موجب سخط الهی میگردد
سوگند [illegible] سبب غضب رب میشود و حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید
بپرهیزید از سوگند بسیار خوردن در بیع اگر چه متاع را رواجی دهد اما برکت از مال ببرد و حکایت
نیز [illegible] است و محتکر در لعنت خدای تعالی و حضرت خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که کسی که
چیزی خوردنی از موضعی بموضعی برد مرزوق است و خدای تعالی او را روزی بسیار از حلال دهد
و اگر چیزی [illegible] گران بفروشد ملعونست و مؤید این قول حدیثی دیگر است که [illegible]
[illegible] آورد و از آن بیخبر که خزانه کرم آن الله
[illegible] صفت تن که چون ایشان را در قبر نهند روی
[illegible] فصل ثانی در آنچه تعلق بازمنه و امکنه و اطعمه و اشربه
[illegible] فصل اول در شرف بعضی از ازمنه حضرت خواجه صلی الله علیه و آله
میفرماید [illegible] رحمت خدای [illegible] در بیستیکه هست مر خدای را در ایام روزگار شما
نفحات رحمت [illegible] بخواهد درین حدیث تحریص ما را بنهایت بر غنیمت شمردن
اوقات و ضایع ناکردن [illegible] و دم بدم متعرض نفحات رحمت شدن و ساعات
منتظر نفحات عنایت بودن خبر از جمله شهور شهر رجب و شعبان و رمضان را حرمت تمام است

اما شهر

اما شهر حرام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که اربعه حرم کدام اند حضرت فرمود که سه ماهی
در هم باشد مراد آنست که متوالی و متصلند بیکدیگر و آن ذیقعده است و ذیحجه و محرم که حرمت آنها
لازم است و واحد ما فرد و یکی از آنها یگانه است و آن ماه رجب است ای عزیز رجب چند نام دارد
اول باکورة الخیرات یعنی نوباوه نیکوئیها مراد آنست که در اول این ماه [illegible]
میآشند چنانچه بزرگان گفته اند رجب وقت کشت کردنست شعبان [illegible] آب دادنست [illegible]
درویدنست عید رمضان محصول برداشتنست و دیگر گفته اند [illegible]
مسجد الاحرام و رمضان خانه مکه نخست بکام کعبه در آید و آنکه مسجد [illegible]
الله چون بحرم رجب در آمدی از محظورات [illegible] چون [illegible] حرمت شعبان [illegible]
و آستانه خانه رمضان پدیدار ای عزیز رجب ماه خدا است و شعبان ماه حضرت مصطفی و ماه رمضان
ماه امت است و در وی بس فضل و کرامت و حضرت خواجه کاینات [illegible] که چون ماه رمضان
در آید و این همای آشیان قدر اهل عالم را در سایه بال اقبال خود از تاب آفتاب غضب الهی
حمایت نماید درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ ببندند و مرده شیاطین که [illegible]
مقید سلاسل ذل و اغلال نکال گردانند تا روزه [illegible]
و دیگر آمده که خدا تعالی در ماه رمضان [illegible]
جحیم داشته باشند آزاد گرداند [illegible]
رمضان خوانست [illegible]
کرم در داده نکته از جمله ایام [illegible]
جمعه و عیدین و عاشورا و روز عرفه [illegible]
هر پیغمبر را روزی داده است شنبه موسی و یکشنبه عیسی و دوشنبه داود و سه شنبه سلیمان
و چهارشنبه بعزیر و پنجشنبه بابراهیم و جمعه بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم این پیغمبر که [illegible] امت
روزی که منسوب بدوست بهتر ایام است ای عزیز [illegible] روز آدینه آفرید [illegible] روز آدینه بود.

که بهشت تشریف بردند و هم روز آدینه بود که بدنیا تشریف فرستادند و هم روز آدینه بود که قیام قیامت [illegible]
ابتدای آدم و آدمیان روز آدینه بود و سیر شدن ایشان روز آدینه است و از اینجا معلوم میشود که
آدینه جامع مبدا و معاد است و جمعه را بجهت جامعیت گویند پس این روز شریف را تعظیم وی [illegible]
[illegible] غسل کردن سنت قال النبی صلی الله علیه و آله من اغتسل یوم الجمعة
[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام که هرگاه خواستی کسی را ملامت کنی و توبیخ
فرمائی [illegible] غسل جمعه را ترک کند اما عیدین در آن باب حدیث از امام
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله هجرت نمود و از مکه بمدینه رحلت
فرمود [illegible] دو روز داشتند که در آن روزها بازی کردندی و بلهو و طرب مشغول
شدندی حضرت رسول ایشان را گفت این چه دو روز است که اختیار کرده اید گفتند ما
تقلید زمان جاهلیت و بدستور قدیم در این دو روز بلهو و لعب اشتغال می نماییم و بعیش و طرب
میگذرانیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر چنین مکنید که خدای تعالی این دو روز را
بدو روز دیگر بهتر از این بدل کرد یکی عید فطر و یکی عید اضحی تا این دو روز را بالفرح بطاعت
بگذرانید و بسر در عبادت بسر برید و در عید اضحی منشور قبول حق بدست آرید و در عید فطر
[illegible] این روز [illegible] بستانید ای عزیز روز عید فطر را یوم العطا خوانند و یوم الجزا
[illegible] بجزای خود رسند و منشور قبول از حضرت عزت
[illegible] پیغمبر ما [illegible] چون روز عید فطر باشد و مردمان بصحرا بیرون آیند
[illegible] رحمت بدیشان نگرد و گوید ای بندگان من بفرمان من روزه داشتید
[illegible] بعید حاضر شدید برخیزید و برگردید که آمرزیده
شدید [illegible] آنچه گذشته و آنچه آینده پس مؤمنان باز گردند و گناهان مغفور و طاعات مقبول
و در این روز زکوة فطر باید داد و قبول روزه برادای این صدقه است حضرت خواجه صلی الله
علیه و آله میفرماید که بدرستی که روزه رمضان آویخته است میان زمین و آسمان تا وقت ادای

صدقه فطر پس چون صدقه فطر بدهد خدای تعالی مر روزه او را دو بال سبز کرامت کند تا بدان بالها بپرد
تا آسمان هفتم و بفرماید خدای تعالی آن روزه را در قندیل عرش نهند تا فردای قیامت ظاهر شود و خداوندش را
شفاعت کند و ثواب صدقه فطر چندانست که بجز حساب نیاید ای عزیز عید اضحی چند فضیلت است اول
آنکه حق تعالی قسم بوی یاد میکند که والفجر ولیال عشر یعنی مفسران این فجر را بروز عید تفسیر کرده اند دوم
آنکه ایام معلومات بدو تمام میشود و ایام معدودات [illegible] میشود سیوم [illegible] خدای
تعالی با موسی سخن گفت وی بواسطه سخن حق شنید [illegible]
قال الله تعالی فصل لربک وانحر و قربان [illegible] واجبات [illegible] ثواب [illegible]
است حضرت خواجه صلی الله علیه و آله فرموده [illegible]
گذشتن شماست بر صراط بآسانی و هرکه تواند قربانی بکند [illegible] قربانی نماز [illegible]
و بلا را دفع سازد ای درویش قربانی چو مشتری باشد یا گاو یا گوسفندی [illegible] قربانی خواص [illegible]
که خود را قربان فرمان سازد حکایت عبدالله مبارک گوید روزی [illegible]
دیدم [illegible]
می جنبانید [illegible]
کاری جواب من باز نداد [illegible] انگشت بر حلق بمالید و بیفتاد من بدویدم
تا بوی رسیدم او بجان رسیده بود [illegible]
تعالی در قران سه جا ذکر [illegible]
دیگر والشفع والوتر تفسیر حضرت مصطفی [illegible]
سیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بدین آیت [illegible] اکمال دین
و اتمام نعمت هرکه حرمت این روز [illegible] تمام نعمت [illegible] حرمت
این روز بر روز [illegible] روزه روز عرفه کفاره گناه دو ساله است یکی سال گذشته و یکی سال آینده
چه روز بزرگیست که روزه او گناه کرده را ناکرده سازد و طاعت ناکرده را کرده انگارند

ای عزیز علما را اختلاف است که روز آدینه بزرگتر است یا روز عرفه بعضی گویند آدینه بحکم این حدیث
خیر یوم طلعت و جمعی گویند روز عرفه زیرا که در هفته روز آدینه باید و در سالی یکبار روز عرفه یافت
میشود و هیچ روز چندان رحمت بندگان را در نگردانند که بروز عرفه و هیچ روز چندان عاصی را
[illegible] از دوزخ آزاد نکنند که بروز عرفه چنانکه روایت کنند از جابر انصاری رضی الله عنه از حضرت
رسول [illegible] ماند روز عرفه الا که به رحمت خدا رسد مگر کسیکه شک دارد و [illegible] کند
[illegible] روز عاشورا روزه داشتن بسیار ثواب دارد و قاتل
[illegible] روز عاشورا [illegible] ثواب الف شهید العزیز در روز عاشورا بود که
کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت [illegible] در این روز بود که کشتی اهل بیت از طوفان بلا در کربلا غرق
شد [illegible] مصیبت حضرت رسالت [illegible] ماند ای عزیز در این روز
[illegible] تعزیت آل محمد بجای باید آورد و گریه و زاری و تصدق و دعا و زیارت قبر امام حسین
و آنچه شرایط این روز است غافل نباید بود که از جمله شبها بعضی از شبها شرف اختصاص
یافته اند و از جمله لیالی متبرکه یکی شب قدر است و دیگر شب برات اما شب برات را خدا تعالی
در قرآن مبارک آورده که انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین و حضرت پیغمبر فرموده که
هر که شب نیمه شعبان را به طاعت زنده دارد هرگز دل او به ظلمت و غفلت نمیرد و در آن شب
[illegible] آن شب [illegible] حضرت رب [illegible] ای عزیز این شب
[illegible] این شب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کرده اند و برات [illegible]
[illegible] این شب بیگانه نباشی و این شب را با آشنایان و دوستان روز
[illegible] و بسیاری از امت در جریده آشنایان
[illegible] شب قدر [illegible] در دهه آخر رمضان و در یافتن او را غنیمت شمارید که
برکات نزول قرآن در این شب است سلام هی حتی مطلع الفجر و چون شب قدر در یابید از خدا تعالی
عفو و عافیت طلبید [illegible] از ساعات متبرکه یکی وقت سحر است که در آن ساعت دعای بنده را قبول اجابت

میر سید احمد [illegible]

درین عالم از پوششی که دفع حرارت و برودت کند کرامتیست و منت نهاد ایزد تعالی بر آدمیان
که یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم پس باید که آدمی لباس بجهة ستر عورت و دفع حرارت
و برودت پوشد نه از روی کبر و مفاخرت و شهرت و نخوت فرمود که هر که تواند جامهای فاخر
پوشد و نپوشد خدا تعالی فردای قیامت ویرا خلعت کرامت پوشاند و غرض ازین مراد از جامه کرامت
تجلی جمالست چو اهل التصوف بمرقعی قناعت کردن و بخرقه خرسند بودن و از جامهای قیمتی
گذشتن و بستر عورت پسندیده کردن و بلباس قیمتی متابعت شدن موت احمر است و چون
سالک بدین متحقق گردد زنده شود با آثار تجلی جمال ذاتی و این حیات را موتی نتیجه باشد
و از اینجا گفته المؤمن حی فی الدارین شناخته شود و رمز المؤمنون لا یموتون فهم شود ای عزیز
لباس صورت پیراهن است و قبا و مانند آن و لباس معنی ورع و تقوی است و لباس التقوی
پس اگر این لباس بپوشی فردای قیامت در پرده مغفرت باشی و اگر نپوشی ازین لباس
برهنه مانی در عرصه محشر رسوا گردی و فضیحت شوی فصل طعام در بیان طعام قال الله
تعالی کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واشکروا نعمة الله و خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید
که طعام خورنده شاکر مانند روزه دار صابر است ...
رضای حق شکر نیز موجب آن است ...
ازو خوشنود گردد و ...
میفرماید که نام خدا ...
در اول آن بسم الله نگوید شیطان با خورنده شریک باشد و در حدیث آمده است که هر که
فراموش کند در اول طعام بسم الله را و یاد آید بگوید بسم الله اوله و آخره و
شستن هم پیش از طعام و هم بعد از آن باید و خواجه میفرماید که شستن دست پیش از طعام
دور کند درویشی ظاهر را و بعد از طعام غم و ملال را و چون سید عالم از طعام خوردن فارغ شدی
این کلمات میفرمودی الحمد لله حمدا کثیرا مبارکا فیه حضرت رسول خدا دوست داشتی

و از خادم آن فرمودی و حلوا و عسل دوست داشتی تا از بسیار خوردن ای عزیز طعام بر [illegible]
طعام [illegible] دل را بمیراند تا طعام معنوی که غذای روح است چند آنکه خورده شود دل زنده
گردد آخر چند جسم را تربیت [illegible] تربیت کنی و از تربیت روح شریف غافل باشی وصل [illegible] نسیم
[illegible] حضرت [illegible] آتش میدان [illegible] نفس زدی و قبل از شرب
[illegible] دست [illegible] در اثنای [illegible] نفس زنند و از آب [illegible]
[illegible] در اثنای نفخ کشند یا نفس زنند
[illegible] آن از شرب در اوانی زر و نقره نهی کرده
[illegible] موجب فخر و مباهات و این همه جهالت دیگر
[illegible] طریق [illegible] دور است ای درویش شراب دوست
شراب [illegible] آن پاک است و شراب معنی و آن محبت [illegible] افلاک است این شراب آتشنه را
موجب [illegible] سرور است و آن شراب که صفتش طهور است [illegible] آشفته را سبب [illegible] نور
علی نور است فصل تا من در بیان ذکرها و احادیث متفرقه در هر نوعی و این فصل نیز مطوی
بر [illegible] فصل اول حضرت [illegible] فرمود که غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج
چیز [illegible] غنیمت دان پیش از آنکه پنج دیگر [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] پیش [illegible] پیری در گیرد [illegible] را پیش از بیماری
[illegible] فراغت را پیش از مشغولی و دو دیگر زندگی را پیش از مرگ
[illegible] فرموده خواهد شد قطعه میگوید غنیمت شمر جوانی را پیش
[illegible] تست و قوت شباب زنگ زدای آینه ذات پس
[illegible] داشتن [illegible] قوت تا [illegible] زندگانی [illegible] باید
بود که [illegible] روشن [illegible] خورشید [illegible] سفید را در موی سیاه نباید بست که دل سیاه
گردد و موی سفید ای عزیز [illegible] قوت و طاقت داری حق گذاری حق تقصیر مکن که فردا که ضعف پیری

[illegible]

میرسد و خدای تعالی سحرخیزان را دوست میدارد و در کلام خود می ستاید که والمستغفرین بالاسحار

ای عزیز صبح صادق همنفس عاشقانست و فریادرس بیماران است محراب رنگین عابدانست وقت

ناله عاصیان است زمان افغان تائبانست ای عزیز در وقتی که باز سحر بال صبح پرواز کند

و بر لب جویبار عنبر شمامه کافور سحر مدد نفس بصدق برآرد و از روی اخلاص ناله و زاری برآر

و اگر دمی داری قدمی بردار و اگر نه دمی داری اشکی ببار نظم حشر [illegible]

عاشقان را ناله های زار باشد صبحدم [illegible] بدانکه حضرت عزت [illegible] ساعتی از شب [illegible]

ساخته است اول وقت عبادت پرهیزکاران است دویم وقت ذکر ذاکرانست سیم وقت [illegible] زمین

زمین است چهارم وقت نماز نمازگزارانست پنجم وقت نماز فرشتگانست ششم وقت تسبیح [illegible]

هفتم وقت آرام خلق و افطار سالکانست هشتم وقت آرایش بهشت و تسبیح اهل بهشت است نهم وقت

نیاز گزاران التائبین است دهم آن ساعتیست که درهای آسمان بگشایند و مقربان حضرت [illegible] اهل

و تسبیح غلغله در گنبد افلاک افکنند و درین ساعت به دعاهایی که خوانند و اگر [illegible] یازدهم وقت

المستغفرین [illegible] برزمین که بدان بدایع حکمت و ودایع رحمت در جواهر زمین تعبیه کند دوازدهم

آن ساعتیست که نسیم سحر از مطلع [illegible] عاشق [illegible]

بدان لطافت [illegible] روضه جنت عدن [illegible]

دل ایشان است یکی دیگر از ساعات شب [illegible]

خدای انجا [illegible]

غرض آنست که تمام آن [illegible] شب و روز [illegible]

گفته اند که بین الخطبتین است و گفته اند میان [illegible]

از نماز جمعه است ای عزیز ساعتی که [illegible] آگاهی [illegible]

لطفای آثار تجلیات لامعات اسما و صفات مجلی آن ساعتی باشد [illegible] تحقیق

[illegible] را از حب عمر توان داشت بیت [illegible] تحقیق آن [illegible] ساعت [illegible]

در پرسید درویشی ز مجنون که چند است ای پسر سن تو اکنون جوابش داد آن شوریده احوال
که سن من هزار است و چهل سال پس او گفتا چه میگویی تو غافل که کردی وانه ترکش و حاصل
بیا او گفت [illegible] درست که لیلی یک نفس رویم نمود است چهل عمر منست وان باقی زیانست
و لیلی [illegible] قیامت فصل دویم در فضیلت آنکه حضرت خواجه پیغمبر باید که بدرستی که
[illegible] مسجد است و [illegible] زیرا من در آن مسجد عمارت کنند کانندای عزیز بدانکه
شرف [illegible] یکی از انبیا یا اولیا ساکن بوده باشد یا بنای آن موضع
[illegible] عمارت آن فرموده [illegible] آن شرفی حاصل شده باشد چنانچه در لطایف اشرفی وارد است
که [illegible] قدم [illegible] مسطور و کتاب مسطور انکه علی الاجمال مساجد را شرفی
[illegible] قال [illegible] و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا التفصیل است
[illegible] مسجد است [illegible] مساجد [illegible] حضرت [illegible] در این حدیث بیانی بدانکه
[illegible] لا تشد الرحال الا الی ثلثه مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا یعنی نشود بار
الا مسجد [illegible] یعنی [illegible] زیارت هیچ مسجد باید کرد الا این سه مسجد یکی
مسجد حرام [illegible] مکه [illegible] کعبه در وسط آنست دویم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس سیم مسجد من که مدینه است
[illegible] حدیث و قرآن است و حضرت فرمود که یک رکعت نماز در مسجد من که فضیلت
[illegible] رکعت که خارج مسجد گذارند و یک نماز در مسجد من فضیلت است
[illegible] مسجد باشد در بیت المقدس فضیلتی تمام دارد و همچنانکه مکه حرم خداست
مدینه حرم رسول [illegible] مدینه همچون [illegible] آنست که خبث را نفی کند و طیب را خالص سازد
[illegible] ان یموت بالمدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها یعنی
[illegible] شفیع [illegible] باشد [illegible] مردن آنجا به بود که بودن زنده در جای دیگر ای عزیز
[illegible] کعبه [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] کعبه ساخت وصل سیم در بیان آنکه حضرت
خواجه صلی الله علیه و آله [illegible] جامه های سفید [illegible] آن پاکیزه [illegible]

درین عالم

دشیوخت بر تو مستولی گردد شوانی که فریاد بر آری که ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
بیت چون توانستم ندانستم چه سود ؛ چون بدانستم توانستم نبود ؛ خطاب با تو این باشد که اولم
یعمرکم باید گرفته شعر درویش را بهر دو سرا جای رحلت ؛ اینجاش درد و سر کم و آنجا حساب نیست
بهشت بوستان و دوستان است و خانه امن و امانست روضه رضا و رضوانست مخزن روح و ریحان
است از خواجه صلی الله علیه و آله پرسیدند که بهشت چگونه جاییست فرمود که دیوار او خشتی از زر است
و خشتی از نقره گل او مشک اذفر است و سنگ ریزهای آن از یاقوت و خاک او زعفران و هر کس
که بدان جای در آید و در آن مقام داخل گردد نعمتی یابد که زوالش نیابد و بدولتی رسد که محنتش در
نیابد و عمری یابد که هرگز سر نشود و لباسی پوشد که هرگز فرسوده نشود و جوانی یابد که هرگز پیر نشود و اهل
بهشت را هر روز حسن و جمال نیکوتر باشد و در خبر است که دیوارهای گرداگرد بهشت
دویم از زر سیم از مرجان چهارم هفتم از نور و میان هر دو دیوار پانصد
ساله راهست و بهشت را هشت در بود از زر که یا دری هزار ساله راهست دری از زمرد دیگری
از مروارید سیم از زر مکلل بجواهر چهارم از یاقوت پنجم از زبرجد ششم از لعل هفتم
هشتم از نور ای عزیز بهشت هشت است و هر یکی را نامیست اول دار الحیوان که در و حیات است
و مرگ نه دویم جنات عدن که در و دولتست و محنت نه سیم دار المقام و در و راحتست و اندوه نه
چهارم دار الخلد پنجم دار السلام که در و سلامتست و ملامت نه ششم فردوس و آن رفیع درجات بهشتست
هفتم جنت نعیم که در و رحمتست و محنت نه هشتم جنت المأوی که در و لذت است و شدت نه
و هر دیوار بهشت را سطبری هشتاد فرسنگ اما در صفا مرتبه ایست که از درون چیزها توان
دید و از بیرون درون را ملاحظه توان کرد و بر هر دیواری صد هزار منظر و بر هر منظری صد هزار حور
و بر سر هر حوری تاجی مرصع و در صفت حوران چه توان گفت خاتونانی که هرگز از تتق عصمت بیرون
نیامده پاکانی که دست بدامن ایشان نرسیده و از مشک و عنبر گل ایشان سرشته و آیت وفا
بر دل ایشان نوشته حسنشان بر کمال جمالشان بی زوال هر یک مؤمن را هشتاد حور بدهند در بهشت

چهار جوی روانست اول آبی که هرگز متغیر نشود دویم شیری که از پستان جنت بیرون آید سیم
خمری که بی صداع بود و خمار و مستی نبخشد چهارم عسلی که از کدورات صافی باشد و آن چهار جوی
از زیر درخت طوبی بیرون آید و خواجه صلی الله علیه و آله میفرماید که حوض کوثر از مشک خوشتر است
و آب خورها بعدد ستارگان آسمان و هرکه از آن آب خورد تشنه نشود خدا تعالی منت می نهد
بر پیغمبر و میگوید که انا اعطیناک الکوثر و در حدیث است که اول کسی از آن حوض از پیغمبران ائمه
معصومین آب خورند و درویشان امت من خواهند بود نکته حضرت خواجه فرمود که افروختند
دوزخ را و بتافتند هزار سال آن جهان تا سرخ شد پس هزار سال دیگرش تافتند تا سفید شد
و هزار سال دیگر بتافتند تا سیاه شد اکنون سیاه و تاریکست ای عزیز دوزخ زندان دشمنانست
و موکلان ملائکه غلاظ و شداد اند که ایشانرا رحم نیست بعضی مقمعهای خود شکن دارند که بر
دوزخیان میزنند بعضی زنجیرهای آتشین دارند که دوزخیانرا بهم می بندند یک طعام ایشان
زقوم و دیگری غسلین که آن از تن دوزخیان برود و دیگری ضریع و آن نوعی از خار است و یک
شراب ایشان حمیم است که چون بخورند رودهای ایشان پاره پاره شود و دیگری صدید یعنی ریم
دوزخیان و دیگر غساق و آن زردابه ایست که از جراحت اهل دوزخ فرو دود گوشت ایشان
جامهای بد بود و در دوزخ چاهیست که آنرا غی خوانند از برای بی نمازان و تابعان شهوت
و چاهی دیگر است که آنرا آثام خوانند از برای زانیان است

تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب.

totfim